

تصویر ابو عبد الرحمن الکوردی

منتدی اِقرأ الثقافی

للکتاب ( کوردی - عربی - فارسی )

[www.iqra.ahlamontada.com](http://www.iqra.ahlamontada.com)



# دعوت مسیحیان به توحید در پرتو تعالیم قرآن و انجیل

مصطفی حسینی طباطبائی

# دعوت مسیحیان به توحید

(در پرتو تعالیم قرآن و انجیل)

نوشته:

مصطفی حسینی طباطبائی

### مشخصات کتاب:

نام کتاب: دعوت مسیحیان به توحید  
نویسنده: مصطفی حسینی طباطبائی  
چاپ اول: زمستان ۱۳۷۰  
تیراژ: سه هزار جلد  
حروفچینی و صفحه‌پردازی: دانش‌پناه  
چاپ: پیام  
ناشر: نویسنده،  
تلفن ناشر: ۲۷۶۲۵۳

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ  
وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا  
فَقُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.

قرآن کریم

آل عمران

آیه ۶۴

«بگو: ای اهل کتاب بسوی سخنی که میان ما و شما مشترک است بیایید که جز  
خدا را بندگی نکنیم و هیچ چیز را شریک او نشماریم و برخی از ما برخی دیگر را  
سیوای خدا به اربابی نپذیرد، پس اگر از این دعوت روی برتافتند بگویید گواه باشید  
که ما تسلیم آن هستیم.»

مکتوب است که خداوند، خدای خود را پرستش کن و غیر او را  
عبادت منما.

انجیل شریف

لوقا، باب ۴

شماره ۸



## فهرست مندرجات

صفحات	عنوان‌ها
۷	پیشگفتار
از ۱۱ تا ۲۲	فصل اول — سابقه تثلیث و نفوذ آن در مسیحیت
۱۵	پولس و انحراف مسیحیان از توحید
۱۷	اندیشه‌های پولس از کجا مایه گرفت؟
از ۲۳ تا ۳۴	فصل دوم — توحید و تثلیث در دعوت مسیح (ع)
۲۶	نامه‌ای از قرن اول میلادی!
۲۹	انجیل و الوهیت مسیح!
۳۲	مفهوم «پسر خدا» در کتاب مقدس!
از ۳۵ تا ۸۶	فصل سوم — شبهات علمای مسیحی درباره تثلیث
۳۸	اندیشه آگوستین درباره تثلیث
۴۲	تثلیث از دیدگاه توماس اکویناس
۴۴	کارل فوندر، مدافع تثلیث
۵۷	تثلیث در کتاب «خدای متجلی»!
از ۸۷ تا ۱۱۲	فصل چهارم — لوازم و آثار زیانبار تثلیث
۹۰	تثلیث و آراء خرافانی!
۹۳	گناه موروثی!

صفحات	عنوان ها
۹۵	نفی شریعت!
۹۸	فداء و آموزش
۱۰۴	تثلیث، و شکنجه و کشتار!
۱۰۸	تثلیث، دستاویز انکار دین!
از ۱۱۳ تا ۱۳۷	فصل پنجم - قرآن و شخصیت حقیقی مسیح (ع)
۱۱۵	تناقضات اناجیل در معرفی مسیح!
۱۱۹	راه اصلاح انجیلها
۱۲۱	مسیح، آخرین پیامبر نبود!
۱۲۳	قرآن و توحید مسیح!
۱۲۴	قرآن و تولد عیسی (ع)
۱۳۲	معجزات مسیح (ع)
۱۳۳	قرآن و دعوت مسیح (ع)
۱۳۹	مراجع و مأخذ

لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرَ لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ

قرآن کریم

(النساء: ۷۰)

بنام خداوند بخشنده مهربان

### پیشگفتار

خداوند پاک و بی همتا را می ستاییم و بر همه پیامبران و برگزیدگانش درود می فرستیم.

فراخواندن مسیحیان به توحید، دعوت شگفتی نیست و نباید مایه خشم و موجب رنجش آنان شود زیرا هرچند مسیح علیه السلام خود منادی یکتاشناسی و یکتاپرستی بود چنانکه در انجیل یوحنا می خوانیم: «و حیات جاودانی اینست که ترا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند (یوحنا: ۱۷-۳)» و نیز در انجیل مرقس آمده: «اول همه احکام اینست که بشنوای ابراهیل! خداوند، خدای ما خداوند واحد است و خداوند، خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما (مرقس: ۱۳-۳۰)» با اینهمه پیروان مسیح (ع) متأسفانه از راه راست توحید به کژ راه رفته و به «تثلیث» که از شرک کمترین

---

۱- مگوئید سه (اَقْنُوم)، از این سخن باز ایستید که نفع شما است، جز این نیست که خدا معبودی یگانه است.



فاصله ای ندارد گراییده‌اند و این انحراف در پیروان ادیان توحیدی ناممکن و بی سابقه نیست چنانکه در تورات می‌خوانیم بنی اسرائیل پس از رهایی از ستمهای فرعون مصر و گام نهادن در صحرای سینا، همینکه چند شبی از فیض حضور پیامبر و منجی خود موسی علیه‌السلام محروم شدند به «گوساله‌پرستی» گرفتار آمدند و از دائرة توحید، پای بیرون نهادند.<sup>۲</sup> البته انحراف مسیحیان، موجبات گوناگون و از جمله علل اجتماعی و تاریخی روشنی دارد که در این رساله‌بدانها اشاره خواهیم کرد. همچنین در این نوشته، به توجیهات ناموجه و «شبه دلائل» برخی از مبلغین مسیحی می‌پردازیم و وجوه بطلان آنها را ارائه می‌دهیم. آرزوی ما این است که مسیحیان منصف به توفیق خداوند یکتا از اندیشه منحرفانه تثلیث به توحید خالص بازگردند و یقین دریابند که در تعالیم حقیقی مسیح علیه‌السلام جایی برای اُفانیم ثلاثة (The Trinity) باز نبوده است. همچنین امیدواریم پیروان عیسی (ع) علاوه بر توجه به توحید ذات و صفات خداوند، به توحید پرستی او نیز گرایش یابند تا موضوع «یکشاسی» از ذهن و اندیشه آنان به زندگانی و رفتار ایشان منتقل شود و به «یکتاپرستی» یا توحید عملی بیانجامد یعنی در جریان حیات اجتماعی خود، راه تبعّد و رقبت در برابر احدی جز خدا را پیش نگیرند و تسلیم هیچ قدرتی جز مقام یکتای پروردگار و قوانین او نباشند چنانکه پیامبر بزرگ اسلام (ص) در روزگار فرخنده ظهور خویش، پادشاهان و امپراتوران مسیحی را بهمین شاهراه دعوت فرمود و در خلال نامه‌های تکان‌دهنده‌اش با ذکر شصت و چهارمین آیه از سوره آل عمران، پیام اعلای یکتاپرستی را (که در سرآغاز این رساله آمده) بدیشان ابلاغ کرد.<sup>۳</sup> متأسفانه اعتقاد به «تثلیث» و تبعّد در برابر دستگاه پاپ، چنان در ژرفنای روح مسیحیان رخنه کرده که مصلحان بزرگ مسیحی هم نتوانسته‌اند با کجرویهای مزبور بمبارزه برخیزند و اگر احیاناً با یکی از آنها، روی مخالفت نشان داده‌اند ناگزیر با انحراف دیگر سازش نموده‌اند چنانکه لوتر، مصلح مشهور مسیحی و بنیانگذار مذهب پروتستان، اگرچه در

۲- به تورات، سفر خروج، باب ۳۲ نگاه کنید.

۳- برای دیدن نامه‌های مزبور به پادشاهان روم و مصر و حبشه (هرقل، مقوقس، نجاشی) به کتاب نفیس «مجموعه الوثائق السیاسية للعهد التیوی و الخلافة الراشدة» تألیف دکتر محمد حمید الله، چاپ لبنان (دار التفاس) رجوع کنید.

برابر فرمانهای بی چون و چرای پاپ ایستادگی کرد و از تعبد و تسلیم محض نسبت به ارباب کلیسا سر باز زد ولی با تثلیث هماهنگی نشان داد و نتوانست این رأی ناصواب را از ذهن پیروان خود بزدايد. همچنین کالون و زوینگلی و دیگران مانند لوتر، تثلیث را پذیرا شدند و نتوانستند به «توحید ناب» راه یابند و اندک کسانی همچون آژیوس و پرستلی و هارتینو که الوهیت مسیح را انکار نمودند، در تاریخ مسیحیت رویهمرفته پیروان فراوانی نیافتند و تأثیر گسترده و پایداری بجای نگذاشتند.

در روزگار ما نیز، کشیشانی که در امریکای لاتین از مسئله الهیات رهایی بخش Theology Of Liberation سخن می گویند و می کوشند تائولوژی مسیحی را با تاریخ و عمل منطبق سازند و ویژگیهای اجتماعی آنرا نشان دهند، متأسفانه از مخالفت با «تثلیث» سرباز زده و مشکل نفوذ شرک در جهان مسیحیت را حل نکرده اند.<sup>۴</sup>

مسیحیان ایران نیز با آنکه در کشوری بسر می برند که قرن‌ها است در برابر زنگهای سه گانه کلیسا (بعلامت تثلیث)، آوای توحیدی لا إله إلا الله از مأذنه های آن بگوش می رسد، همچنان راه پیشینیان خویش را در اعتقاد به تثلیث می پیمایند بلکه اخیراً به تلاش تازه ای در استحکام دکرترین متناقض خود، دست زده و جزوه ای با عنوان «خدای متجلی» در اینباره انتشار داده اند. در مقدمه جزوه مزبور آمده است: «عقیده تثلیث اقدس که بطور کلی اصول و اساس ایمان مسیحیان بشمار می رود، در عین حال یکی از مشکلترین و پیچیده ترین عقاید مسیحیان نیز می باشد... حتی بعضی از مسیحیان که سالها خویشان را مسیحی خوانده و در کلیسای مسیح عضویت رسمی داشته اند، این عقیده برای آنها مجهول و مبهم بوده است»<sup>۵</sup>!

راستی چگونه می توان دیانت مقدس الهی را بر اصول غامض و اساس پیچیده ای استوار دانست که بنیادهای مزبور بر کسانیکه سالها در کلیساها تعلیم دیده اند نیز مجهول و مبهم مانده باشد؟! آیا مسیح علیه السلام در دوهزار سال پیش،

۴- برای آگاهی از طرز فکر کشیشان مزبور و موضع پاپ و کلیساهای کاتولیک در برابر ایشان، به کتاب: «الهیات رهایی بخش» اثر: خوان خوزه ماداریگا، از انتشارات «مؤسسه بین المللی کتاب» رجوع کنید.

۵- «خدای متجلی» از انتشارات «نور جهان» صفحه ۳.

این اصول نامفهوم را برای عامه مردم، در کوچه و بازارهای «اورشلیم» مطرح ساخت و انتظار داشت که همه آنرا بپذیرند؟! یا این فلسفه بافی ها، زائیده اندیشه های دیگران پس از روزگار مسیح (ع) است؟

ما مسلمانان عقیده داریم که مسیح علیه السلام مردم را به بندگی خدای یگانه فرامی خواند و به اصولی واضح و روشن در این زمینه دعوت می کرد و در یکتاپرستی با دیگر پیامبران خدا علیهم السلام هم آواز و هم آهنگ بود بطوریکه شناخت دیانت او بر عقل طبیعی گران نمی آمد و بر فطرت آدمی سنگینی نمی کرد. ما این تعلیم را از قرآن کریم فرا گرفتیم و چون به انجیل شریف نگریستیم چیزی مخالف با آن نیافتیم مگر خطاهای پاره ای از گزارشگران و تفسیرهای نابجا از سوی ارباب کلیسا. از اینرو در صدد نگارش این رساله برآمدیم و در خلال آن به جزوه «خدای متجلی» و دیگر سخنانی که برخی از روحانیون مسیحی در اثبات تثلیث آورده اند پرداخته ایم و از ره انصاف، دلائل نارسای آنها را در ترازوی نقد نهاده ایم. امیدواریم این رساله کوتاه چراغی فراراه جویندگان حقیقت باشد و دل های منصف مسیحی را به آیین اصیل توحید رهنمون گردد.

تجربش: مصطفی حسینی طباطبائی

۱۴۱۱ هجری

۱۹۹۱ میلادی

# فصل اوّل

سابقهٔ تثلیث و نفوذ آن در مسیحیت



... وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ  
بُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ<sup>۱</sup>

قرآن کریم

(التوبة: ۳۰)

تردید نیست که مسیحیان، نو پرداز ثئوری «تثلیث» نبوده اند و عقیده مزبور در مذاهب کهن در میان مشرکان هند و مصر و یونان سابقه داشته است. در هند قدیم و آیین ودایی<sup>۲</sup>، پندار تثلیث بنام: «تریمورتی Trimourti» شهرت داشته که در زبان مائسکریت از دو کلمه «تری» بمعنای «سه» و «مورتی» بمعنای اَشکال یا اُقانیم<sup>۳</sup> ترکیب یافته است. این اُقنومهای سه گانه که در عین کثرت، با یکدیگر وحدت داشتند! «برهما Brahma» و «ویشنو Vishnu» و «شیوا Shiva» نامیده می شدند. «برهما» بزعم هندوها، خالق موجودات و کارپرداز آفرینش بوده است و «ویشنو» حافظ و نگهبان موجودات بشمار می رفته و «شیوا» هلاک و فنای آنها را

---

۱- نصرانیان گفتند: مسیح پسر خدا است! این ادعای آنان است که بزبانهای خود می آورند (و حقیقتی در آن وجود ندارد) در این گفته، با سخن کافران پیشین همانندی می ورزند (از آنان تقلید می کنند!)

۲- وداء، نام کتاب قدیمی و مقدس هندوها است.

۳- کلمه اُقانیم (جمع اُقنوم است که واژه ای سُریانی بوده و بمعنای «اصل» و «شخص» بکار می رود.

برعهده داشته است. هندوان، این هر سه اُنوم را یگانه و متحد می‌پنداشتند و با رمز (الف، واو، میم) بصورت: «اوم Oum» از آنها یاد می‌کردند و این رمز را محترم و ارجمند شمرده و در معابد خود، بهنگام نماز و پرستش بر زبان می‌آوردند<sup>۴</sup>. بنابر آنچه محققان آورده‌اند «ویشنو» و «شیوا» نزد پیروان آیین ودایی، دو صفت یا دو صورت از ذات یگانه برهما بشمار می‌آمدند و «ویشنو» بعنوان فرزند «برهما» که از سوی پدر مأموریت یافته، در عالم بشری جلوه گر شد و بشکل «کریشنا» رهبر بزرگ هندوان ظهور کرد!<sup>۵</sup>

این آراء شرک‌آمیز و افسانه‌مانند، دقیقاً به عقایدی شباهت دارد که مسیحیان مدتهاست درباره «خدا» و «عیسی» و «روح القدس» ابراز میدارند و مسیح (ع) را اُنومی می‌انگارند که با روح القدس در ذات یگانه الهی متحد بودند. سپس هردو از مقام ازل تنزل نمودند و عیسی مسیح — همچون کریشنا هندی — بصورت یک انسان برای نجات آدمیان بدینجهان پای نهاد!

الهیات مسیحی نه تنها به پنداره‌های هندوان کهن میماند بلکه در مسئله «الوهیت عیسی» و «فداء» و «نجات» با «آیین بودا Buddhism» نیز همشکل است بطوریکه گروهی از پژوهندگان خاوری و باختری در اینباره دست به تحقیق زده‌اند و موضوع مزبور را در خلال کتبی چند به اثبات رسانده‌اند<sup>۶</sup>.

رادها کریشان، فیلسوف هندی که هم از کتب هندوها اطلاعات کافی دارد

۴- نام دیگر این خدای هندو «رودرا» است.

۵- به کتاب: «نه گفتار در تاریخ ادیان، اثر علی اصغر حکمت، جلد اول، صفحه ۸۵ و نیز به کتاب: «ایمان و عقل Faith & Reason اثر هلنلی ستونس، صفحه ۷۸ نگاه کنید.

۶- به کتاب: «خرافات در تورات و دیگر مذاهب Bible Myths and Their Parallels in Other Religions» تألیف دوان بنگرید.

۷- در اینباره از آثار دانشمندان غربی می‌توان بکتاب: «بودایی و مسیحی Buddhist & Christian, Gospels» چاپ فلادلفیا ۱۹۰۸ و از کتب دانشمندان شرقی و مسلمان به کتاب: «عقاید اَلْوَنِيَّةُ فِي الدِّيَانَةِ النَّصْرَانِيَّةِ» اثر محمد طاهر التتیر، چاپ بیروت و از آثار مسیحیان شرقی به «دائرة المعارف» اثر بطرس بستانی، چاپ بیروت، جزه پنجم، صفحه ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۶۵۹ نگاه کرد.

و هم با عقاید مسیحیت آشنا است در کتاب: «مذهب در شرق و غرب» می نویسد:  
 «همانندی داستانهای تولد بودا و کریشنا و مسیح، مبین عاریت گرفتن از یکدیگر است. همانندی بهگودگیتا و انجیل گروهی را بفکر انداخت که کریشنا و عیسی یکی هستند!»<sup>۷</sup>

از هند که بگذریم در مصر قدیم نیز در باب «تثلیث الوهیت» اندیشه‌هایی رواج داشته که بی شباهت به آراء مسیحیان نیست. اسطوره خدایان سه گانه مصری یعنی: «اوزیریس Osiris» و «ایزیس Isis» و «هروس Horus» که مصریان او را فرزند اوزیریس می پنداشتند، از افسانه‌های باستانی مصر است.<sup>۸</sup>

یونانیان هم در اعتقاد به تثلیث و چند خدایی مشهور بودند. اورفوس Orphée شاعر یونانی که چندین قرن پیش از مسیح (ع) می زیسته — چنانکه روایت کرده‌اند — به خدای واحدی باور داشته که دارای اسماء و اقانیم سه گانه بوده است.<sup>۹</sup> یونانی‌ها بهنگام تهیه قربانی، سه بار (در اشاره به سه اقنوم) محلّ ذبح را می شستند و اطراف قربانگاه را سه مرتبه آب می پاشیدند<sup>۱۰</sup> و بقول رادها کریشان: «یونانیها تنها خدای زئوس را نمی پرستیدند، بلکه اجتماع کلی خدایان و الهه‌ها را پرستش می کردند... وقتی که مسلک چند خداپرستی یونانی و یگانه پرستی یهودیان با یکدیگر آمیخت، خدایی کاتولیک، خدایی که یک اجتماع است پدید آمد»<sup>۱۱</sup>.

### پولس و انحراف مسیحیان از توحید

بنظر می رسد نخستین کسی که مسیحیت را به انحراف کشید، پولس یا پول

۷- «مذهب در شرق و غرب» اثر: سرواپلی رادها کریشان، ترجمه امیر فریدون گزگانی، صفحه ۳۶.

۸- در مجله «الهلال» که بوسیله جرجی زبدان مسیحی در مصر تأسیس شد، می نویسد: «أما الآلهة الإنسانية فأهمها اوزيريس وثالوثه وقد دخلت عبادة مضر من الغرب وكان هذا الثالوث مؤلفاً من «إيسيس» الأم العذراء و«إثيا» «هوس» والأب «اوزیریس». یعنی: «اما خدایان انسان گونه، مهمترین آنها اوزیریس و ثالوث او است که، پرستش وی... از ناحیه غرب (لیبیا) به مصر نفوذ کرد و این ثالوث، از «ایزیس» که مادری باکره بود و پرش «هوس» و پدر وی «اوزیریس» ترکیب شده بود!» (الهلال، سال ۳۲، شماره ۴، ص ۳۶۷).

۹ و ۸- بکتاب: «عقائد الوثنية في الديانة النصرانية» در فصل اول کتاب رجوع کنید.

۱۰- به: «مذهب در شرق و غرب» صفحه ۵۹ نگاه کنید.



بوده است! اینمرد که امروز در تمام کلیساهای مسیحی تقدیس می شود، در روزگار مسیح علیه السلام از جمله دشمنان آن پیامبر پاک بود و از یهودیان سرسخت و متعصب بشمار می آمد تا آنجا که حواریون مسیح (ع) را بی پرده به قتل تهدید می کرد. ولی پس از دوره مسیح (ع) ناگهان ادعا نمود که در راه دمشق، عیسی (ع) بر وی آشکار گشته و معجزه آسا، به مسیح ایمان آورده است! پولس مدعی شد که از سوی مسیح مأمور تبلیغ آیین او می باشد چنانکه ماجرای ایمان و ادعای وی را در کتاب «اعمال رسولان» در باب نهم بتفصیل می خوانیم. سپس اینمرد با برگزیده ترین حواریون مسیح یعنی «پطرس Peter» و «برنابا» مخالفت آغاز کرد و با ارسال نامه هایی به اینسو و آنسو، از نفاق پطرس و برنابا سخن گفت! همان پطرسی که عیسی (ع) درباره اش گفته بود:

«من نیز ترا می گویم که تویی پطرس، و براین صخره کیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم برآن استیلانخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمانها را به تو می سپارم و آنچه در زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود»<sup>۱۱</sup>.

اما پولس درباره همین پطرس مقدس ضمن یکی از نامه های خود نوشته است: «چون پطرس به انطاکیه آمد او را روبرو مخالفت نمودم چون مستوجب ملامت بود»<sup>۱۲</sup>! و همچنین در مورد حواری دیگر یعنی برنابا نوشته است: «برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد»<sup>۱۳</sup> و این نوشته ها پس از نزاع سختی بود که میان آنها رخداد چنانکه در کتاب «اعمال رسولان» بدین امر اشاره شده و در آنجا آمده است: «پس نزاعی سخت شد بحدیکه از یکدیگر جدا شده برنابا مرقس را برداشته به قبرس از راه دریا رفت اما پولس، سیلاس را اختیار کرد و... روه سفر نهاد» (اعمال رسولان، باب پانزدهم، شماره ۳۹ و ۴۰).

آنکه پولس کوشید تا آیین مسیح (ع) را به سویی کشاند که پیوندش با شریعت موسی (ع) تا حدود زیادی بگسلد. مثلاً با اینکه عیسی (ع) و حواریون وی

۱۱- انجیل متی، باب شانزدهم، شماره ۱۹ و ۲۰ (چاپ لندن، سال ۱۹۵۴).

۱۲- به «رساله پولس به غلاطیان» باب دوم، شماره ۱۱ و ۱۳ نگاه کنید.

۱۳- به «رساله پولس به غلاطیان» باب دوم، شماره ۱۱ و ۱۳ نگاه کنید.

همگی بنابر شریعت ابراهیم (ع) و تعلیم تورات «خخته» شده بودند<sup>۱۳</sup>، پولس به مسیحیان نوشت:

«اینک من پولس به شما می گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد»<sup>۱۴</sup>!

بنابراین، پولس را تحقیقاً باید «بدعت گذاری» در آیین مسیح شمرد که از راه خصوصیت یا رقابت با حواریون، افکار و منویات خود را در آیین تازه وارد ساخت. وی به «قرنیان» می نویسد:

«مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم!!»<sup>۱۵</sup>  
نتیجه این رقابت، انتخاب تعلیمات ویژه و انجیل مخصوص! و نفی دیگر اناجیلی بود که بنظر پولس، تبدیل و تحریف در آنها راه داشت چنانکه در نامه خود به «غلاطیان» می نویسد:

«تعجب می کنم که بدین زودی از آنکس که شما را به فیض مسیح خوانده است برمی گردید بسوی اناجیلی دیگر که دیگر نیست لیکن بعضی هستند که شما را مضطرب می سازند و می خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند. بلکه ما هم یا فرشته ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما بآن بشارت دادیم بشما رساند آنا تیما (ملعون) باد!»<sup>۱۶</sup>

### اندیشه های پولس از کجا مایه گرفت؟

با توجه به اینکه پولس در روزگار مسیح (ع) بدو ایمان نیاورد تا از تعالیم عیسی علیه السلام بی واسطه برخوردار شود باید پرسید: که آیا پولس انجیل را از کدام حواری تعلیم گرفت! و انجیلی که بدان بشارت میداد اساساً چه بود؟ پولس در نامه خود به غلاطیان، پرسش نخست را بدینگونه پاسخ می دهد:

۱۳- در مورد نامگذاری و ختنه عیسی (ع) در آغاز ولادتش در انجیل لوقا چنین می خوانیم: «و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید او را عیسی نام نهادند...» (لوقا، باب دوم، شماره ۲۱).

۱۴- رساله پولس به غلاطیان باب پنجم، شماره ۲.

۱۵- رساله دوم پولس به قرنیان، باب یازدهم، شماره ۵.

۱۶- رساله پولس به غلاطیان، باب اول، شماره ۶ و ۷ و ۸.

«ای برادران، می‌خواهم بدانید انجیلی که من به شما دادم ساخته و پرداخته دست انسان نیست. من آنرا از کسی نگرفتم و کسی هم آنرا به من نیاموخت بلکه عیسی مسیح بوسیله الهام آنرا به من آشکار ساخت»<sup>۱۷</sup>!!

بدینترتیب پولس خود را «نخوانده، ملاً می‌شمرد!» و نیازی برای رجوع به حواریون در خویش شدن نمی‌یافت و از اینرو در آثار وی ظاهراً نمی‌بینیم که از انجیل فلان حواری گزارشی آورده و نقل قول کند. اما به سؤال دوم چگونه می‌توان پاسخ داد؟

پولس چنان نبود که همواره در سرزمینی آرام گیرد. بنابراین، بزودی به روم و یونان سفر کرد و مدتی در شهرهای «آتن» و «کورینت»<sup>۱۸</sup> اقامت گزید و با آراء یونانیان آشنا شد. وی می‌کوشید نظر رومیان و یونانی‌ها را به سوی آرمانهایش جلب کند. نامه پولس به «رومیان» به‌مراه انجیل بچاپ رسیده و در دسترس قرار دارد و نامه دیگرش به «قرنتیان» از شدت دلبستگی وی به مجذوب ساختن یونانی‌ها حکایت می‌کند. پولس در این نامه می‌نویسد:

«من انجیل را مفت و مجانی به شما رسانیدم، من خود را حقیر ساختم تا شما سرفراز شوید. آیا با اینکار، من مرتکب گناه شدم؟ من معاش خود را از کلیساهای دیگر گرفتم و یا به اصطلاح، آنها را غارت کردم تا بتوانم مجانی بشما خدمت کنم... به حقانیت مسیح که در زندگی من است سوگند یاد می‌کنم که هیچ چیز نمی‌تواند مانع فخر من در تمام سرزمین یونان باشد»<sup>۱۹</sup>!

پیوند پولس با یونانیان — در عین آنکه قصد تبلیغ انجیلش را داشت — وی را تحت تأثیر آنها قرار داد. کشیش امریکایی، مستر هاگس در: «فاموس کتاب مقدس» درباره تأثیرپذیری پولس از یونانیها می‌نویسد: «از مهارت و تسلطی که در زبان یونانی داشته است معلوم می‌شود که در نوشتجات یونانیان نیز بی‌اقلع نبوده، با فیلسوفان ایشان مباحثات بسیار نموده، از شعرای آنها مثل اریس (اع ۱۷: ۲۸) و میندر (افر ۱۵: ۳۳) و اپای

۱۷ — رساله پولس به غلاطیان، فصل اول، شماره ۱۱ و ۱۲ (از انتشارات انجمن کتاب مقدس، سال ۱۹۸۱).

۱۸ — نامه دوم پولس به قرنتیان، فصل یازدهم، از شماره ۷ تا ۱۱.

مندیز (نپط ۱: ۱۳) اقتباس می‌کند. \* با رجوع به مراسلات پولس که در واقع، «انجیل پولس» را بازگویی نماید ملاحظه می‌شود که آراء پولس به تثلیث یونانی و اندیشه‌های «فیلون Philon»، فیلسوفی که حدود بیست سال قبل از میلاد مسیح متولد شده، نزدیک است. فیلون، متفکری یهودی بود که در «اسکندریه»، بدینا آمد و از یونانیان مایه گرفت و حکمت خود را براساس «تأویل»، بنا نهاد و از اینراه میان تعالیم تورات و فلسفه یونانی را جمع کرد. آراء و اندیشه‌های او در مردم یونان مؤثر افتاد و از طریق یونان در افکار آباء کلیسا نیز تأثیر گذاشت. کشیش لبنانی «فردینان توتل» در اینباره می‌نویسد:

حَاوَلْتُ أَنْ يُفْصَحَ عَنْ مُتَعَدِّهِ الدِّينِيِّ مُسْتَعِينًا بِتَعَايِيرِ الْفَلَسَفَةِ الْيُونَانِيَّةِ، كَانَ بَعْضُهُمْ أَشْفَعَالِ الطَّرِيقَةِ الرَّقْزِيَّةِ. لَهُ تَأْثِيرٌ جَدِّ عَلَى آبَاءِ الْكَنِيسَةِ الشَّرْقِيَّةِ...<sup>۱۹</sup>

یعنی: «(فیلون) با زیرکی عقاید دینی خود را بکمک فلسفه یونانی بیان کرد و در آثارش شیوه رمز را فراوان بکار گرفت. او تأثیر جدی بر آباء کلیسای شرقی بجای نهاد...».

یکی از محققان معاصر می‌نویسد:

«از جمله آراء فیلون یکی این است که: خدایکی است و موجود مجرد است و اوّل صادر از خدا (کلمه یا لوگوس) است. کلمه، واسطه بین خدا و عالم است و روح صادر از کلمه، روح عالم است. این تثلیث، شبیه تثلیث مسیحی است که بعدها پیدا شد و در دو لفظ کلمه و روح با یکدیگر مشترکند».<sup>۲۰</sup>

بنابه تحقیق و تعبیر فردریک کاپلستون P. Copleston کشیش متفلسف مسیحی در کتاب «تاریخ فلسفه»: فیلون میان خداوند و جهان مادی خلأ و فاصله‌ای عظیم می‌دیده و از اینرو ناچار شده به پیروی از فلسفه یونانی با «واسطه‌ای» فاصله مزبور را پر کند! و

۱۹- قاموس کتاب مقدس، صفحه ۲۳۰ (کلمات و ارقامی که در نوشتار هاکس بنظر می‌رسد، اشاره به نامه‌های پولس و شماره فصول آنها است).

۱۹- «مجموع لأعلام الشرق والغرب» چاپ بیروت، ذیل نام «فیلون».

۲۰- تاریخ تصوف در اسلام (بحث در آثار و افکار و احوال حافظ) تألیف دکتر قاسم غنی، صفحه

آن واسطه، «کلمه» یا عقل (لوگوس) بوده که بعنوان «نخستین مولود خدا» تلقی شده است.<sup>۲۱</sup>

اینک هنگام آن فرارسیده که اصول و مبادی افکار پولس را از خلال نامه‌هایش بیاوریم تا معلوم شود که وی، آیین پاک مسیحیت را بکدام راه کشانده است؟

پولس در آغاز رساله خود به «عبرانیان» می نویسد:

«خدا در ایام قدیم، در اوقات بسیار و به راههای مختلف به وسیله پیامبران با پدران، تکلم فرمود، ولی در این روزهای آخر به وسیله پسر خود با ما سخن گفته است. خدا این پسر را وارث کل کائنات گردانیده و به وسیله او همه عالم هستی را آفریده است. آن پسر، فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست و کائنات را با کلام پر قدرت خود نگه میدارد و پس از آنکه آدمیان را از گناهانشان پاک گردانید در عالم بالا در دست راست حضرت اعلیٰ نشست!»<sup>۲۲</sup>

و در نامه دیگرش به کلیسای شهر «کولسیه» می نویسد:

«مسیح، صورت و مظهر خدای نادیده است و از همه مخلوقات برتر است زیرا بوسیله او هر آنچه در آسمان و زمین است، دیدنی ها و نادیدنی ها، تخت ها، پادشاهان، حکمرانان و اولیاء امور آفریده شدند. آری تمام موجودات بوسیله او و برای او آفریده شد، او قبل از همه چیز وجود داشت و همه چیز بوسیله او بهم می پیوندند و مربوط می شود.»<sup>۲۳</sup>

و در نامه دیگر به کلیسای شهر «فیلی» چنین می نگارد:

«اگرچه او (عیسی مسیح) از ازل دارای الوهیت بود ولی این را غنیمت نشمرد که برابری با خدا را به هر قیمتی حفظ کند، بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم نمود بصورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد»<sup>۲۴</sup>.

۲۱- تاریخ فلسفه، اثر فردریک کاپلستن، ترجمه جلال الدین مجتبی، جلد اول - قسمت دوم، صفحه ۶۳۸.

۲۲- نامه پولس به عبرانیان، فصل اول، شماره ۱ و ۲ و ۳.

۲۳- نامه پولس به کلیسای شهر «کولسیه» فصل اول، شماره ۱۵ و ۱۶ و ۱۷.

۲۴- نامه پولس به کلیسای شهر «فیلی» فصل دوم، شماره ۶ و ۷.

چنانکه ملاحظه می شود «انجیل پولس» تا حدود زیادی به فلسفه فیلون که در میان یونانیان و رومیها تأثیر نهاده<sup>۲۵</sup> بود، شباهت دارد. از دیدگاه پولس، شخصیت مسیح در جای «لوگوس» قرار داشت که نخستین مولود خداوند! شمرده می شد و همه کائنات از او پدید آمده بودند. بدینصورت پولس با پیروی از فلسفه فیلونی، فاصله نامحدود! میان خلق و خدا را - بگمان خود - پُر کرده است.

تفاوتی که انجیل پولس با الهیات فیلونی دارد آنستکه فیلون، به حلول یا اتحاد لوگوس با پیکر یک انسان اشاره نمی کند و به اصطلاح از تجسد Incarnation سخن به میان نمی آورد ولی پولس به اتحاد مولود نخستین با «عیسی ناصری»<sup>۲۶</sup> تصریح می نماید! همان دکترین نادرستی که مشرکان هند، قرنهای پیش از پولس در دنیا شایع ساخته بودند و «ویشنو» نخستین مولود «برهما» را در صورت انسانی بنام «کرشنای هندی» متجلی می شمردند که در اعصار کهن بجهان مادی نزول کرده تا نجات آدمیان را عهده دار شود<sup>۲۷</sup>!

البته ما (مسلمانان)، ساحت قدس مسیح علیه السلام را از اینگونه پندارهای وارداتی و غلوآمیز پاک میدانیم چنانکه در فصل آینده این مسئله را با گواه آوردن از کلام عیسوی (ع) و اذله عقلی به اثبات خواهیم رساند. در اینجا پیام مقدس قرآن را (که در آغاز فصل آوردیم) بگونه ای دیگر خاطرنشان می سازیم که در قرنهای دیرینه،

۲۵- فیلون در روزگار پولس به دربار رومیها راه پیدا کرده و در میانشان شهرت یافت. کاپلستون در «تاریخ فلسفه» می نویسد: «(فیلون) کمی بعد از ۴۰ میلادی درگذشت، در این سال در رم به عنوان سفیر یهودیان اسکندرانی در نزد امپراطور کائوس، بسر می برد» (تاریخ فلسفه، جلد اول، قسمت دوم، صفحه ۶۳۶).

۲۶- ناصره (Nazareth) نام شهری است که عیسی علیه السلام دوران کودکی خود را در آنجا سپری کرد و از اینرو وی را «ناصری» لقب داده اند (اعمال رسولان ۹-۲۶) و به همین اعتبار پیروانش را «نصارای» خوانند.

۲۷- برخی از پژوهشگران معاصر از تأثیر فلوطین Plotin فیلسوفی که حدود دو قرن و نیم بعد از میلاد مسیح می زیست، در عقاید مسیحیان سخن گفته اند و تثلیث عیسوی را تقلیدی از آراء وی شمرده اند. از جمله متفلسف آلمانی، کارل یاسپرس Karl Jaspers در کتاب «فلوطین»

از «نفوذ شرک در جهان مسیحیت» پرده برداشته و به پیروان مسیح (ع) هشدار میدهد:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ  
وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (المائدة: ۷۷)

«بگو: ای اهل کتاب، بناحق در دین خود غلو مکنید و از تمایلات  
آنگروهی که در زمان پیشین گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه اعتدال  
بیرون رفتند، پیروی نکنید».



می نویسد: «آقایان مه گانه فلوطین (واحد، عقل، روح جهان) جای خود را به آقایان مه گانه دین مسیح  
داد و روابط اسرارآمیز آقایان مه گانه مسیحی با یکدیگر و اندیشه آفرینش جهان، جای اندیشه فیضان واحد  
فلوطینی را گرفت» (فلوطین، اثر کارل یامپرس، ترجمه محمدحسن لطفی، صفحه ۱۴۴) ولی  
چنانکه ملاحظه شد تحقیقات ما، این تأثیرپذیری را در دورانی پیش از روزگار فلوطین نشان  
می دهد هرچند تأثیر فلوطین را بر اصحاب کلیسا نیز انکار نمی کنیم.

# فصل دوم

توحید و تثلیث در دعوت مسیح (ع)





لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ  
وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ<sup>۱</sup>

قرآن کریم  
(المائدة: ۷۲)

هرچند پولس برخی از مسیحیان را به الوهیت عیسی<sup>۱</sup> فراخواند ولی چون او، تنها مبلغ آیین مسیح نبود و حواریون عیسی<sup>۱</sup> علیه السلام همچون پطرس و برنابا و یعقوب و اندریاس و فیلبوس و دیگران نیز مردم را به انجیل دعوت می کردند، عقیده تثلیث در قرن اول مسیحی رواج نیافت و بقول ولتر Voltaire در کتاب «فرهنگ فلسفی Le Dictionnaire Philosophique»: «عیسویان تا سه قرن بعد از مسیح نیز به الوهیت او ایمان کامل نداشتند. این عقیده بتدریج حاصل شد و این بنای عجیب بتقلید مشرکین که موجودات فانی را ستایش می کردند، برپا گشت.» ولتر برای اثبات مدعای خود از «اوزب» Eusébe اسقف شهر قیصریه در قرن سوم میلادی، گزارش می کند که او در فصل یازدهم از کتاب اول «تاریخ کلیسای Histoire ecclésiastique» نوشته است: «اگر تصور کنیم که ذات تولد نیافته و تغییرناپذیر قادر متعال، بصورت انسانی

---

۱- بی شک آنانکه گفتند خدا، همان مسیح پسر مریم است کافر شدند، و مسیح گات: ای بنی اسرائیل! خدا را پرستید که خداوندگار من و شما است.

جلوه گر شود، تصویری نامعقول و ابلهانه است.» ولتر در «فرهنگ فلسفی» رأی مزبور را از ژوستن Justinus یکی از قدیسیں معروف عیسوی در قرن دوم میلادی و از دیگر قدمای مسیحیت نیز روایت می نماید.<sup>۲</sup>

### نامه ای از قرن اول میلادی!

برای آنکه روشن شود که در سده نخستین مسیحی، تئوری تثلیث یا الوهیت مسیح، در میان عیسویان اساساً رایج نبوده است در اینجا نامه ای بسیار قدیمی را گزارش می کنیم که از قرن اول میلادی باقی مانده و در کتاب: «تاریخ بشر» اثر نویسنده هلندی: «هاندریک وان لون» منعکس شده است. این نامه را یکی از پزشکان روم بنام: «اسکولاپیوس کولتلوس Esculapius Cultellus» در سال ۸۱۵ رومی (مطابق با ۶۲ مسیحی) به برادرزاده خود که در شمار افسران ارتش روم در سوریه بوده نگاشته است. پزشک مذکور در خلال نامه اش از برخورد با پولس سخن گفته و از برادرزاده خویش خواسته است تا هنگامیکه به زرزالم (بیت المقدس) می رود از پیامبری که پولس درباره او سخن می گفته، اطلاعاتی بدست آورد و برای او بفرستد. افسر مزبور که گلا دیوس انزا Gladius Ensa نام داشته و سروان دسته هفتم پیاده نظام در ارتش روم بوده است پس از مدتی به عموی خود چنین پاسخ میدهد:

«عموی عزیز من!

نامه شما را دریافت داشتم و دستورهای شما را عمل بستم. دو هفته پیش گروهان مابه بیت المقدس اعزام گردیده بود. در قرن گذشته انقلابات متعددی در این شهر رخ داده و از ابنیه آن کمی سالم مانده است. ما در آن شهر یک ماه توقف نموده و فردا راه خودمان را بسوی پترا Petra که در میان بعضی قبائل عرب آن هیجانهایی دیده می شود ادامه خواهیم داد. من عصر خودم را صرف تحقیقاتی خواهم کرد تا بتوانم بسوالات شما جواب بدهم. ولی در هر صورت خواهم منتظر گزارش مفصلی نباشید. با چند نفر از مردمان پیر در شهر گفتگو کرده ام ولی نتوانسته اند اطلاعات صریحی به من بدهند. این روزهای اخیر یک نفر طواف به اردوی ما آمد،

۲- به: «منتخب فرهنگ فلسفی» اثر ولتر، ترجمه نصرالله فلسفی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب) صفحه ۵۱ نگاه کنید.

پس از خریدن چند زیتون ازو سؤال کردم آیا از مسیح معرفی که در جوانی کشته شده اطلاعی دارد؟ وی در جواب گفت که کاملاً او را بخاطر می آورد زیرا پدرش او را به گولگوتا (تپه نزدیک شهر) برده بود تا در اعدام آن شخص حاضر شده و سرنوشت دشمنان ملت یهود را نشان بدهد. سپس آدرس شخصی بنام یوسف را که دوست به اصطلاح، مسیح موعود بوده به من داد و اضافه نمود که اگر بخواهم اطلاعات صحیحی داشته باشم بهتر است پیش او رفته و با وی مذاکره نمایم.

امروز صبح پیش یوسف که مرد سالمندی است بودم. او در یکی از دریاچه های این ناحیه به صید ماهی می پرداخته، حافظه او خیلی قوی است و صحبت مفصلی از دوره اغتشاشات که پیش از تولد من بوده است کرد. در آن زمان تیبر Tibère امپراتور بزرگ و با افتخار ما، در رُم حکومت می کرد و افسری بنام پونس پیلات Ponce Pilate حاکم ژده و ساماری بود. یوسف، پیلات را خوب نمی شناخت. بنظر می آید که وی حاکم درستکاری بوده است. در سال ۷۸۳ یا ۷۸۴ (یوسف، درست بخاطر نمی آورد) پیلات به ژرزالم (بیت المقدس) فراخوانده شد تا شورش کوچکی را بخواباند. مرد جوانی فرزند یکفرنجار از اهالی نازارت<sup>۳</sup> Nazaréth متهم بود باینکه عصیانی علیه حکومت برپا کرده بوده است. عجب اینستکه سازمان اطلاعات ما که معمولاً خوب در جریان امور است حرفی در این باب نشنیده بود و وقتی که مأمورین اطلاعات ما، تحقیقات خود را انجام دادند گزارش دادند که نجار مزبور، مرد بسیار خوبی است و هیچ علتی برای متهم کردن او وجود ندارد ولی بنا بگفته یوسف، کشیشانی مذهب یهود بمناسبت وجهه ای که عیسی در میان طبقات بی چیز ملت یهود بدست آورده بود علیه او سخت عصیانی بودند. آنها به پیلات گفته بودند که عیسی در ملأ عام اظهار داشته که: یکفریونانی، یکفر رومی، حتی یکفر فلسطینی که شرافتمندانه و عادلانه رفتار و زندگی مینماید همانند یکفر یهودی که شب و روز خود را بمطالعه احکام قدیم می پردازد، ارزش و استحقاق دارد. گویا پیلات از گفته ها و دلایل آنها زیاد متأثر نگردیده ولی وقتی که مردم در اطراف معبد، اجتماع و عیسی و طرفداران او را تهدید به قتل کرده اند، پیلات برای نجات جان عیسی اجباراً او را به زندان فرستاده است. پونس پیلات، اصولاً از علت این هیجان مردم سردر

۳- همان شهر «ناصره» که مسیح علیه السلام بدان منسوب است.

نمی‌آورد، هنگامی که از کشیشان یهود درخواست نمود که ایرادات خودشان را شرح بدهند آنها فقط نعره کشیده و می‌گفتند: مرتد، خائن، مرتد! بالأخره بنا بقول یوسف، پيلات، عیسی را احضار کرده و سؤالاتی از وی نموده است. عیسی جواب داده که مسائل و امور سیاسی، مورد عنایت و علاقه او نیست. منظور او نجات حیات معنوی مردم است. او میخواهد که: همه مردم، اطرافیان خودشان را مانند برادر خود دوست بدانند و خدای یگانه‌ای را که پدر تمام موجودات است پرستش نمایند.

پيلات که گویا از فلسفه رواقیون و فلاسفه دیگر یونان اطلاع داشته چیز گمراه کننده‌ای در گفته‌های عیسی پیدا نمی‌نماید و گویا اعدام او را بتأخیر انداخته ولی ملت یهود که بدست کشیشها تحریک می‌شد عصبانی و خشمگین می‌گردد. کشیشها گزارشهایی بمقامات سزار، ارسال داشته و اظهار میدارند که پيلات، گمراه تبلیغات عیسی گردیده است و احضار او را به عنوان دشمن امپراتور درخواست مینمایند. البته میدانید که حُکام ما دستورهای شدیدی دارند که حتی الامکان از ناراضی کردن اُتباع خارجی ما خودداری نمایند، بالأخره برای جلوگیری از بروز یک جنگ داخلی، پيلات مجبور شد زندانی خود را فدا نماید. عیسی در حین مرگ متانت فوق‌العاده از خود نشان داده و تمام دشمنان خود را بخشیده است و در میان هیاهو و خنده‌های دشنام‌آمیز مردم، بدار آویخته شده است.

اینست آنچه یوسف بمن نقل کرد و در حین نقل، اشک بر گونه‌های پیرش جاری بود»<sup>۱</sup>.

ازاین نامه بروشنی فهمیده می‌شود که در میان مسیحیان نخستین، موضوع «تثلیث» یا «خدایی عیسی» شایع نبوده است و مسیح علیه السلام مردم را به پرستش خدای یگانه فراخوانده، همان خدایی که عیسی (ع) وی را — نه تنها پدر خود بلکه — بمنزله «پدر تمام موجودات» معرفی کرده است. (شواهد اینموضوع را از اناجیل در پایان همین فصل می‌آوریم). و همچنین نامه مزبور نشان میدهد که عیسی مسیح (ع) نژاد یهود و روحانیون آنها را برتر از دیگر اقوام نمی‌شمرد و این عقیده، یهودیان را که به اصالت نژاد و فضیلت خاخام‌های خود معتقد بودند سخت خشمناک ساخت و هیجان آنها، حاکم رومی را وادار کرد تا بنا بملاحظات سیاسی و بخاطر جلب

رضایت یهودیان، به قتل عیسی<sup>۱</sup> (ع) فرمان دهد، در این نامه، هیچگونه سخنی از اینکه عیسی<sup>۱</sup> (ع) ادعای خدایی داشته یا خود را اقموسی الهی می شمرده مطرح نیست در صورتیکه اگر مسیح (ع) بچنین ادعائی برخاسته بود، دشمنانش بآسانی می توانستند اینموضوع را دستاویز مناسبی برای تکفیر وی قرار دهند و البته چنین مسئله قابل توجهی در خلال نامه افسر رومی منعکس می شد. بنابراین، باید گفت که در قرن اول مسیحی، موضوع «تثلیث» میان مسیحیان راه نیافته بود و حتی کوشش های افراطی پولس نیز نتوانست اعتقاد به الوهیت مسیح (ع) را در پیروان عیسی<sup>۱</sup> (ع) فراگیر سازد ولی بتدریج که مسیحیت وارد سرزمینهای مختلف شد با توجه به «عقاید تثلیثی» که در آن کشورها رواج داشت، افکار پولس بیش از پیش مورد استقبال قرار گرفت و در میان عیسویان جای باز کرد در حالیکه طبقه اول آنان بویژه حواریون مسیح (ع) از این عقیده دور و بی خبر بودند.

### انجیل والوهیت مسیح!

اینک به تعالیم مسیح (ع) در «انجیلهای» نگاه می کنیم تا دریابیم که آیا مفاد آنها با این حقیقت هماهنگی دارد یا نه؟

میدانیم که «تورات» پیش از انجیل، بروشنی و با تأکید از یگانگی **يَهُوه** (=خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب...) سخن بمیان آورده و هیچکس و هیچ چیز را در الوهیت با او شریک و قرین ننموده است. در تورات می خوانیم که: «ای اسرائیل بشنو! **يَهُوه** خدای ما، خدای واحد است»<sup>۵</sup>. پیامبران بنی اسرائیل نیز همگی مردم را به یگانگی خدا دعوت می کردند و در این مسئله، کمترین فاصله ای از تورات نگرفتند بعنوان نمونه: **أشعيا** نبی (ع) از قول پروردگار جهان چنین آورده است: «من اول هستم و آخر هستم و غیر از من خدایی نیست»<sup>۶</sup>. مسیح (ع) هم تصریح نموده که هرگز فرستاده نشده تا تعالیم انبیاء گذشته را دگرگون کند و اصول آموزشهای پیامبران خدا را باطل سازد همانگونه که در انجیل متی می خوانیم: «گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا **صُحُف** انبیاء را باطل سازم»<sup>۷</sup>. پس دلیلی وجود ندارد که عیسی علیه السلام توحید

۵- سفر تثنیه، باب ۶، شماره ۴.

۶- کتاب **أشعيا**، باب ۴۴، شماره ۶.

۷- انجیل متی، باب ۵، شماره ۱۷.

ناب و خالص را به تثلیث که از دیدگاه هر منصفی، نظریه‌ای شرک‌آمیز جلوه می‌کند، مبذل ساخته باشد بلکه دلائل واضحی در انجیلها وجود دارد که خلاف این مدعا را به اثبات می‌رساند. مثلاً بنظر طرفداران تثلیث «خدا و عیسی و روح القدس» هر سه، در جوهر الوهیت با یکدیگر همسنگ و شریک‌اند ولی بنا بمندرجات انجیل، این تئوری در خلال تعالیم مسیح (ع) بکلی رد شده است. در انجیل متی و مرقس و لوقا می‌خوانیم که: «شخصی آمده وی (مسیح) را گفت: ای استاد نیکو! چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟ (عیسی) وی را گفت: از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط! لیکن اگر بخواهی داخل حیات (جاودانی) شوی، احکام را نگاه دار».<sup>۸</sup> از این عبارت بآسانی فهمیده می‌شود که مسیح علیه‌السلام خود را غیرخدای جهان بشمار می‌آورده و نفس خویش را هرگز با ذات الهی، همسنگ و همشان نمی‌دانست آنچنانکه «نیک‌بودن» را ویژه ذات پروردگار معرفی کرده و اجازه نداد تا وی را مانند آفریننده گیتی نیکو شمروند و این رأی صریح، با ادعای کشیشان مسیحی مبنی برآنکه مسیح از «جوهر خدایی» برخوردار بوده و اقسامی الهی است، کاملاً مغایرت دارد. همچنین عیسی علیه‌السلام بنا بر آنچه در انجیلها بازگو شده، نشان داد که در گوهر ذات از «روح القدس» هم جدایی دارد و با او متحد و همسنگ نیست بدانگونه که در انجیل متی و لوقا از قول مسیح (ع) می‌خوانیم که فرمود: «هرکس برخلاف پسرانسان (عیسی مسیح) سخن گوید آمرزیده می‌شود اقا کسی که برخلاف روح القدس (سخن) گوید، در این عالم و در عالم آینده هرگز آمرزیده نخواهد شد»!<sup>۹</sup> از این کلام مسیح (ع) بروشنی فهمیده می‌شود که وی بلحاظ ذات، با روح القدس نیز اتحاد نداشته و در شأن و مرتبت از او جدا بوده است و این حکم هم با رأی قائلین به تثلیث که «خدا و مسیح و روح القدس» را ذاتی یگانه و مشترک در الوهیت می‌پندارند، منافات دارد.

علاوه بر اینها، در همه انجیلها بطور مکرر از عبادت‌های عیسی و بندگی او در پیشگاه خدا، سخن رفته است مثلاً در انجیل متی و لوقا آمده که چون ابلیس به عیسی

۸- متی، باب ۱۹، شماره ۱۷ و ۱۸ و مرقس، باب ۱۰، شماره ۱۷ و ۱۸ و لوقا، باب ۱۸، شماره ۱۸ و ۱۹.

۹- متی، باب ۱۹، شماره ۱۷ و ۱۸ و مرقس، باب ۱۰، شماره ۱۷ و ۱۸.

پیشنهاد کرد که در برابر من سجده نما تا همه ممالک جهان را بتو دهم! عیسی در پاسخ او گفت: «ای شیطان! مکتوب است که خداوند، خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما»<sup>۱۰</sup>. و همچنین در انجیل لوقا می خوانیم که: «در آن روزها عیسی برای دعا به کوهستان رفت و شب را با دعا بدرگاه خدا به صبح رسانید»<sup>۱۱</sup>. و باز در انجیل متی آمده است که: «در این وقت عیسی با شاگردان خود به محلی بنام جنسیمی رسید و به آنان گفت: در اینجا بنشینید، من برای دعا به آنجا می روم، او بطرس و دو پسر زیدی را با خود برد، غم و اندوه بر او مستولی شد و به آنان گفت: جان من از شدت غم نزدیک به مرگ است شما در اینجا بمانید و با من بیدار باشید. عیسی کمی جلوتر رفت، رو به زمین نهاد (سجده کرد)»<sup>۱۲</sup>. این قبیل گزارشها که در اناجیل بفرآوانی یافت می شود، نمایشگر آنستکه عیسی مسیح مانند دیگر بندگان صالح خدا، بدرگاه او آداب عبودیت می گزارده و رسم بندگی بجای می آورده است و چنین کسی را بی تردید نتوان خدای بی نیاز و معبود مطلق دانست یا یکی از اقانیم سه گانه الوهیت! شمرده بلکه باید اعتراف کرد که وی، همانند دیگر پیامبران راستین، «بنده برگزیده خدا» بوده است چنانکه در انجیل متی آمده که خدای متعال درباره مسیح (ع) فرمود: «اینست بنده من که او را برگزیده ام»<sup>۱۳</sup>.

از مؤیدات این مطلب آنستکه بنا بر گزارش انجیل، معاصران مسیح که بدیدار او نائل آمدند نیز حقیقت مزبور را دریافته بودند و مؤمنان ایشان، عیسی (ع) را انسانی (از نوع خودشان و از اهالی ناصره) می شمردند که بمقام پیامبری فائز گشته نه شخصی که از آسمان آمده و حائز مقام الوهیت باشد! از اینرو در انجیل متی می خوانیم: «همینکه عیسی وارد اورشلیم شد تمام مردم شهر به هیجان آمدند و عده ای پرسیدند: این شخص کیست؟ جمعیت پاسخ میدادند: این عیسی پیامبر است که از ناصره جلیل آمده است»<sup>۱۴</sup>. ولی متأسفانه همانطور که گفتیم پس از عصر مسیح (ع) گروهی

۱۰- لوقا، باب ۴، شماره ۸ و متی، باب ۴، شماره ۱۰.

۱۱- لوقا، باب ۶، شماره ۱۲.

۱۲- متی، باب ۲۶، شماره ۳۶ تا ۳۹.

۱۳- متی، باب ۱۲، شماره ۱۸.

۱۴- متی، باب ۲۱، شماره ۱۰ و ۱۱.



از دوستان نادان! تحت تأثیر اقوام بیگانه دربارهٔ مسیح راه غُلُو و مبالغه پیش گرفتند و عیسای پیامبر را بعنوان: «خدای آسمانی» که در سیمای «انسان زمینی» جلوه گر شده، معرفی کردند! با اینکه عیسی جز بنده و فرستادهٔ خدا نبود چنانکه در انجیل یوحنا از قول وی آمده است که در دعا به پیشگاه پروردگار میگفت: «و حیات جاودانی اینست که ترا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند»<sup>۱۵</sup> و نیز در انجیل متی آمده که عیسی به شاگردان و حاضران در مجلس خود فرمود: «هیچکس را بر زمین پدر معوانید»<sup>۱۶</sup> زیرا که پدر شما یکی است که در آسمان است، و پیشوا خوانده نشوید زیرا که پیشوای شما یکی است یعنی مسیح»<sup>۱۷</sup>! در این عبارت، «پیشوای مردم» که با عیسی تطبیق شده از «پدر آسمانی مردم» که خدای یکتا باشد جدا گشته و بعلاوه، چنانکه ملاحظه می کنید آفرینندهٔ جهان بمنزلهٔ پدری آسمانی برای همهٔ حاضران معرفی شده است همانگونه که در گزارش افسر رومی به عمویش، اینمعنی را خواندید.

### مفهوم «پسر خدا» در کتاب مقدس!

از اینجا باید دریافت که اگر انجیلها از عیسی مسیح (ع) گاهی بعنوان «پسر خدا»، یاد نموده اند، وصف مزبور نیز ویژهٔ عیسی نیست بلکه تمام پیامبران و حتی همهٔ مؤمنان، مشمول آن می شوند چنانکه در انجیل متی می گوید: «خوشا بحال صلح کنندگان زیرا ایشان، پسران خدا خوانده خواهند شد»<sup>۱۸</sup>! و یا در انجیل لوقا می نویسد: «اما شما به دشمنان خود محبت نمایند و نیکی کنید و بدون توقع عوض، قرض بدهید که پاداش سرشاری خواهید داشت و فرزندان خدای متعال خواهید بود»<sup>۱۹</sup>! و باز در انجیل یوحنا می گوید: «(مسیح) به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند»<sup>۲۰</sup>.

۱۵- یوحنا، باب ۱۷، شماره ۳.

۱۶- مقصود «پدر روحانی» است نه جسمانی، ولی متأسفانه کپیشان مسیحی این نام را هم غصب کرده و بر خود نهاده اند!

۱۷- متی، باب ۲۳، شماره ۹ و ۱۰.

۱۸- متی، باب ۵، شماره ۹.

۱۹- لوقا، باب ۶، شماره ۳۵.

۲۰- یوحنا، باب ۱، شماره ۱۲.

باید دانست که این قبیل تعبیرات تنها در انجیل نیامده بلکه در تورات نیز از «بنی اسرائیل» به «پسران خدا» تعبیر شده است چنانکه در سفر تثئیه می خوانیم: «شما پسران یهوه خدای خود هستید»<sup>۲۱</sup> و البته حفظ این عنوان، موکول به آنست که «فرزندان خدا» به کفر و گناه و تکذیب پیامبران، روی نیاورند و گرنه بتعبیر انجیل: «فرزندان ابلیس»! خواهند شد چنانکه مسیح (ع) به مکذبان و دشمنانش گفت: «شما فرزندان پدر خود ابلیس هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می آورید»<sup>۲۲</sup>!

شاید کسانی گمان کنند مقصود از «پسر خدا» در آنجا که از مسیح به «پسر یگانه» تعبیر شده و می گوید: «محبّت خدا بما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را بجهان فرستاده است تا به وی زیست نمایم»<sup>۲۳</sup> فرزند حقیقی باشد! اما بگواهی کتاب مقدس، خدای تعالی به ابراهیم (ع) نیز فرمود: «پسر یگانه خود (اسحق) را از من دریغ نداشتی»<sup>۲۴</sup> با آنکه در آن هنگام، ابراهیم علیه السلام فرزند دیگری بنام «اسماعیل» نیز داشت که زودتر از «اسحق» متولد شده بود. پس، تعبیر «پسر یگانه» در کتاب مقدس بجای «بهترین پسر» و «پسری نظیر» آمده است و هیچ مانعی ندارد که بندگان صالح خدا، پسران خدا بشمار آیند و از آثمیان، عیسی<sup>۱</sup> «پسر یگانه خدا» بمعنای شایسته ترین بنده خدا در روزگار خویش شمرده شود چنانکه در تورات، از قوم بنی اسرائیل که در روزگار موسی<sup>۲</sup> (ع) قومی برگزیده بودند بدینگونه تعبیر شده: «خداوند چنین می گوید: اسرائیل پسر من و نخست زاده من است»<sup>۲۵</sup>!

به هرصورت، این واژه ها در معانی تشبیهی و «معجازی» بکار رفته اند - و ما در خلال فصل بعد، از اینمقوله بیشتر سخن خواهیم گفت - هرچند در گذشته پاره ای از یهودیان و مسیحیان عرب، معانی «حقیقی» این کلمات را برخود می بستند! و خویشان را پسران و مولای خدای سبحان می شمردند! چنانکه قرآن کریم، پندار غرورآمیز ایشانرا بازگونموده و می فرماید:

۲۱- سفر تثئیه، باب ۱۴، شماره ۱.

۲۲- یوحنا، باب ۸، شماره ۴۴.

۲۳- رساله اول یوحنا، باب ۴، شماره ۹.

۲۴- سفر پیدایش، باب ۲۲، شماره ۱۳.

۲۵- سفر خروج، باب ۴، شماره ۲۳.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ، قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ؟ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ. (المائدة: ١٨)

«یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم! بگو پس چرا شما را به کیفر گناهانتان عذاب می کند؟! بلکه شما بشری هستید از جمله آفریدگان، هرکس را بخواهد می آمرزد و هرکس را بخواهد کیفر می دهد و از آن خدا است پادشاهی آسمانها و زمین و (نیز) آنچه در میان آنها است و بازگشت همه بسوی او است.»

# فصل سوّم

شبهات علمای مسیحی دربارهٔ تثلیث



وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا أُنْزِلَتْ لَهُ حُجَّتُهُمْ  
دَاجِلَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ...<sup>۱</sup>

قرآن کریم

(الشوری: ۱۶)

همانگونه که در فصل پیش گفتیم مسیحیانی که در روزگار عیسی<sup>۱</sup> علیه السلام می زیستند، او را پیامبری راستین می شمردند و مقام الوهیت برای وی قائل نبودند. پس از دوره مسیح – چنانکه در تاریخ تحولات کلیسا آورده اند – برخی از مجامع عیسوی، عقیده مزبور را همچنان تبلیغ می کردند بویژه کلیسای یعقوبی در دعوت خود از: «مسیحیت معتدبه پیامبری Christianisme Propbétique» سخن می گفت و بر اُصالت این اعتقاد تأکید می ورزید. کلیسای مذکور بنا بر آنچه در آثار مسیحی آمده به یعقوب، یکی از برادران عیسی<sup>۲</sup> وابسته بود و از اینجا می توان فهمید

---

۱- کسانی که در (یگانگی) خدا – پس از قبول دعوتش – مجادله می کنند، دلیل آنها نزد خداوندشان بی اعتبار و باطل است...

۲- مریم مقدس (ع) پس از زاده شدن عیسی<sup>۱</sup> (ع) بنا بر مندرجات انجیل با نامزدش «یوسف» ازدواج کرد و فرزندانی چند آورد که یعقوب یکی از آنها بود. در باب سیزدهم از انجیل متی آمده است که مردم درباره عیسی می گفتند: «آیا این پسر نجار نمی باشد؟ و آیا مادرش، مریم نام نیست؟ و برادرانش یعقوب و شمعون و یهوذا و همه خواهانش نزد ما نمی باشند؟».

که نزدیکان مسیح از عقیده به الوهیت وی دور بودند همانطور که در رساله بجای مانده از یعقوب به صراحت از «یگانگی خدا»<sup>۳</sup> سخن رفته و از عیسی<sup>۱</sup> تنها بعنوان: «مسیح خداوند»<sup>۴</sup> یاد شده است و بطور کلی، آموزشهای آن با رسائل پولس تفاوت دارد.

### اندیشه آگوستین درباره تثلیث

بتدریج که مسیحیان از دورانیهای نخستین فاصله گرفتند و به آراء غلوآمیز و افراطی نزدیک شدند، متکلمان در میانشان بظهور پیوستند که از پندار تثلیث و خدایی مسیح دفاع نمودند. و سرانجام، اعتقاد مزبور را در جهان مسیحیت وسعت بخشیدند. از میان متکلمان قدیم مسیحی که کتاب مستقلی درباره تثلیث نگاشته اند، می توان آگوستین Agostin را نام برد که در سال ۳۵۴ میلادی در یکی از شهرهای الجزائر چشم بجهان گشود. آگوستین در دوران جوانی به کیش مانوی گرایش پیدا کرد ولی پس از مدتی به آیین مادرش یعنی مسیحیت، بازگشت و در نظام کشیشان، بمقام اسقفی نائل شد. مسیحیان، وی را بسی بزرگ شمرده اند، و لقب سنت Saint بمعنای «مقدس» به وی داده اند.

چنانکه اشاره نمودیم آگوستین کتابی تحت عنوان: «درباره اقا نیم سه گانه De Trinitate»<sup>۵</sup> برشته تحریر درآورد و مباحث مفصلی را در پیرامون این موضوع بمیان کشید اما جالب آنستکه خود او با کمال صراحت در کتابش اذعان می نماید که موضوع تثلیث و الوهیت مسیح، ریشه عقلی ندارد و با دلائل منطقی به اثبات آن نمی توان رسید! کارل یاسپرس — نویسنده و متفکر آلمانی — ضمن کتابی که درباره آگوستین نگاشته در این زمینه می گوید:

«آگوستین یک نکته را هیچگاه از یاد نمی برد و بارها با اصرار تمام بزبان می آورد. خدا در اندیشه وزبان نمی گنجد. یگانه است، هیچ تصویری نمی تواند به او برسد و هر اندیشه و پنداری درباره او نادرست است، راز اقا نیم سه گانه تنها بر وحی و کتاب مقدس مبتنی است.»<sup>۶</sup>

با این اعتراف، آگوستین راههای عقلی را در اثبات تثلیث بکلی مسدود

۳- رساله یعقوب، باب ۲، شماره ۱۹.

۴- رساله یعقوب، باب ۱، شماره ۱.

۵- آگوستین، اثر کارل یاسپرس، ترجمه محمدحسن لطفی، صفحه ۷۵.

می‌داند و برای اقناع خوانندگانش (علاوه بر مقداری تشبیه و تمثیل<sup>۶</sup>) به کتاب مقدس، دست می‌آویزد. ولی در کتاب مقدس نیز بارها به یگانگی خداوند تصریح شده است و برخی از تعبیر آن — که دستاویز آگوستین قرار گرفته — با مراجعه به تعبیرات مشابه و روش‌نثر انجیل حل می‌شود (چنانکه بزودی از این‌موضوع سخن خواهیم گفت) بنابراین باید گفت که کوشش آگوستین در اثبات تثلیث یا الوهیت مسیح، با توفیق همراه نبوده و بجایی نمی‌رسد.

نکتهٔ مهم اینجا است که تثلیث نه تنها از راه‌های عقلی، اثبات‌پذیر نیست بلکه با حکم عقل، آشکارا تضاد و مخالفت دارد! چنانکه این ضدیت را در آثار آگوستین بوضوح می‌توان نشان داد. توضیح مطلب بدین‌صورت است که آگوستین در خلال کتاب خود، در چهرهٔ یک متفلسف فلوپینی<sup>۷</sup> ظاهر شده و از «بیض بودن» ذات الهی سخن بمیان آورده است همان‌طور که دلیل عقلی برای امر گواهی می‌دهد و متفکران نامدار یهودی و مسیحی و مسلمان آنرا پذیرفته‌اند<sup>۸</sup>. آگوستین در این‌باره

۶- آگوستین، با تلاش ویژه‌ای به نشان‌دادن «سه گانگی» در روان آدمی و جهان آفرینش پرداخته است تا نشان دهد که این سه گانگی‌ها، مظهر تثلیث در ذات یکتای الهی بشمار می‌آیند! بنظر آگوستین، مثلاً در روح انسان: (هستی، شناسایی، زندگی) و در پدیده‌های گیتی: (از چه ترکیب یافته‌اند؟ چه فرقی با یکدیگر دارند؟ از چه حیث باهم مطابقت؟) و نمونه‌های دیگر... جلوه‌گاه تثلیث خدایی هستند! و البته به سهولت می‌توان این سه گانگی‌ها را به شمار بالاتری رساند و بعنوان مثال نسبت به روان آدمی گفت: (هستی، حیات، معرفت، اراده، محبت...) و نسبت به پدیده‌های گیتی گفت: (از چه پدید آمده‌اند؟ از چه ترکیب شده‌اند؟ چه مشابهتی باهم دارند؟ چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ چه مراحل را می‌گذرانند؟...) و نسبت به عالم گفت (کدام ماده، نیرو، حیات، حرکت، نظم...) تثلیث را باطل می‌سازند! و اقامیم را به بالاتر از تثلیث (تربیع، تخمیس...) می‌رسانند.

۷- فلوپین Plotin فیلسوف و عارفی اسکندرانی بوده که در قرن سوم میلادی می‌زیسته است. وی را بنیانگذار فلسفهٔ «نوافلاطونی» شمرده‌اند و اندیشه‌های او در ارباب کلیسا تأثیری فراوان بجای نهاده است.

۸- حکمای اسلامی می‌گویند: هر واحدی که از اجزاء یا اقانیمی ترکیب یافته باشد، البته برای تحقق وحدتش، بدان اجزاء نیازمند است و همین امر نشان می‌دهد که او در وحدت کلی خود، غنی‌بالذات نیست بلکه در مرتبهٔ فقر و «امکان» قرار دارد و در نتیجه چنین واحدی، مبده هستی (یا واجب‌الوجود) شمرده نمی‌شود.



می نویسد:

«اگر بتوانیم باید خدا را چنین بشناسیم که او نیک است، بی کیفیت نیکی، بزرگست، بی کمیت، برتر و فراتر از همه چیز است بی آنکه در مکان باشد. محبط بر همه چیز است، بی آنکه چیزها را حاوی باشد. تماماً در همه جا هست، بی آنکه مکانش معین باشد. ابدی است، بی آنکه در قید زمان باشد. و آفریننده همه دگرگون شونده‌ها است، بی آنکه خود دگرگون شود. چون هریانی درباره‌ی اونا راسا است بهتر آنستکه بگویم بسیط است زیرا هیچ چیز را نمی‌توان در او باز شناخت، نه جوهر را از عَرَض و نه موصوف را از صفت»<sup>۹</sup>.

این سخنان آگوستین که از فلسفه‌ی نوافلاطونی سرچشمه گرفته هرچند منطقی بنظر می‌رسد ولی با پندارهای مسیحی او بهیچوجه نمی‌سازد زیرا که آگوستین، ذات پروردگار را در عین بساطت از سه اقنوم (پدر، پسر، روح القدس) مرکب می‌شمارد! و بعلاوه، اعتقاد دارد که خدای دگرگون ناشونده، در روزگار پیشین دگرگون شده! و بصورت عیسی مسیح، تجسد اختیار کرده است! آیا می‌توان ادعا نمود که: برطبق حکم عقل، ذات الهی ذاتی بسیط و غیرقابل تغییر است و برطبق حکم انجیل، ذات پروردگار مرکب از سه اقنوم و متغیر می‌باشد و هردو رأی هم کاملاً صحیح‌اند؟!

آگوستین در خلال سخنان خود نشان می‌دهد که می‌خواهد از این تناقض گویی وارهد ولی اینکار برای او بسیار دشوار بوده است، پس بناچار اظهار می‌دارد:

«(خداوند) به صورت بنده‌ای درآمد بی آنکه جامه‌ی الوهیت را از خود دور کند»!!!  
در این تعبیر، آگوستین می‌گوید که خداوند به نحوی تغییر پذیرفته که مقام الوهیت در او دگرگون نشده است! و با این بیان کوشیده تا ثنوی خود را از «جمع نقیضین» برکنار دارد! ولی این تفسیر، ثنوی وی را از خطر نقیض گویی رهایی نمی‌بخشد زیرا بنا بر فرض مزبور، باید بپذیریم که آگوستین، ذات احدیت را موجودی مرکب از «جوهر و عَرَض» پنداشته تا بتواند ادعا کند که بهنگام دگرگونی وی، جوهر یا اصل الوهیتش ثابت مانده و صورت یا عرض آن تغییر یافته است! و این حکم، با بساطت ذات الهی که آگوستین آنرا پذیرفته بهیچوجه نمی‌سازد، مگر نه

۹- آگوستین، اثر کارل یاسپرس، صفحه ۶۳.

۱۰- آگوستین، اثر کارل یاسپرس، صفحه ۶۱.

آنکه آگوستین بهنگام بحث از ذات پروردگار نوشته بود که: «بسیط است و هیچ چیز را نمی‌توان در او بازشناخت، نه جوهر را از عرض، نه موصوف را از صفت»؟ بنابراین، راه آگوستین از هر طرف به بن‌بست می‌رسد!

در چنین مواردی، برخی از مسیحیان حکم عقل را رها می‌کنند و به «ایمان» متوسل می‌شوند! اما آگوستین نمی‌توانست به این راه حل! پناه ببرد زیرا از دیدگاه او «بصیرت عقلی» و «ایمان قلبی» با یکدیگر تنازع می‌ندارند چنانکه می‌گوید: «بینش پیدا کن تا بتوانی ایمان بدست آری، و ایمان بدست آرتا بتوانی بینش بیابی... کسی که نتواند تفکر کند، ایمان نمی‌یابد... بینش، ایمان را از میان نمی‌برد بلکه استوارترش می‌سازد».<sup>۱۱</sup>

اگر فرض کنیم که آگوستین برخلاف مبانی خود، از بینش عقلی صرف‌نظر می‌نمود و تنها به «کتاب مقدس» می‌نگریست به امید آنکه مشکل دگرگونی در ذات حق را حل کند، بازهم به گِرهی ناگشودنی برخورد می‌کرد! زیرا در کتاب مقدس ضمن رسالهٔ «ملاکی نبی» می‌خواند که خداوند بزرگ گفته است: «من که به‌تو هستم تبدیل نمی‌پذیرم».<sup>۱۲</sup>

همچنین در «رسالهٔ یعقوب» می‌خواند که وی نوشته است: «تمام بخشش‌های نیکو و هدایای کامل از آسمان و از جانب خدایی می‌آید که آفرینندهٔ نور است و در او تغییر و تیرگی وجود ندارد».<sup>۱۳</sup>

پس، از دیدگاه کتاب مقدس، خدای جهان ذاتی منزّه از تبدیل و تغییر است و از ایترو ممکن نیست چنین ذاتی بصورت انسان درآید و به زندگی زمینی مشغول شود! شاید همین دشواریها سبب شده است که آگوستین، کتاب: «دربارهٔ اقامیم سه‌گانه» را با این کلمات به پایان رساند: «آرزومی کردم آنچه را به آن ایمان دارم با دیدهٔ خرد بنگرم... آنچه گفتم سخن درازی نبود چون به حدّ ضرورت قناعت کرده‌ام... خدا یا مرا رهایی بخش... هنگامی هم که لب فرومی‌بندم اندیشه‌ام خاموش نمی‌ماند... ولی اندیشه‌هایم فراوانند هر چند همه، مانند همهٔ اندیشه‌های بشری تُهی و بی‌ثمرند... به من یاری

۱۱- آگوستین، اثر کارل یاسپرس، صفحهٔ ۴۹.

۱۲- ملاکی نبی، باب ۳، شمارهٔ ۶.

۱۳- رسالهٔ یعقوب، باب ۱، شمارهٔ ۱۷.

کن تا آنها را تأیید نکنم، بلکه هنگامی هم که مرا به نشاط می‌آورند از آنها بیزاری بجویم.»<sup>۱۱</sup>

در اینجا به اعتراف عالمی مسیحی می‌رسیم که چون نخواست از عقیده تثلیث سر باز زند، ناگزیر راه «تأویل و توجیه» را پیش گرفته است ولی در پایان کتاب، وجدان او از پیمودن اینراه ناخشنودی نشان میدهد و سنگینی بار توجیه را تحمل نمی‌نماید. و چه بسیارند علمای مذاهب مختلف که در میان آراء تقلیدی و احکام عقلی گرفتار شده‌اند و متأسفانه از شجاعت روحی و قاطعیت لازم برخوردار نیستند که در پرتو آن بتوانند به داوری عقل، گردن نهند و مأنوسات نادرست خود را انکار کنند و افکارشان را از قید و بندهای غلط آزاد سازند. پس به تأویل‌های بعید روی می‌آورند و آراء ناصوابشان را از دست نمی‌دهند، درحالیکه وجدان و خرد آنان از چون و چرا و تشویش، آرام نیست!

### تثلیث از دیدگاه توماس اکویناس

مادر تاریخ تفکر مسیحی به کسانی همچون آگوستین که در کشاکش میان عقل و ایمان گرفتار شده‌اند فراوان برخورد می‌کنیم و میدانیم که موضوع «جداسازی عقل و ایمان» که قرن‌هاست دستاویز مسیحیان قرار گرفته، نمی‌تواند مشکل تثلیث و الوهیت مسیح را حل کند زیرا همانگونه که ملاحظه کردیم ایمان به مندرجات کتاب مقدس مستلزم آنست که مسیحیان، خدای یکتا را ذاتی دگرگون‌ناشدنی بدانند و با وجود این، چگونه بخود حق میدهند که به عذر اصالت ایمان، خداوند سبحان را بصورت مسیح متحول و مجسم پندارند؟! علاوه بر این، بسیاری از متفکران مسیحی با سلاح خرد و اندیشه بمیدان می‌آیند (و در خلال سخنان خود، لااقل اوتیات عقلی را می‌پذیرند) تا وجود خداوند یا حقانیت کتاب مقدس را به اثبات رسانند ولی بزودی عقب‌نشینی نموده و به آرائی پناه می‌برند که با بدیهیات عقل منافات دارد! از جمله این متفکران، توماس اکویناس Thomas Aquinas است که از قدیسان عالم مسیحیت بشمار می‌رود و علمای مسیحی از او بعنوان بزرگترین حکیم قرون وسطی یاد می‌کنند و در تئولوژی یا

الهیات مسیحی، وی را سخت چیره‌دست می‌انگارند. برتراند راسل ضمن کتاب: «تاریخ فلسفه غرب» دربارهٔ او می‌نویسد:

«توماس اکویناس به عنوان بزرگترین فیلسوف مَدْرَسی (اسکولاستیک) شناخته می‌شود. در هر مدرسه کاتولیک که فلسفه جزء برنامه باشد، حکمت وی به عنوان یگانه حکمت صحیح تدریس می‌شود.»<sup>۱۵</sup>

اکویناس، کتاب مبسوطی تحت عنوان: «بر رُفِ فرقه‌های گمراه Summa contra Gentiles» برشتهٔ تحریر درآورده است و در آنجا می‌گوید:

«خدا لا یتغیر است زیرا حاوی هیچ قُوّه منفعلی نیست. داوید دینانتی David of Dinant چنین باوه سراییده است که: خدا همان مادهٔ المواد است! این، بی‌معنی است زیرا مادهٔ المواد، افعال محض است و حال آنکه خدا فعل محض است. در خدا ترکیب نیست بنابراین (خدا) جسم نیست زیرا اجسام، مرکب از اجزایند. خدا عین ماهیت خویش است زیرا در غیر اینصورت بسیط نمی‌بود بلکه مرکب از ماهیت و وجود می‌شد، در خدا ماهیت عینی وجود است»<sup>۱۶</sup>.

چنانکه بنظر می‌رسد توماس اکویناس، ذات الهی را در نهایت بساطت و وحدت معرفی می‌کند و بطور مطلق، تبدیل و تغییر را در ذات حق انکار مینماید. وی دربارهٔ آنکه مبدء عالم از هرگونه ترکیبی منزّه است بیان ویژه‌ای دارد، می‌گوید: «صُور هر قدر به ماده نزدیکتر باشند، انواع و افرادشان زیاده‌تر است و هر چه رویکمال روند به وحدت نزدیکتر می‌شوند تا جاییکه صورت بی‌ماده دست میدهد که انواع و افراد ندارد و وجود، عِلّت همهٔ عِلّت‌ها است یعنی ذاتی بسیط و یگانه که آفرینندهٔ کائنات است»<sup>۱۷</sup>.

باوجود همهٔ این بیانات، در کمال شگفتی ملاحظه می‌کنیم که توماس اکویناس بعنوان یک مسیحی مؤمن، تثلیث را می‌پذیرد و به تجسم خدا در صورت

۱۵- تاریخ فلسفه غرب، اثر برتراند راسل، ترجمهٔ نجف دریابندری کتاب دوم، صفحه ۴۸۱.

۱۶- نام کامل کتاب اکویناس: Suma de Veritate Catholicae Fidei Contra Gentiles است بمعنای: «مجموعه در بیان آئین کاتولیک برضهٔ گمراهان» اینکتاب در چهارجلد تنظیم شده است.

۱۶- تاریخ فلسفه غرب، اثر برتراند راسل، کتاب دوم، صفحه ۸۴۷.

۱۷- تاریخ تمدن، اثر ویل دورانت، ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری، ج ۱۲، صفحه ۱۲۵.

عیسی<sup>۱</sup> باور دارد! بمقیده ما این حکیم مسیحی، برای آنکه عقل و ایمان را با یکدیگر جمع کند، بدیهی ترین اولیات عقل را زیر پا گذاشته یعنی «جمع میان نقیضین» را جایز شمرده است! و با آنکه در بحث از وجود خداوند و صفات او، به اصول عقلی اعتقاد نشان میدهد و از آنها در اثبات مرام خود یاری می جوید، ولی به تثلیث که می رسد از تناقض گویی باک ندارد و ذات بسیط و ثابت حق را از سه اقنوم، مرکب می شمارد و به صورت مسیح متحول می پندارد!

برتراند راسل از توماس اکویناس نقل کرده که وی گفته است:

«عقل طبیعی در امور الهی قاصر است، این عقل می تواند جزئی از دین را ثابت کند اما بر اثبات سایر اجزای آن قادر نیست. عقل می تواند وجود خدا و بقای روح را اثبات کند اما اثبات تثلیث و حلول و روز داوری از او ساخته نیست»<sup>۱۸</sup>.

البته انکار نمی توان کرد که گاهی عقل، به فهم مسئله ای نائل نمی شود و آنرا فراتر از درک خویش می شمرد ولی بی تردید، ره نیافتن به مسئله ای غیر از آنستکه مسئله مزبور با بدیهیات عقل مخالف باشد که در اینصورت آنمسئله از درجه اعتبار ساقط بوده و باطل است و گرنه، باید عقل آدمی بکلی از حُجیت معزول گردد و بر روی تمام ادراکات عقلی خط بطلان کشیده شود و اینهم هدفی نیست که توماس اکویناس برای رسیدن بدان تلاش نموده باشد زیرا که وی در اثبات وجود خدا و بقاء روح، به دلایل عقلی متوسل می شود!

بنابراینچه گفتیم می توان دریافت که علمای مسیحی بخاطر از دست ندادن تثلیث چه اغلاط و تناقضاتی را ناچار بر ذهن خود تحمیل می کنند و در برابر چه گمراهیهایی تسلیم می شوند؟! آیا بهتر نیست که دانشمندان مزبور با شجاعت و قاطعیت، آن تئوری باطل را رها سازند و تقلید بی دلیل در مبادی دین را به تحقیق شجاعانه تبدیل کنند؟

### کارل فندر، مدافع تثلیث!

اینک که رأی دوتن از متکلمان برجسته و پیشین مسیحیت را درباره تثلیث ملاحظه کردیم جا دارد که بر آراء دوتن از مدافعان این تئوری در عصر جدید نیز نظر

افکنیم و آثاری را که ایشان برای ارشاد! مسلمانان نگاشته‌اند بررسی کنیم. نخست مناسب است از کارل فندر آلمانی (Karl Gottlieb Pfander) که کتابی از او بنام «سنجش حقیقت» به زبان پارسی<sup>۱۹</sup> در دست داریم، سخن گوئیم.

فندر از علمای مسیحی در قرن هیجدهم میلادی بشمار می‌آید، وی نزدیک به صد و چهل سال پیش از اروپا به هندوستان مسافرت کرد و مورد استقبال کمپانی انگلیسی هند شرقی قرار گرفت و مدتی در رأس یک گروه تبلیغاتی (Misionry) در آندیار فعالیت می‌نمود و مردم هند را به آیین مسیحیت دعوت می‌کرد. در آهنگام از سوی یکی از دانشمندان ورزیده و متبع اسلامی بنام شیخ محمد رحمه الله عثمانی به مجلس مناظره‌ای فراخوانده شد و این مناظره در سال ۱۲۷۰ هجری برابر با ۱۸۵۵ میلادی در شهر اکبرآباد هند با حضور عده‌ای از علماء و رجال دولتی، صورت پذیرفت. موضوع مناظره، رسیدگی به ادعای مسلمانان مبنی بر «وقوع تحریف در انجیل» بود و فندر در آن مجلس ناگزیر، به تحریف هشت موضع در اناجیل اعتراف نمود. کارل فندر از هند به قسطنطنیه نیز سفر کرد ولی در کشور عثمانی برخلاف هندوستان — که زیر نفوذ و سلطهٔ انگلیسیها قرار داشت — با استقبال دولتیان روبرو نشد و سلطان عبدالعزیز خلیفهٔ عثمانی روی خوشی به او نشان نداد. کارل فندر را رویهمرفته می‌توان از علمای مبرز پروتستان بشمار آورد که در قرن هیجدهم برای دعوت و تبشیر، به شرق اسلامی آمده‌اند. باری فندر در نوشته‌های خود برای اثبات تثلیث — همچون آگوستین — تنها به کتاب مقدس دست می‌آویزد و در اینباره می‌نویسد: «دلیل این عقیده (یعنی تثلیث) بطوریکه گفته شد، در کتاب مقدس وبخصوص در عهد جدید (انجیل) یافت می‌شود. ما این عقیده را فقط از این لحاظ قبول می‌کنیم که آنوجود فیاض، آنرا از راه خداوندی بر ما مکشوف داشته است.»<sup>۲۰</sup>

از این عبارت برمی‌آید که مدافعان تثلیث، باوجود آنکه قرن‌ها از پیدایش این عقیده سپری شده هنوز نتوانسته‌اند برهانی عقلی در اثبات تئوری خود ارائه دهند و ناگزیر به سخنان کتاب مقدس در این زمینه توسل می‌جویند با اینکه چنین روشی

۱۹- اینکتاب با عنوان «میزان الحَق» در سال ۱۹۲۳ میلادی به زبان عربی نیز در مصر انتشار یافته است.

۲۰- سنجش حقیقت، اثر دکتر فندر آلمانی، چاپ ۱۹۳۴ میلادی، صفحه ۱۴۵.

—بفرض یافتن شواهد نقلی — تنها کسانی را قانع می سازد که انجیل را بعنوان «پیام الهی» پذیرفته باشند و احتمال هیچگونه تحریف و تغییری را درباره آن نیز بخود راه ندهند. و بعلاوه، در تفسیر شواهد انجیل با طرفداران تثلیث همراهی و هم سلیقه باشند یعنی هردو دسته از اسلوب و روش یگانه ای در فن تفسیر پیروی کنند. و البته گذر کردن از این مقلعات، کار ساده و آسانی نیست! بهر صورت، فقدر در آستانه بحث از تثلیث، چنین می نگارد:

«کتاب مقدسه در موضوع وحدانیت خدایتعالی شهادت قطعی میدهند چنانکه در سفر تثلیث باب ۴:۶ مسطور است: «ای اسرائیل بشنو! یهوه خدای ما، یهوه واحد است» و در کتاب اشعیا نبی باب ۴۵ آیه ۵ نوشته است: «من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی» و در رساله اول به قرنثیان باب ۸ آیه ۴ مسطور است: «پس درباره خوردن قربانی های بت ها، میدانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست» و ایضاً در رساله به افسسیان باب ۴ آیه ۶ مرقوم است که: «یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید، یک خدا و پدر همه، که فوق همه، و در میان همه، و در همه شما است» ۲۱.

مشکل بحث از اینجا آغاز می شود که فقدر می خواهد تئوری تثلیث را با توحید مزبور آشتی دهد و چنین خواسته ای، بدون گام نهادن در باب مغالطه میسر نیست! اکنون بنگریم که فقدر این راه را چگونه می پیماید؟ وی می نویسد:

«توحید خدا در تورات ضمن آیه ای که می گوید: بشنوی اسرائیل! خداوند، خدای ما خداوند واحد است (سفر تثلیث، باب ۴:۶) تصریح شده است و در انجیل هم می بینیم که خداوند عیسی مسیح همین کلمات را نقل فرموده و بلکه آنها را اساس تعالیم خودش قرار میدهد (انجیل مرقس، باب ۱۲، آیه ۲۹). عقیده تثلیث هم همان است منتهی مشروح تر و مفصل تر و بر روی اساس سایر تعالیم استوار گردیده است. مثلاً بر روی این حکمی که مسیح به شاگردانش میدهد که: ایمان آورندگان را به اسم پدر و پسر و روح القدس تعمید بدهند (انجیل متی، باب ۲۸، آیه ۱۹) در اینجا معلوم است که توحید الهی تعلیم داده شده چرا که لفظ «اسم» مفرد است ولی آقایانیم ثلاثه، جدا جدا ذکر گردیده و نمی شود تصور کرد که پسر و روح القدس هردو مخلوق باشند زیرا مسلم است که شرکت دادن مخلوق با خالق در وحدت اسم آفدس، کار غلطی است و عناوین و القابی را مانند «ابن الله» و «روح القدس» که

مختص خدا است به مخلوقات نمی توان اطلاق نمود ولو هرچه عالیمقام و والا باشند. این مسئله در نظر هرکس که اندکی در آن تعمق نماید، بدیهی و عیان است.»<sup>۲۲</sup> در پاسخ فندر باید گفت:

اولاً عبارتی که در انجیل متی<sup>۱</sup> از قول مسیح (ع) آمده که: «بروید همه امت ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید» کمترین دلالتی بر اینمعنا ندارد که پدر و پسر و روح القدس، در اسم با یکدیگر وحدت دارند تا چه رسد به وحدت در مستی! زیرا هرچند واژه «اسم» در این عبارت، مفرد آمده است ولی واو عطفی که در «اب و ابن و روح القدس» بکار رفته برای هرکدام از این کلمات، لفظ اسم را دوباره در تقدیر می گیرد و مفهوم جمله بدینصورت درمی آید: «به اسم اب و اسم ابن و اسم روح القدس تعمید دهید» بعلاوه، اگر ادعا کنیم که این سه نام، یکی بیش نیستند با ظاهراین اسامی و معانی مختلف آنها مخالفت نموده ایم! چگونه می توان گفت که: نام و مفهوم پدر و پسر، یکی است و هیچ تفاوتی باهم ندارند؟! مسیح (ع) خود بارها نام پدر را از نام خویش جدا ساخته است و بعنوان نمونه در همان انجیل متی<sup>۲</sup> از قول وی گزارش شده که فرمود:

«هیچکس را بر روی زمین «پدر» نخوانید زیرا شما یک پدر دارید یعنی همان پدر آسمانی. و نباید «پیشوا» خوانده شوید زیرا شما یک پیشوا دارید که مسیح است»<sup>۲۳</sup>.

چنانکه ملاحظه می شود مسیح علیه السلام تعلیم داده که نام پدر آسمانی، ویژه خدا است و برای خود وی هم نام پیشوا را باید بکار برد همانطور که تقدّم نام پدر بر پسر و نیز بر روح القدس در جمله مورد بحث، نشان آنستکه صاحب این نام، احترام و اهمیتی بیش از دیگران دارد و مقامی مستقل از آندو بشمار می آید.

ثانیاً اگر نامهای گوناگون «پدر» و «پسر» و «روح القدس» در انجیل، اشاره به یک حقیقت داشت و مستای یگانه ای را (در صورت سه اقنوم) بیاد می آورد، لازم می آمد که این سه اقنوم در اراده و قدرت و علم با یکدیگر وحدت داشته باشند در صورتیکه انجیل متی<sup>۳</sup> می نویسد مسیح (ع) پیش از مصلوب شدن خود، به پیشگاه

۲۲- سنجش حقیقت، صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱.

۲۳- متی، باب ۲۳، شماره ۹ و ۱۰.



خداوند گفت: «ای پدر، اگر ممکن است این پیاله (مرگ رنج آور) را از من دور کن اقا نه به اراده من بلکه به اراده تو»<sup>۲۱</sup>؛ و در انجیل مرقس نیز آمده است که: «عیسی کمی از آنجا دور شد و به روی زمین افتاده دعا کرد که اگر ممکن باشد آن ساعت پردرد و رنج نصیب او نشود. پس گفت: ای پدر، همه چیز برای تو ممکن است، این پیاله را از من دور ساز، اقا نه به خواست من بلکه به اراده تو»<sup>۲۵</sup>؛ همانگونه که می بینیم در خلال این سخنان به وضوح آمده که قدرت و اراده الهی از خواست و امکانات عیسی جدا بوده است و این حقیقت نمایشگر جدایی ذات خداوند از مسیح بشمار می رود.

همچنین در انجیلها می خوانیم که چون مسیح (ع) از ویرانی جهان و رستائیز مردگان و بازگشت خود خبر داد، تصریح نمود که هنگام فرارسیدن امور مزبور را هیچکس جز «پدر» نمیداند و حتی «پسر» و فرشتگان نیز از آن آگاهی ندارند! بدانگونه که در انجیل متی آمده است:

«هیچ کس غیر از پدر از آن روز و ساعت خبر ندارد، حتی پسر و فرشتگان هم از آن بی خبرند»<sup>۲۶</sup>؛ و نیز در انجیل مرقس می نویسد: «اقا در آن روزها بعد از آن مصیبت ها، آفتاب تاریک خواهد شد و ماه، دیگر نخواهد درخشید. ستاره ها از آسمان فروخواهند ریخت و نیروهای آسمان متزلزل خواهند شد. آن وقت پسر انسان (مسیح) را خواهند دید که با قدرت عظیم و جاه و جلال، بر آبرها می آید... اقا از آن روز و ساعت هیچ کس خبر ندارد، نه فرشتگان آسمان و نه پسر، فقط پدر از آن آگاه است»<sup>۲۷</sup>.

از آنچه گواه آوردیم به روشنی دانسته می شود که «پدر» از «پسر» و از عموم فرشتگان بلحاظ علم و آگاهی نیز جدایی دارد و با آنان متحد نیست. پس هرگز نمی توان ادعا کرد که در انجیل، نام پدر و پسر و روح القدس، برای ذات یگانه ای بکار رفته و از آنجا بدین نتیجه رسید که پندار تثلیث همان عقیده توحید است!

ثالثاً آنچه فندر ادعا می کند که: عناوین و القابی مانند ابن الله (پسر خدا) و روح القدس، مختص خدا است و به مخلوقات نمی توان اطلاق نمود هر چند عالیمقام

۲۴- متی، باب ۲۶، شماره ۳۹.

۲۵- مرقس، باب ۱۴، شماره ۳۵ و ۳۶.

۲۶- متی، باب ۲۴، شماره ۳۶.

۲۷- مرقس، باب ۱۳، شماره ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۲.

و والا باشند! برخلاف مندرجات تورات و زبور و انجیل است که ده‌ها بار واژهٔ «پسر خدا» را برای مخلوقات عالیه‌مقام بکار برده‌اند چنانکه در سفر تثلیث از تورات، خطاب به پیروان راستین موسی<sup>(ع)</sup> می‌خوانیم که: «شما پسران بهوه، خدای خود هستید»<sup>۲۸</sup> و در زبور آمده که داود<sup>(ع)</sup> فرمود: «خداوند بمن گفته است تو پسر من هستی»<sup>۲۹</sup> و در انجیل متی<sup>۱</sup> می‌نویسد: «خوشا بحال صلح‌کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد»<sup>۳۰</sup> و در انجیل لوقا می‌خوانیم: «... احسان کنبد و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلیٰ (خدای متعال) خواهید بود»<sup>۳۱</sup> و در انجیل یوحنا آمده است: «(مسیح) بآن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند»<sup>۳۲</sup> و امثال این سخنان و تعبیرات در کتاب مقدس به فراوانی دیده می‌شوند و همگی ادعای کشیش فندر را نقض می‌کنند. روح القدس هم لقبی ویژهٔ خداوند نیست بلکه نام فرشته‌ای است پاک و امدادگر و فیاض که پیش از مسیح<sup>(ع)</sup> نیز بر پیامبران حق فرود می‌آمده و آنانرا از قوت روحی برخوردار می‌ساخته است چنانکه در انجیل لوقا دربارهٔ یحیی<sup>(ع)</sup> می‌نویسد: «از شکم مادر خود، پُر از روح القدس خواهد بود»<sup>۳۳</sup>. و اگر روح القدس بمعنای خدای جهان‌آفرین باشد در اینصورت مسیحیان باید برای یحیی<sup>(ع)</sup> همچون عیسی<sup>(ع)</sup> مقام خدایی قائل شوند! زیرا که وی سرشار از روح القدس بوده است ولی پیروان مسیح<sup>(ع)</sup> الوهیت یحیی<sup>(ع)</sup> را باور ندارند و او را بنده‌ای برگزیده و از پیامبران خدا می‌شمرند همانگونه که عموم مسیحیان، زکریا<sup>(ع)</sup> پدر یحیی را نیز مخلوق خدا و از برگزیدگان حق میدانند با اینکه انجیل لوقا دربارهٔ وی — همچون پسرش — گواهی می‌دهد که: «زکریا از روح القدس پُر شده نبوت نمود»<sup>۳۴</sup>. و بطورکلی شخصیت روح القدس در انجیل، از پدر آسمانی و مسیح تفکیک شده و با آندو وحدت ذاتی ندارد چنانکه در انجیل لوقا می‌خوانیم: «پدر آسمانی شما،

۲۸— تورات، سفر تثلیث، باب ۱۴، شمارهٔ ۱.

۲۹— زبور داود (مزامیر)، مزمور ۲۰، شمارهٔ ۸.

۳۰— متی، باب ۵، شمارهٔ ۹.

۳۱— لوقا، باب ۶، شمارهٔ ۳۵.

۳۲— یوحنا، باب ۱، شمارهٔ ۱۲.

۳۳— لوقا، باب ۱، شمارهٔ ۱۵.

۳۴— لوقا، باب ۱، شمارهٔ ۶۷.

روح القدس را خواهد داد به هرکه از او سؤال کند»<sup>۳۵</sup> و نیز می خوانیم که: «هرکه سخنی برخلاف پسر انسان (مسیح) گوید آمرزیده شود اما هرکه به روح القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد»<sup>۳۶</sup>؛ و این قبیل تعبیرات بوضوح می رسانند که روح القدس، فرستاده خدا و بمنزله فیض مقدس او است نه ذات الهی، و از عیسی مسیح (ع) نیز در گوهر ذات جدایی و فاصله دارد.

خلاصه آنکه کشیش فندر، بیهوده تلاش نموده است تا از جمله: «اقت ها را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمیم دهید»، دکرترین سه خدایی! را به اثبات رساند و اگر گوینده این سخن می خواست تا به تثلیث رهنمون شود لازم بود آشکارا بگوید: «اقت ها را به اسم خدایی که اب و ابن و روح القدس نام دارد، تعمیم دهید!» در صورتیکه چنین سخنی در سراسر انجیل یافت نمی شود. از این گذشته؛ درباره دلالت جمله مزبور هنگامی می توان بحث نمود که صدور آن از مسیح علیه السلام به اثبات رسیده باشد، با آنکه اثبات این مسئله برای فندر و امثال او ممکن نیست! زیرا گفتار فوق نشان میدهد که رسالت عیسی (ع) برای هدایت همه اقوام بوده است چنانکه در آغاز گفتار می خوانیم: «بروید همه اقت ها را شاگرد سازید...» اما از سوی دیگر در انجیل متی تصریح شده که رسالت مسیح (ع) تنها برای ارشاد بنی اسرائیل بوده است (نه اقوام دیگر!) بطوریکه می نویسد: «یک زن کنعانی<sup>۳۷</sup> که اهل آنجا بود پیش عیسی آمد و با صدای بلند گفت: «ای آقا، ای فرزند داود، به من رحم کن، دخترم سخت گرفتار روح پلید شده است! اما عیسی هیچ جوابی به او نداد تا اینکه شاگردان جلو آمدند و از عیسی خواهش کرده گفتند: او فریادکنان بدنبال ما می آید، او را بفرست برود. عیسی در جواب گفت: «من فقط برای گوسفندان گمشده خاندان بنی اسرائیل فرستاده شده ام.»<sup>۳۸</sup>

این سخن با مفهوم حصری که در آن ملاحظه می شود دلالت دارد بر آنکه رسالت مسیح (ع) رسالتی جهانی نبوده و با روایت دیگری که میگوید عیسی (ع)

۳۵- لوقا، باب ۱۱، شماره ۱۳.

۳۶- لوقا، باب ۱۲، شماره ۱۰.

۳۷- در انجیل مرقس برخلاف گزارش متی می نویسد: زن یونانی! (مرقس، باب ۷، شماره ۲۶).

۳۸- متی، باب ۱۵، شماره ۲۲ تا ۲۴.

پس از مرگش زنده شد و به حواریون گفت: «بروید همهٔ امت‌ها را شاگرد سازید و آنها را به اسم و اب و این و روح القدس تعمید دهید» هماهنگی ندارد. ممکن است گفته شود: مسیح (ع) در اوائل دعوت خود مأموریت داشت که تنها به ارشاد بنی اسرائیل همت گمارد ولی پس از مرگش، رسالت وی تعمیم یافت و همهٔ اقوام بشر را فرا گرفت!

پاسخ این سخن آنستکه: چنین توجیهی، مستلزم «قبول نسخ» در فرمانهای خدا است که علمای مسیحی از پذیرفتن آن، سخت ایاء دارند! فندر ضمن کتاب «سنجش حقیقت» در اینباره می‌نویسد:

«هرگاه چنین فکری (نسخ دستورات دینی) در لوح خاطر بنمائیم مثل آنستکه حکمت و قدرت خدای لایزال را ضعیف پنداشته و خدا را مانند پادشاهی جسمانی با آدمی ضعیف و بی‌ادراک بدانیم.»<sup>۳۹</sup>

بهر صورت جملهٔ مزبور از دیدگاه فندر، روشنترین سخنی است که از مسیح دربارهٔ تثلیث روایت شده! بهمین جهت در پایان گفتارش می‌نویسد:

«این مسئله در نظر هرکس که اندکی در آن تعمق نماید، بدیهی و عیان است»!! و از اینجا می‌توان دیگر سخنانی را که فندر در اثبات تثلیث بگواهی آورده، ارزیابی کرد!

فندر با اینکه در مسئلهٔ تثلیث تنها بر مدارک نقلی اعتماد می‌نماید ولی گاهی به مباحث عقلی نیز اشاره‌ای می‌کند بویژه هنگامی که درصدد پاسخگویی به مسلمانان موحد برمی‌آید. اما کوشش عقلی او در موضوع تثلیث — همانند بسیاری از علمای مسیحی — به تشبیه و مقایسه محدود می‌شود و با برهان پیوندی ندارد. بارزترین مقایسه‌ای که بدفاع از اقاانیم سه گانه در کتاب «سنجش حقیقت» آمده چنین است: «برخی از برادران مسلمان ما می‌گویند که عقیدهٔ توحید، ضد عقیدهٔ تثلیث است اما

---

۳۹- سنجش حقیقت، صفحهٔ ۴۲، البته فندر توجه ندارد که خداوند برای بشر، قانونگذاری فرموده نه برای خودش! و دین بشر نیز مانند همهٔ شئون بشر، راه تکامل می‌پیماید تا به قلهٔ کمال رسد لذا پیامبر اسلام (ص) که خاتم پیامبران است فرمود: بُعِثْتُ لِأَتِمِّمَ فِكْرَ الْأَخْلَاقِ (الشفاء، اثر قاضی عیاض اندلسی، ج ۱، ص ۹۶) یعنی: «برانگیخته شده‌ام تا اخلاق پسندیده را به اتمام رسانم» با اینهمه نسخ، در اساس دعوت و اصول کار پیامبران راه ندارد و مربوط به امور فرعی است.

چون این دو عقیده در کلام خدا مکشوف گردیده امکان ندارد که با یکدیگر مابینت داشته باشند. عقیده توحید با کتب اقسام جمعیت و کثرت، منافی نیست. مثلاً همه کس اذعان دارد که خدا کثرت در صفات دارد مانند صفت رحمت و عدالت و قدرت و حکمت و ابدیت. فی الحقیقه متألّهین و حکمای اسلامی از روی صحت و درستی تعلیم میدهند که او: مجمع صفات حسنه و جامع صفات کمالیه می باشد... ولی بودن صفات با توحید الهی مابینت و منافات ندارد. همچنین عقیده بوجود سه اقنوم در وحدانیت ذات الهی، با عقیده توحید که اساس کتب ادیان و مذاهب می باشد، مابینت ندارد.<sup>۱۰</sup>

چنانکه در آغاز این گفتار ملاحظه می شود اعتماد اصلی فندر به برداشتی است که درباره تثلیث از کتاب مقدس دارد و سپس بدستاورز آنکه: «خدای یگانه در عین وحدت، دارای صفات و کمالات بسیار است» می خواهد به این اتهام که: «تثلیث با توحید نمی سازد» پاسخ دهد. البته مسلمانان موحد برخلاف فندر ادعا می کنند که چون پندارتثلیث، ضد عقیده توحید است لذا امکان ندارد که هردو در کلام خدا گرد آمده باشند و فندر و امثال او، در فهم انجیل به خطا رفته اند چنانکه قبلاً نشان دادیم. اما تشبیه و مقایسه ای که فندر در بین «صفات الهی» و «اقانیم ثلاثه» پیش آورده، بنظر ما، مقایسه ای ناراست است و از مصادیق «قیاس مع الفارق» شمرده می شود؛ زیرا اگر صفات خداوند در حکم اقانیم بودند، لازم می آمد که به تعداد صفات پروردگار، اقنومهایی در ذات او وجود داشته باشند و چون صفات حق از سه صفت بمراتب بیشترند در آنصورت واجب بود که فندر، اعتقاد به سه اقنوم را رها کند و به ده ها اقنوم ایمان آورد؛ و این خطا از آنجا برخاسته که فندر به تفاوت میان «صفت» و «اقنوم» توجه ندارد و مثلاً نمیداند که صفت، تابع موصوف خود بوده و با آن هماهنگی دارد ولی اقانیم، از آنجا که هرکدام یک «اصل» شمرده می شود لزوماً پیوستگی و هماهنگی کامل با یکدیگر ندارند و لذا ملاحظه می کنیم که علمای مسیحی می گویند:

اقنوم پسر، بالای صلیب جان باخت و اقنوم پدر، در آسمان زنده ماند!

و اقنوم روح القدس، از آسمان فرود آمد و اقنوم پدر، در آسمان<sup>۱۱</sup> برقرار ماند!

۱۰- سنجش حقیقت، صفحه ۱۴۴.

۱۱- علمای مسیحی، جایگاه اقنوم پدر را در آسمان می انگارند و از اینرو در دعاء می گویند: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد...» به انجیل متی، باب ۶، شماره ۹ نگاه کنید.

واقنوم پسر، رنجور و دردناک شد و اقنوم پدر را هیچ آسیب و دردی نرسید!  
 واقنوم روح القدس، بشکل کبوتری درآمد.<sup>۱۲</sup> واقنوم پسر در صورت انسانی باقی ماند!  
 واقنوم پسر به سجده و عبادت پرداخت و اقنوم پدر، هیچکس را پرستش و بندگی  
 نمود!...

آیا اینهمه جدایی و ناهماهنگی، با وحدت حقیقی در ذات الهی سازش  
 دارد؟ یا وحدت اقانیم، امری ذهنی و اعتباری است و اختلاف آنها به «چند  
 خدایی» بازمی گردد؟

علمای مسیحی قرن‌ها است که تلاش می کنند تا از راه مثل آوردن، تناقض  
 میان وحدت الهی و کثرت اقانیم را حل کنند و شاید بتوان گفت که این کوشش  
 بی نتیجه، از دوران آگوستین آغاز شده و همچنان ادامه دارد با آنکه همگی اعتراف  
 نموده اند که مثالهای ایشان با «أحدیت مطلقه» منطبق نیست چنانکه دکتر فدر در  
 اینباره می نویسد:

«این نکته مورد قبول واقع شده که در عالم خلقت، قتل کاملی برای ذات الهی  
 یافت نمی شود»<sup>۱۳</sup>!

در تمام مثل‌های ناقصی که علمای مسیحی آورده اند، بساطت ذات الهی  
 انکار شده است یعنی برای آنکه عقیدهٔ تثلیث را به اثبات رسانند، موجود واحدی را  
 در نظر گرفته اند که از سه جزء، ترکیب می یابد! در حالیکه قدیسین بزرگ مسیحی  
 مانند سنت آگوستین و سنت اکویناس تصریح نموده اند که مبدء نخستین، ذاتی یگانه  
 و بسیط است و حتی توماس اکویناس در این مسئله، دلیل فلسفی ویژه ای می آورد  
 (هرچند در مقام ایمان، حکم عقل را فراموش می کند و به تثلیث می گراید!).

حکمای اسلامی نیز چنانکه پیش از این نشان دادیم عقیده دارند هر واحدی  
 که از اجزاء یا اقانیمی ترکیب شده باشد، برای تحقق وحدتش بدان اجزاء نیازمند  
 است و این امر نشان می دهد که او در وحدت کلی خویش، غنی با لذات نیست بلکه

۴۲- در انجیل مرقس آمده است: «همینکه عیسی از آب بیرون آمد دید که آسمان شکافته است و  
 روح القدس بصورت کبوتری به سوی او فرود آمد». (مرقس، باب ۱، شماره ۱۰) ضمناً به لوقا باب  
 ۳، شماره ۲۲ و متی، باب ۳، شماره ۱۶ نیز نگاه کنید.

۴۳- سنجش حقیقت، صفحه ۱۴۴.

در مرتبه فقر و «امکان» قرار دارد و در نتیجه چنین واحدی، مبدء هستی (یا واجب الوجود) شمرده نمی شود. بهمین اعتبار حکمای اسلامی درباره اتحاد ذات و صفات خداوند گفته اند که صفات الهی تنها بلحاظ «مفهوم» با ذات خدا تفاوت دارند ولی بلحاظ «مصادق» عین ذات حق و عین یکدیگرند. یعنی یک ذات کامل و مطلق وجود دارد که وی را نسبت به دانستنی ها، عالم می شمریم و همان ذات را نسبت به توانستنی ها، قادر میدانیم و نسبت به شنیدنی ها، سمیع می خوانیم و نسبت به دیدنی ها، بصیر می شناسیم... بدون آنکه ذات احدیت از اجزاء مختلفی (چون صفات علم و قدرت و سمع و بصر...) ترکیب شده باشد یا به اقنومهای متفاوتی تقسیم گردد.

این توحید مجرد و عالی را هیچگاه علمای مسیحی نخواستند بطور جدی بشناسند و بدان ایمان آورند زیرا در مواظ انجیل و سخنان پولس! اثری از آن ندیده اند اما مسلمانان، در طلیعه آفتاب اسلام و پیش از آنکه فلسفه یونانی به حوزه های ایشان وارد شود، با این توحید ناب الهی آشنایی داشتند و آنرا باور کردند زیرا از زبده ترین شاگرد پیامبر اسلام (ص) یعنی امام علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدند که بر منبر خطابه گفت:

... أَوَّلُ الدِّينِ مَفْرَقُهُ، وَ كَمَالُ مَفْرَقِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَرَّاهُ وَمَنْ جَرَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ...<sup>۱۱</sup>

یعنی: «... سرآغاز دین، شناسایی خدا است و کمال شناسایی خدا در آنستکه او را باور کنند، و کمال این باور در آنستکه او را باتوجه به توحیدش بپذیرند و کمال توحید وی در آنستکه با ذات او هیچ چیز را همراه نکنند، و کمال اینمرتبه در آنستکه صفات زائد بر ذات را از او نفی کنند زیرا هر صفتی گواهی میدهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت میدهد که غیر از صفت است پس کسی که خداوند پاک را (با صفات زائد بر ذات) وصف کند، او را قرین چیزی دیگر پنداشته

۱۱- به خطبه اول نهج البلاغه نگاه کنید و ضمناً به کتاب ارشاد اثر شیخ مفید (ج ۱، ص ۲۱۷) و کتاب تحف العقول اثر ابن شعبه (ص ۶۱) نیز رجوع شود.

و کسی که چنین انگارد به دو خدایی رسیده و کسی که به دو خدایی رسد، خدای یگانه را (در تخیل) تجزیه کرده و کسی که به تجزیهٔ خدا پردازد، اساساً خدا را نشناخته است...»!

حکمای اسلامی از این مرتبهٔ والا، به تجرد محض و «أحدیت مطلقه» تعبیر می‌کنند و خدایتعالی را با توجه بدین شأن و مقام، پرستش می‌نمایند. اما علمای مسیحی چنانکه گفتیم به این مرتبه از الوهیت ایمان نیاورده‌اند و در حقیقت، خدای سبحان را مرکب از اجزائی می‌شمرند که هر کدام از آنها دارای «ویژگیهای آفریدگان» هستند و این آیه کریمه از قرآن مجید را بیاد می‌آورند که فرمود:

وَتَعْلَمُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ. (الزخرف: ۱۵)

یعنی: «برای خداوند یگانه به اجزائی از میان بندگان قائل شدند! همانا که آدمی آشکارا ناسپاس (و قدرشناس) است».

خلاصه آنکه لغزش فندر و امثال او در این مرحله، از «تشبیه خداوند متعال به مخلوقات» سرچشمه می‌گیرد و بی‌پروایی ایشان در اینباره مایهٔ شگفتی بسیار می‌شود.

در کتاب «سنجش حقیقت» بیش از این، دلیل عقلی! بر اثبات تثلیث نمی‌یابیم ولی در کتاب «میزان الحق» که با دیباچهٔ خاورشناس انگلیسی کلیر تسدال Clair Tisdall در مصر بچاپ رسیده است ملاحظه می‌کنیم که فندر به «شیء دلیلی» دیگر توسل جسته که باز گفتن آن بی‌فایده نیست و نشان می‌دهد که دانشمندان مسیحی متأسفانه تا چه اندازه از معارف الهی دورند!

فندر در فصل پنجم از کتاب مزبور چنین می‌نویسد:

وَلَمَّا فُكِّرَ آخِرُ لَهُ عِلَاقَةُ بِالتَّثْلِيثِ، إِنَّ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ كَوْنُهُ «وَدُودًا» أَيْ مُجِيبًا (وهذا يُوافقُ ما جاء في الكتاب في إرميا ۳: ۳۱ و یوحنا ۱۶: ۳ و یوحنا ۷: ۴) و بما أَنَّهُ غَيْرُ مُنْتَقَرٍ فَهُوَ دُودٌ مِنَ الْأَزَلِ وَيَلْزَمُ عَنْ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ لَهُ دُودٌ أَيْ مُحِبٌّ مِنَ الْأَزَلِ قَبْلَ خَلْقِ الْعَالَمِ فَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ الْمَحْبُوبُ الْمَوْجُودُ مِنَ الْأَزَلِ عِنْدَ اللَّهِ؟ فَفِي عَقِيدَةِ التَّثْلِيثِ الْجَوَابُ الصَّرِيحُ وَالْوَحِيدُ لِهَذَا السُّؤَالِ فَتَقُولُ: إِنَّ أَقْوَمَ الْأَبِ هُوَ الدُّودُ وَأَقْوَمَ الْإِبْنِ الْمُدُودُ وَمَا أَحْسَنَ مَا قَالَ يَسُوعُ فِي هَذَا الْمَعْنَى خِطَابًا لِأَيُّهِ: «أَخْبَيْتَنِي قَبْلَ إِنْشَاءِ الْعَالَمِ (يو ۱۷: ۲۴) وَعَلَيْهِ لِإِتْمَاكِ الْإِعْتِقَادِ بِوُجُودِ صِفَةِ الْمَحَبَّةِ فِي اللَّهِ مِنَ الْأَزَلِ مَا لَمْ تَنْقُذْ بَعْدُ



الْأَقَانِيم مَعَ وَحْدَةِ الْجَوْهَرِ وَالْأَنَّ اللَّهَ مُتَغَيِّرًا أَبَدًا أَنْ يُحِبَّ مِنَ الرِّقَبِ الَّذِي خَلَقَ لَهُ مَغْبُوبًا  
مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَوِ الْبَشَرِ هَذَا بَاطِلٌ لِأَنَّهُ قَالَ: «أَنَا الرَّبُّ لَا أَتَغَيَّرُ» (مل ۶: ۲)<sup>۱۵</sup>

یعنی: [در اینجا اندیشه دیگری وجود دارد که با تثلیث بستگی پیدا می کند و آن اینست که یکی از نامهای نیکوی خدا نزد مسلمانان «وَدُود» است که بمعنای «دوستدار» می آید (و اینمعنی با آنچه در کتاب ارمیاء نبی و انجیل یوحنا آمده موافقت دارد) و چون خدا تغییر نمی پذیرد، پس از ازل و برای همیشه، خدا «ودود» بوده است و از اینجا لازم می آید که خداوند پیش از آفرینش جهان، دوست و محبوبی ازلی داشته باشد! در اینصورت چه کسی باید نزد خدا، آن محبوب ازلی شمرده شود؟ در عقیده تثلیث، پاسخ صریح و منحصر بفردی برای این پرسش وجود دارد و ما می گوئیم که اقنوم پدر، همان خدای ودود بوده و اقنوم پسر، محبوب او است و اینمعنا را مسیح در خطاب به پدر خود چه نیکو گفته که: «مرا پیش از آفرینش جهان دوست میداشتی» (انجیل یوحنا ۱۷: ۲۴). بنابراین، ممکن نیست که صفت ازلی محبت را در خدا بپذیریم بدون آنکه تعدد اقانیم را در عین وحدت جوهرشان قبول کنیم چه در غیر اینصورت خدا را — از آهنگام که محبوبی برای خویش از جنس فرشتگان یا آدمیان آفرید — متغیر پنداشته ایم و این رأی، باطل است زیرا که او خود فرموده: «من خدایی هستم که تغییر نمی پذیرم» (رساله ملاکی نبی ۶: ۳).

این دلیل فندر، کمترین بهره ای از صحت و اعتبار ندارد! و حقاً شگفت انگیز است که دانشمندی اظهار دارد: چون محبت خدا ازلی است پس باید محبوبی ازلی (بصورت مسیح) نیز همواره وجود داشته باشد! و از توجه به این امر روشن غفلت ورزد که محبت الهی، ویژه مسیح علیه السلام نیست و خدای متعال همه پیامبران و صالحان را دوست دارد چنانکه در همان بخش از کتاب ارمیاء نبی می خوانیم که وی گوید: «خداوند از جای دور به من ظاهر شد و گفت با محبت ازلی ترا دوست داشتم و از اینجهت ترا به رحمت جذب نمودم»<sup>۱۶</sup> پس لازم می آید که با آفرینش ارمیاء و دیگر پیامبران، محبت تازه ای در ذات احدیت پدید آمده باشد بطوریکه خدا

۱۵ — میزان الحق، چاپ ۱۹۲۳ در مطبعة التیل مصر، صفحه ۲۴۵.

۱۶ — ارمیاء نبی، باب ۳۱، شماره ۳.

را دگرگون و متحول سازد! و این همان رأی نادرستی است که فندر از آن می‌گریزد. خطای فندر چنانکه گفتیم از آنجا سرچشمه می‌گیرد که محبت خدا را همچون دوستی بشر می‌انگارد و دائماً خالق را با مخلوق قیاس می‌کند و به اشتباه درمی‌افتد. اگر دکتر فندر به همان سخن ارمیاء توجه می‌نمود، به سادگی درمی‌یافت که خدای سبحان می‌تواند بندهٔ متواضع و مخلوق مطیع را از ازل دوست بدارد زیرا محبت خداوند از علم ازلی او جدا نیست و مانند بشر، هر روز از رویداد تازه‌ای آگاهی نمی‌یابد تا بدان دل بندد و در نتیجه با هر حادثه‌ای، متأثر و متحول شود! آری محبت الهی نسبت به هر چیز و هر کس — به اندازه شأن و مرتبهٔ او — ازلی است ولی «اظهار آن محبت» در زمان معین و شرایط خاص صورت می‌پذیرد نه «اساس آن محبت» که از علم ازلی پروردگار جدایی ندارد. و عجب آنکه فندر در اینجا از تغییرناپذیری خدا سخن می‌گوید در حالیکه سراسر کتابش انباشته از این پندار است که خداوند آسمانها و زمین، بصورت بشری درآمد و مانند دیگر انسانها زندگی کرد و رنج کشید و سرانجام بدار آویخته شد! بویژه در صفحهٔ ۳۳ از «سنجش حقیقت» می‌نویسد: «آنکسی که در جنبهٔ بشری خود، بر روی صلیب مُرد، نه فقط انسان بلکه خدا هم بود.» آیا چنین ادعائی با تغییرناپذیری خدا در تناقض نیست؟<sup>۱۷</sup>

این نمونه از مغالطات نشان می‌دهد که فندر با همهٔ مطالعات دینی خود، نه بدرستی از مفاهیم کتاب مقدس آگاه شده و نه راه برهان و دلیل عقلی را شناخته تا از تناقض گویی مصون ماند و بدام «سفسطه» در نیافتد!

### تثلیث در کتاب «خدای متجلی»!

اینک هنگام آن فرارسیده که از قرن هیجدهم میلادی پیش آیم و به ادعای

۱۷ — نزدیک هزار و صد سال پیش از فندر، امام مسلمین علی علیه‌السلام دربارهٔ معرفت الهی به اهل اسلام چنین تعلیم داده است که: «... لَا تَغَيِّرُ بَعَالًا، وَلَا تَبْدُلُ فِي الْأَحْوَالِ، وَلَا تُبَلِّغُ الْيَلَابِي وَالْأَبْجَامَ، وَلَا تُغَيِّرُ الصَّبَا وَالظَّلَامَ، وَلَا يوصف بشيء من الأجزاء، ولا بالجوارح والأعضاء... يُحِبُّ وَيُحِبُّ مِنْ غَيْرِ رَفْعٍ، وَيُبْغِضُ وَيُبْغِضُ مِنْ غَيْرِ خَسْفَةٍ...» (خطبة ۱۸۶ نهج البلاغه). یعنی: «خداوند به هیچ حالی تغییر نمی‌پذیرد، و در احوال گوناگون منتقل نمی‌شود، و گذران شبها و روزها فرموده‌اش نمی‌کند، و روشنی و تاریکی دگرگونش نمی‌سازد، و به داشتن اجزاء و اندام توصیف نمی‌شود... (نیکان را) دوست میدارد و از آنان خشنود است بی‌آنکه حالت رفعت در او باشد و (از بدان) بیزار و ناخشنود است بدون آنکه از ایشان در رنج باشد...».

مسیحیان معاصر در موضوع تثلیث بنگریم و به دلایل آنها رسیدگی کنیم. برای این منظور رساله «خدای متجلی» را که در ایران نشر یافته، مورد بررسی و نقد قرار میدهیم.

رساله مزبور از انتشارات «نور جهان» و وابسته به کلیسای انجیلی تهران است و نویسنده اش از شاگردان دکتر کیدی الن \* بشمار می رود چنانکه در آغاز رساله، آنرا به استاد خویش تقدیم کرده است و با نام رمزگونه (ک. م) از خود یاد می نماید. کلیسای انجیلی را پرستشگاه «پروستانها» در شهر تهران باید دانست، بنابراین رساله مورد بحث از سوی روشنفکران مسیحی منتشر شده که به طرفداران «پاپ» اعتراض دارند و بقول خود خرافات «کاتولیک ها» را نمی پذیرند! از اینرو جالب است که به بنییم روشنفکران مزبور، مشکل تثلیث و خدایی مسیح را چگونه حل می کنند و در اینباره چه تفسیری دارند؟!

نویسنده در آغاز سخن می گوشت تا راه حل هایی را که تاکنون از سوی مسیحیان در زمینه تثلیث ارائه شده ناقص شمارد تا خوانندگان را برای فهمیدن تئوری خویش آماده و کنجکاو سازد و در اینباره می نویسد:

**ا در گفتگوی مذهبی اغلب مسیحیان مشاهده شد که در مرتبه اول اظهار میدارند:** «مسیح، خدا است» مسلماً این بیان برای بسیاری از مردم پیچیده و غیرقابل قبول می باشد که چگونه به دویا سه خدا میتوان معتقد شد؟!، نمی توانیم بهیچوجه منکر این حقیقت شویم که برای فردی حقیقو که می خواهد با اصول مسیحیت آشنائی کافی یابد، توضیح بیشتری لازم است. بسیاری از مسیحیان نیز در توضیح، متمسک به کلمه ای چون «نمیدانم» می شوند! اینان می گویند: «چون مسئله تثلیث از ادراک و فهم ما بمراتب عالی تر و عمیق تر است و چون سری است که نمی توان باسانی فهمید، می باید با ایمان پذیرفت که مسیح خدا است زیرا این حقیقت در انجیل برما کشف شد و هم در اعتقادنامه های مسیحی ذکر گردیده است». مسلم است این بیان تعدی و بی دلیل اگرچه برای فرد ایمان دار مسیحی که از تجربه های شخصی خود حقایقی کشف کرده و برای او دارای ارزش فراوانی است ولی برای فردی مبتدی که مایل

---

\* - از دکتر کیدی الن کتابی به فارسی با عنوان: «از سرگردانی تا رستگاری» به چاپ رسیده است، وی آثار دیگری چون: «پیشتاازان جنبش میسونری» و «پبروزمندان (تفسیر مکاشفه یوحنا)» و «نظارت مسیحی» و جز اینها نیز دارد.

است حقیقت مسیحیت را با دقت بررسی کند و بفهمد، قابل قبول نخواهد بود و نباید هم انتظار داشت که چنین جواب مبهم و پیچیده‌ای رضایت‌شنونده‌را فراهم سازد و فردی که هنوز در مقدمهٔ تحقیقات خود قدم برمیدارد با چنین جملهٔ بدون توضیح قانع شود. جای بسی تأسف است که بسیاری از مسیحیان با چنین بیان مختصر خویش انتظار دارند که مخاطب فوراً قبول کند و حتی ایمان بیاورد!<sup>۱۸</sup>

چنانکه ملاحظه می‌شود نویسنده در عین آنکه بیان نارسای بسیاری از مسیحیان را در برخورد با مخالفان نمی‌پسندد، ادعای بی‌دلیل آنها را برای مؤمنان مسیحی «داوای اوزش فراوانی!» می‌شمرد و نشان میدهد که تنها برای «فرد حقجو که می‌خواهد با اصول مسیحیت آشنایی یابد» باید به دلیل و برهان توسل جست و دیگران از تمسک به برهان بی‌نیازند و جایز است که به «تجربه‌های شخصی» بسنده کنند! در حایکه تجربهٔ شخص اگر به برهان عقلی متکی نباشد مصون از اشتباه و خطا نیست بویژه که هر فردی متناسب با رویدادها و احساسات خود، تجربه‌ای کسب می‌کند که چه‌بسا با تجارب دیگران تفاوت داشته باشد. بُت‌پرستان هم ادعا دارند که پرستش‌بت‌ها در زندگی آنان مؤثر و سودمند است! اما آیا مسیحیان بدین دستاویز، به مشرکان حق میدهند که مثلاً گاوپرستی کنند؟!

اگر ما در فهم اصول دیانت، نیروی عقل را معزول داریم و کار را بدست تجربه و احساسات شخصی بسپاریم، هیچکس را نمی‌توانیم از راه نادرست وی باز داریم زیرا، «تجربهٔ شخصی» قابل انتقال بدیگران نیست ولی می‌دانیم که پیامبران خدا و پیروان ایشان همواره گمراهان را از کجروی باز می‌داشتند زیرا با دلیل و برهان با آنان روبرو می‌شدند. شما اگر به انجیل‌های موجود نگاه کنید بروشنی می‌بینید که مسیح علیه‌السلام برای ارشاد دیگران یکسره به استدلال می‌پرداخته و به انواع دلائل عقلی و نقلی متوسل می‌شده است. مثلاً در انجیل متی آمده که چون مسیح تصمیم گرفت تا در روز شنبه، بیماری را شفا بخشد، یهودیان از وی پرسیدند: «آیا شفا دادن در روز شنبه (شنبه) جایز است؟» عیسی پاسخ داد: «فرض کنید که یکی از شما گوسفندی دارد که در روز شنبه به گودالی می‌افتد، آیا آن گوسفند را نمی‌گیرد و از گودال بیرون نمی‌آورد؟ مگر انسان از گوسفند بمراتب عزیزتر نیست؟ بنابراین، انجام کارهای

نیکو در روز شبت جایز است»<sup>۴۹</sup>. آیا در اینجا مسیح به برهان قیاسی روی نیاورده است؟ یا در جاییکه عیسی می گوید: «هیچ کس نمی تواند بنده دو ارباب (مخالف) باشد چون یا از اولی بدش می آید و دومی را دوست دارد و یا به اولی ارادت پیدا می کند و دومی را حقیر می شمارد. شما نمی توانید هم بنده خدا باشید و هم بنده مال»<sup>۵۰</sup>! آیا مسیح به شیوه عقلی موعظه نکرده است؟

علاوه بر این، موضوع تثلیث با شناخت اسرار الهی و گنجه ذات او پیوندی ندارد تا بتوان در برابر آن «نمیدانم» گفت! و آنرا بیرون از ادراک و فهم بشر دانست. تثلیث در برابر بساطت ذات حق و توحید محض مطرح می شود و عقل آدمی می تواند بروشنی دریابد که مبدء هستی همانند مخلوقات، از اقاویم و اجزائی ترکیب نشده و خداوند جهان از عیسی مسیح و روح القدس مستقل و بی نیاز است چرا که ذوات آنها متغیر و قابل زوال اند ولی در ذات حق، بگواهی عقل و نقل (ملاکی نبی، باب ۳، شماره ۶ و رساله یعقوب، باب ۱، شماره ۱۷) هیچگونه تغییر و تحولی راه ندارد پس وحدت آنان با یکدیگر ممکن نیست و بقول شبستری:

حلول و اتحاد آنجا محال است

که در وحدت، دویی عین ضلال است!

نویسنده «خدای متجلی» سخن گذشته خود را چنین دنبال می کند:

[ اغلب مسیحیان ضمن توضیحی که شاید هم اساس ایمانشان باشد، می گویند که: «خدا و مسیح و روح القدس سه شخصیت جداگانه دارند ولی در عین حال واحد هستند». اگرچه این عقیده برای بسیاری ارزنده می باشد و تجربه ای است که از زندگی روحانی خود تحصیل کرده اند و از تجربه هایی آموختند و بمصادق شعر معروف هانف اصفهانی می گویند:

در سه آئینه شاهد آزلی      برده از روی تابناک افکند

سه نگردد بریشم اراورا      پرتیان خوانی و حریر و پرتند!

ولی بسیاری هستند دلیل بهتر و مناسبتر می خواهند و ایتان می گویند اگر سه شخصیت جداگانه صحت داشته باشد، پس هر شخص طبیعتاً دارای شخصیتی است جداگانه و مطابق این نظریه، مسیحیان دارای سه خدا هستند در حالیکه بهیچوجه ممکن نیست که سه

۴۹- متی، باب ۱۲، شماره ۱۰ تا ۱۲.

۵۰- متی، باب ۱۸، شماره ۲۴.

شخصیت یک، و با یک شخصیت، سه شخصیت را تشکیل دهد. مسلماً این بیان برای بسیاری نامفهوم و غیرقابل قبول خواهد بود.<sup>۵۱</sup>

در پی نقد نویسنده از گفتار همکیشان خود، این نکته ها را نیز باید مورد توجه قرار داد که:

اولاً ادعای کسانی که می گویند: «ما از راه تجربه در جریان زندگی به حقایق تثلیث پی برده ایم!» چنانکه دانستیم ادعائی بی اساس است (اگرچه نویسنده برای خوشایند مدعیان، با لحن تأیید آنرا تکرار می کند!) چرا که معمولاً طرفداران تثلیث، ابتدا فرضیهٔ اقانیم سه گانه را می پذیرند و سپس دربارهٔ آن به تجربه می پردازند! پس ایمان آنها «پیش از تجربه» واقع می شود و ناگزیر باید بر پایهٔ برهان استوار باشد (که نیست!).

ثانیاً تجربهٔ بعد از ایمان، چنانکه باید و شاید درخور اعتماد نیست زیرا در این روش، تجربه کننده، پیش از آنکه به آزمون پردازد به نتیجهٔ دلخواهش رسیده و بدان دل می بندد! و از اینرو می کوشد تا رویدادهای زندگی را به موافقت با عقیدهٔ خویش تفسیر نماید و لذا می بینیم که پیروان هر مرام و مذهبی، از تجربه ها (و گاه از رؤیاهایی!) یاد می کنند که عقاید آنانرا تأیید می نماید و با عقاید دیگران مخالف است!

ثالثاً اشعار هاتف اصفهانی بهیچوجه با پندار تثلیث هماهنگی ندارد! زیرا شاعر در بیت نخستین می گوید که شاهدِ ازلی در سه آینه از رخسار خود پرده برگرفته است. در اینجا، بجای تثلیث از «تربیع»! سخن بمیان آمده یعنی چهرهٔ شاهد ازلی با تصاویری که در آینه منعکس شده رویهمرفته چهار چهره بشمار می آیند با آنکه در تثلیث، سه چهره یا سه اقنوم مورد توجه قرار دارد!

علاوه بر این، تصویر شاهد ازلی که در آینه ها افتاده با حقیقت خارجی او، تفاوت جوهری باید داشته باشد چنانکه نمودار هرکس در آینه، با ذات وی همان نیست بویژه که ذات اشیاء پیش از ظهور در آینه، استقلال دارند و وابسته به تصاویر نیستند اما مسیحیان به وحدت و وابستگی اقانیم با یکدیگر معتقدند و آنها را مستقل و جدا از هم نمی انگارند!

در بیت دوم، شاعر از نامگذاریهای گوناگون برای حقیقت واحدی سخن می گوید چنانکه واژه های پرنیان و حریر و پرند را برای پارچه ابریشمین بکار می برند. ولی این تمثیل نیز با تثلیث نمی سازد زیرا که آب و این و روح القدس در دگرین مسیحی، نامهای سه اقنوم بشمار می آیند، نه سه نام برای یک اقنوم! (برعکس پرنیان و حریر و پرند که سه نام برای یک پارچه اند) و اگر قرار باشد که به اعتبار نامهای خداوند، بخواهیم به اقنوم سازی! روی آوریم در آنصورت باید به ده ها اقنوم ایمان داشته باشیم! زیرا که نامهای نیکوی خدا بسیارند (همچون: حق و قدیر و قیوم و یهوه و الوهیم و یزدان و الله...) بنابراین ملاحظه می کنیم که در بحث از توحید، بجای استدلال و تحقیق، تنها به شعر و ادبیات پرداختن! مشکلی را حل نمی کند بلکه نادرست بودن فرضیه تثلیث را بیشتر نشان میدهد! در پی آنچه که گذشت، نویسنده «خدای متجلی» چنین می نگارد:

[برخی از مسیحیان دلالی می آورند که کلمه «الوهی» که در عهد عتیق از کتب انبیاء ذکر است (!) و چون کلمه جمع می باشد، ثابت می نماید بخدای جمع که اشاره ای از تثلیث اقدس است. مخاطب باسانی میتواند پاسخ دهد اگر این نظریه صحیح باشد پس می توانیم بمصادق نظریه جمع، از سه تجاوز کرده به چهار خدا معتقد باشیم در صورتیکه کلمه «الوهی» برای یهودیان نام خدای واحد را می رساند] ۵۲

صرفنظر از ایراد نویسنده به مسیحیان مزبور، باید دانستکه واژه مورد بحث در اصل عبری بصورت «الوهیم» آمده نه «الوهی»! و هرچند حرف «یاء و میم» در آخر واژه های عبری، گاهی بعنوان علامت جمع می آید اما اینموضوع کلیت ندارد بدلیل آنکه در آخر برخی از اسماء اعلام نیز یاء و میم را ملحق می کنند مانند «موقیم» و «حوقیم» که فرزندان بنیامین بودند و «حوشیم» فرزند دان و «یسلیم» فرزند نفتالی و «شحریم» و دیگران که ذکر آنها در عهد عتیق رفته است ۵۳. و بعلاوه، گاهی ایندو حرف را در آخر اسم جنس مفرد نیز می آورند مثلاً از عدس به «عدسیم» و از غنبد (انگور) به «غنسیم» و از تفاع (سیب) به «تفوحیم» و از شعیر (جو) به «شعیرم» و از زیتون به «زیتیم»... تعبیر می کنند. بنابراین هیچ مانعی ندارد که ایندو حرف را به

۵۲- خدای متجلی، صفحه ۶.

۵۳- به سفر پیدایش، باب ۴۶، شماره ۲۱ تا ۲۴ نگاه کنید

نام خدا نیز ملحق نمایند ولی معنای جمع را از آن قصد نکنند چنانکه هیچکدام از مترجمان عهد عتیق، واژهٔ الوهیم را در معنای جمع ترجمه ننموده‌اند. نویسندهٔ رساله، سخن خود را بدینگونه پیگیری می‌کند:

[عدهٔ بیشماری از مسیحیان هم می‌خواهند بوسیلهٔ مثلهایی موضوع تثلیث اقدس را ثابت نمایند. گاهی خورشید را قتل می‌آورند که چگونه خورشید، نور و حرارت و نیروی شیمیایی دارد. یا آب را نمونه قرار میدهند که چگونه سه حالت در آن دیده می‌شود که هم بصورت مایه (!) است و هم تبدیل به یخ و بخار میگردد. و یا مثل روح انسان که دارای عقل و اراده و احساسات می‌باشد. مسلم است این امثال ممکن است وسیله‌ای برای توضیح و تشریح تثلیث اقدس باشد ولی خود مطلب تثلیث را بخوبی نمی‌تواند برساند و روشن نماید و نمی‌تواند بفهماند تثلیث چگونه و از کجا به مسیحیان رسیده و منبع و منشأ آن از کجا است؟ و به چه دلیل، پایه و اصول مذهب آنان قرار گرفت؟ و چه فایده‌ای از تثلیث حاصل می‌شود؟]<sup>۵۱</sup>

آری، همچنانکه نویسندهٔ رساله می‌گوید، قرنها است که گروه بیشماری از متفکران مسیحی برای حل مشکل تثلیث درصدد یافتن مثلهایی برآمده‌اند و در خاور و باختر به این تلاش نافرجام و بی نتیجه دست زده‌اند. از شیخ ناصیف یا زحی لبنانی گرفته<sup>۵۵</sup> تا کارل گوتلیب فندرآلمانی هیچ برهانی در اثبات تثلیث — جز چند مثال! — تحویل نداده‌اند. در حالیکه، خالق را به مخلوق نتوان تشبیه نمود و «واجب» را با «ممکن» نباید قیاس کرد! و بقول قرآن کریم: *فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* (التحل: ۷۴) یعنی: «برای خدا مثلهای مزیند که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید»!

این مثلهای عقیم! نه کمترین تناسبی با «ذات بسیط حق» دارد و نه در مقام «تطبیق» با تثلیث موهوم می‌سازد، زیرا اگر حرارت خورشید از میان برود، چیزی از انوار او باقی نخواهد ماند و همچنین، چون ارادهٔ آدمی، بدام مرگ و زوال افتد از عقل

۵۴- رسالهٔ «خدای متجلی» صفحهٔ ۶.

۵۵- شیخ مذکور می‌نویسد: «قَهْوُ الْإِلَهِ أَبْنُ الْإِلَهِ وَرَوْحُهُ قَتْلَةٌ فِي وَاحِدٍ... كَالْتَّمَسَ يُظَهِّرُ جَرْثَهَا بِشَعَائِهَا وَيُخْرِجُهَا وَالْكُلُّ شَمْسٌ فَأَعْلَمُ»! اقول: لو كَانَ هَذَا التَّخَرُّصُ صَحِيحًا لَكَانَ الْأَلَهُ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثٍ، بِعَذَرِ صِفَاتِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنَ الْعِلْمِ وَالْقُدْرَةِ وَالْحَيَاةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْوَجُوبِ... وَلَكِنْ صِفَاتُهُ تَعَالَى عَنِ ذَاتِهِ وَفِي وَحْدَتِهِ كُلُّ الصِّفَاتِ وَلَا يُعْرِفُ هَذَا إِلَّا الْعَالِمُونَ!



بی اراده وی کاری ساخته نیست. در صورتیکه مسیحیان ادعا دارند که عیسی بر بالای دار با درد ورنج بسیار، جان داد ولی کمترین گزندى به خدای پدر نرسید! بنابراین بروشنی معلوم می شود که در تثلیث مسیحی، هریک از اقنومها استقلال دارند (برعکس اجزاء خورشید و قوای آدمی که یکدیگر وابسته اند) و این جز با شرک و «چند خدایی» سازگار نیست!

اما تبدیل آب به یخ و بخار! با ذات نامتغیر پروردگار کمترین شباهتی ندارد و گویا مسیحیان فراموش کرده اند که کتاب مقدس می گوید: «من که یَهُوه می باشم، تبدیل نمی پذیرم»<sup>۵۴</sup> و یا خود را فریب داده سفارش یعقوب را از یاد برده اند که گفته است:

«ای برادران عزیز من، خود را فریب ندهید، تمام بخشش های نیکو و هدایای کامل از آسمان و از جانب خدایی می آید که آفریننده نور است و در او تغییر و نیرگی وجود ندارد»<sup>۵۵</sup>. نویسنده «خدای متجلی» چون نقل و نقد آراء مسیحیان را درباره تثلیث به پایان می برد، می کوشد تا خود «مشکل سه خدایی» را حل کند و راز آنها آشکار سازد! اینک باید دید که نویسنده در این مرحله چه ارمغانی آورده و عقل و وجدان خوانندگان را چگونه راضی می کند؟ وی در پی سخنان پیشین خود چنین می نگارد: | چنانکه گذشت بخوبی ملاحظه می شود که مسیحیان، حقیقت تثلیث اقدس را بطرق گوناگون تشریح مینمایند که هیچک از آنها برای فرد مبتدی که شروع به شناسایی مسیح و مسیحیت می نماید چندان قابل قبول نیست. بنابراین چگونه می باید توضیح داد؟

در آغاز باید دانستکه منبع و منشأ این عقیده از کجا بوده و چگونه شروع شد؟ در واقع این اولین وسیله ای است که می توان با آن، اشکالات را تا اندازه ای رفع نمود. آیا کلمه «تثلیث» را مسیح در تعالیم خود آورد؟ مسلم است جواب آن منفی خواهد بود زیرا مسیح در تمامی تعالیم خویش هرگز ذکری از کلمه تثلیث نکرده است، اگر چه به پیشوایان مسیحی دستور می دهد که ایمانداران را به اسم آب و این روح القدس تعمید دهند ولی هرگز نمی خوانیم کلمه تثلیثی که مسیحیان جهان بآن معتقدند ذکر نمایند. آیا در سرتاسر عهد جدید که کتاب آسمانی مسیحیان بشمار می رود ذکری و یا اشاره ای از کلمه

۵۴- ملاکی نبی، باب ۳، شماره ۶.

۵۵- رساله یعقوب، فصل اول، شماره ۱۶ و ۱۷.

تثلیث وجود دارد؟ و آن هم جوابش منفی است. آیا مسیحیان بدور هم گرد آمدند و در سالهای متعادی چنین عقیده‌ای را از خود بافته و ساخته و آنرا اصول مسیحیت قرار داده‌اند؟ نمی‌توان این نظریه را قبول نمود زیرا موضوع تثلیث، جوهر و مغز مسیحیت بشمار می‌رود. نمی‌توان باین آسانی و سادگی با آن شوخی کرد و مطلب من‌درآوده‌ای را اصول و جوهر مذهب قرار داد.<sup>۵۸</sup>

دربارهٔ سخنان نویسنده، سه نکته را لازمست مورد توجه قرار دهیم:

اول آنکه نویسنده اعتراف می‌کند که مسیح (ع) در تمامی تعالیم خویش هرگز از کلمهٔ تثلیث ذکری بمیان نیاورده و در سراسر انجیلها حتی اشاره‌ای هم بدان نشده است. باوجود این، تثلیث را «جوهر و مغز مسیحیت» بشمار می‌آورد! آیا براستی می‌توان پذیرفت که مسیح و کتاب مقدس کمترین اشاره‌ای به تثلیث نکرده باشند و در عین حال، تثلیث جوهر و اصل مسیحیت شمرده شود؟!

بدیهی است هرکسی که از سوی خدا آئین و کیشی می‌آورد، نخستین وظیفه‌اش آنستکه بنیاد آئین خود را برای مردم روشن سازد نه آنکه در بیان اصول دینش خاموشی گزیند تا دیگران بیابند (و بکمک حدس و گمان!) جوهر و اساس دین او را کشف و اعلام کنند!

جا داشت که نویسنده «خدای متجلی» از اعتراف خود به نتیجهٔ دیگری می‌رسید که با عقل سلیم و وجدان آزاد تناسب بیشتری دارد و آن نتیجه اینستکه چون مسیح علیه‌السلام و اناجیل چهارگانه از تثلیث ذکری بمیان نیاورده‌اند، پس دکرین مزبور در کیش مسیحی از اصالت برخوردار نیست و از آئینهای دیگر به مسیحیت نفوذ کرده است.

دوم آنکه نویسنده نمی‌تواند باور کند که بیشتر مسیحیان پس از روزگار عیسی علیه‌السلام از آئین وی منحرف گشته و گرفتار «بدعت» شده‌اند در صورتیکه تورات و انجیل هردو گواهی میدهند که پس از موسی و عیسی — علیهما السلام — گمراهیهای بزرگی در میان امت ایشان بظهور می‌رسد و بویژه در انجیل تصریح شده است که کژریها و انحرافات مزبور در شخصیت‌هایی راه می‌یابد که بنام مسیح (ع) با مردم سخن می‌گویند و حتی کارهای معجزه‌آسایی نیز از خود نشان میدهند ولی چون

از فرمان خدا منحرف می شوند، عیسی<sup>۱</sup> علیه السلام در روز رستاخیز از ایشان بیزاری می جوید!

اینک ببینیم که تورات و انجیل در اینباره چگونه گواهی می دهند؟  
در سفر تثبیه از تورات چنین می خوانیم:

«و واقع شد که چون موسی<sup>۲</sup> نوشتن کلمات این تورات را در کتاب تماماً به انجام رسانید، موسی<sup>۳</sup> به لایوانی که تابوت عهد خداوند را بر میداشتند وصیت کرده گفت: این کتاب تورات را بگیرید و آنرا در پهلوی تابوت عهد یهوه<sup>۴</sup> خدای خود بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد. زیرا که من ترمّد و گردن کشی شما را میدانم. اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیزخته اید پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من (فتنه خواهید انگیزخت). جمع مشایخ اُسیاط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم و آسمان و زمین را برایشان شاهد بگیرم زیرا که می دانم بعد از وفات من خویشتن را بالکل فاسد گردانیده از طریقی که شما امر فرمودم خواهید برگشت و در روزهای آخر، بدی بر شما عارض خواهد شد<sup>۵</sup> زیرا که آنچه در نظر خداوند، بد است خواهید کرد و از اعمال دست خود خشم خداوند را به هيجان خواهید آورد.»<sup>۶</sup>

چنانکه ملاحظه می کنید موسی<sup>۷</sup> (ع) از انحراف امت خود خبر داده است که آنان پس از وی بکلی فاسد خواهند شد و از راهی که بدانها نشان داده باز می گردند و چندین قرن است که تاریخ بر دُرستی این پیشگویی گواهی میدهد و بتعبیر تورات: زمین و آسمان آنانرا محکوم می شمارند!

اما درباره روحانیون و راهبان مسیحی که تعالیم توحیدی را فراموش کرده اند و عیسی<sup>۸</sup> (ع) را به مقام الوهیت رسانده اند، باید دید که مسیح علیه السلام چه گفته و انجیل، سرانجامشان را چگونه پیشگویی نموده است؟  
در انجیل متی<sup>۹</sup> چنین می خوانیم:

«نه هرکس که مرا خداوندا، خداوندا، خطاب کند به پادشاهی آسمانی وارد خواهد شد، بلکه کسی که اراده پدر آسمانی مرا به انجام برساند (وارد ملکوت می شود). وقتی آن روز برسد بسیاری بمن خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، آیا بنام تو نبوت نکردیم؟ آیا با ذکر نام تو

۵۹- به جنایتها و خشونت های امروز سربازان اسرائیلی در فلسطین اشغالی مراجعه شود!

۶۰- سفر تثبیه، باب ۳۱، شماره ۲۴ تا ۳۰.

دیوها را بیرون نرانندیم؟ و بنام تو معجزات بسیار نکردیم؟ آنگاه صریحا به آنان خواهم گفت: من هرگز شما را نمی‌شناسم، از من دور شوید ای بدکاران».<sup>۶۱</sup>

آری کسانی که بندگی خدا و فرمانبرداری از او را بفراموشی سپارند و مسیح را به خداوندی و سروری یاد کنند، هر چند اعمال خارق‌العاده‌ای از ایشان سرزند، مورد تنفر عیسای پاک هستند و ای کاش که پیش از روز رستاخیز و رویارویی با مسیح (ع) از خواب غفلت بیدار شوند!

باتوجه بدانچه در انجیل آمده دیگر جای آن نیست که انحراف کشیشان و راهبان مسیحی را از دین خدا، بعید شماریم و مانند نویسنده «خدای متجلی» بدعت‌گذاری آنها را انکار کنیم. شگفت است که این نویسنده پروتستان از یکسواور می‌کند که پاپهای کاتولیک و پیروانشان قرن‌ها بگمراهی رفته‌اند و از سوی دیگر، انحراف گروهی از کشیشان را در قرون گذشته محال می‌شمارد!

سوم آنکه پندار تثلیث و الوهیت مسیح، در روزگاران قدیم میان مسیحیان عقیده‌ای فراگیر نبود و همهٔ علمای دین آنرا نپذیرفتند و از اینرو نتوان گفت که اگر اندیشهٔ مزبور از اصالت سهمی نداشت پس چرا تمام روحانیون عیسوی براین بدعت گردن نهادند؟ این تئوری نزدیک سه قرن پس از میلاد مسیح (یعنی در سال ۳۲۵ میلادی) در شورای شهر نیکیا (The Council of Nicaea) <sup>۶۲</sup> بتصویب گروهی از کشیشان رسید و با حمایت کنستانتین امپراتور روم بر مسیحیان تحمیل شد و در همان شورای نیکیا بسختی مورد مخالفت آریوس Arius خطیب و کشیش معروف اسکندران و طرفدارانش قرار گرفت که طبیعت مسیح را با ذات خدا، همسان و برابر نمی‌شمردند بلکه وی را مخلوق خدا و بنده برگزیده او میدانستند. بقول ابن العبري — مؤرخ مصری و مسیحی — آریوس دربارهٔ «کلمهٔ الله» می‌گفت: «فَهِيَ مَخْلُوقَةٌ مُبَاطِنَةٌ بِالْجَوْهَرِ لِذَاتِ اللَّهِ»<sup>۶۳</sup>! یعنی: «کلمهٔ خدا (مسیح) آفریده شده است و در گوهر خود با ذات خدا تفاوت دارد» ولی آریوس در شورای نیکیا با مخالفت اکثریت کشیشان

۶۱- متى، باب ۷، شماره ۲۱ تا ۲۳.

۶۲- نیکیا نام شهری کهن در آسیای صغیر بود که بعنوان مرکز امپراتوری بیزانس برگزیده شد. نام کنونی این شهر، ازنیک است.

۶۳- تاریخ مختصر الدول، اثر ابن العبري، صفحه ۸۰.

تندرو که هر مبالغه‌ای را در حق عیسی می‌پسندیدند، روبرو شد و چون در اقلیت بود پیروزی نیافت و به انحراف و گمراهی محکوم گشت. اما روزگاری در اسکندریه و مصر طرفداران وی بسیار بودند و مذتها بر مخالفان خود غلبه داشتند و فرقه آریانها (پروان آریوس) را تشکیل دادند و بقول ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن: «بسیاری از آسفان - در شرق، اکثریت آنان - هنوز آشکارا یا پنهانی، طرفدار آریوس بودند»<sup>۶۴</sup>. باری، تفصیل این ماجری را در تواریخ مسیحیان مانند: «تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران» اثر میلرو کتب دیگر می‌توان دید و نیازی به نشان دادن گزارشهای غیرمسیحی نداریم. خلاصه آنکه عقیده تثلیث پیش از قرن سوم میلادی مورد اتفاق و اجماع عیسویان نبود و پس از آنکه در میان آنها رواج یافت نیز در معرض تفسیرهای گوناگون از سوی فرق مسیحی قرار گرفت و هر فرقه‌ای از نسطوری<sup>۶۵</sup> و یعقوبی<sup>۶۶</sup> و قلیکانی<sup>۶۷</sup>... و جز ایشان، رأیی درباره آن ابراز داشتند که پیشینیان از آن بی‌خبر بودند! در قرون بعد نیز هر چند عقیده به تثلیث و الوهیت عیسی بر جوامع مسیحی چیره شد ولی چنان نبود که در سراسر کلیساهای عیسوی «رأی عام» تلقی شود زیرا که یکتاپرستان مسیحی همواره با تثلیث مخالفت نشان میدادند و شرح این نفی و انکار را در کتب خود مسیحیان می‌توان خواند و از جمله به کتاب: «جهان مسیحیت» اثر اینار مولند Molland فصل Unitarianism یعنی «یکتاپرستی» می‌توان رجوع کرد.

نویسنده رساله، سخن خود را چنین پیگیری می‌نماید:

ا پس منبع تثلیث از کجا است؟ باید بخوبی دانست که اصل و منشأ این عقیده همانا تجربه منند و طولانی مسیحیان در قرون اولیه بوده است که از تار و پود کتاب مقدس (کتاب

۶۴- تاریخ تمدن، اثر ویل دورانت، ج ۱۰، ص ۹، ترجمه ابوطالب صارمی.

۶۵- نسطوریها پروان اسقف قسطنطنیه بنام نسطوریس Nestorius بودند. برحسب رأی او، جنبه الوهیت مسیح از جنبه بشری وی جدا بوده و عیسی دو شخصیت داشته است!

۶۶- یعقوبیها (ژاکوبیها) پروان یعقوب، اسقف شهر اورفا بودند (با یعقوب برادر مسیح، اشتباه نشود) که عقیده داشت عیسی فقط جنبه الوهیت داشته و بشریت وی در الوهیتش محو و زائل شده بود!

۶۷- ملکانیها به عقاید رسمی کلیسای قسطنطنیه گرویده بودند، آنها نیز مسیح را دارای دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی می‌پنداشتند ولی در تفسیر آن، با آراء نسطوریها و یعقوبیها کاملاً موافقت نداشتند.

آسمانی مسیحیان) و از زندگی و تعالیم مسیح کشف کرده‌اند.<sup>۶۸</sup>!

شگفتا! مسیحیان قرون اولیه از خلال کدام تجربه دریافتند که عیسی<sup>۱</sup> مقام الوهیت را حائز بوده است؟! یا از کدام سخن کتاب مقدس به عقیدهٔ تثلیث راه یافتند؟! آیا از اینکه به چشم خود دیدند و در کتاب مقدس خواندند که عیسی<sup>۱</sup> گرسنه می شد و غذا می خورد؟<sup>۶۹</sup> او را بخدایی گرفتند؟! یا از اینکه می خواندند مسیح در اندوه و ترس و اضطراب بسر می برد، وی را خدای خود شمردند؟<sup>۷۰</sup> یا از اینکه می دیدند و می خواندند که عیسی<sup>۱</sup> در برابر خدا بزمن می افتاد و سجده می نمود، او را خدای جهان پنداشتند؟<sup>۷۱</sup> یا از اینکه می خواندند عیسی<sup>۱</sup> در گرفتاریها بسوی خدا پناه می بُرد و به درگاه او التّجاء مینمود، وی را بمقام الوهیت رساندند؟<sup>۷۲</sup> یا از اینکه در انجیل می خواندند که عیسی<sup>۱</sup> بالای دار از خدای سبحان شُکوه مینمود و می گفت که: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟»<sup>۷۳</sup> او را مبدء هستی انگاشتند؟!

آیا بنزد مردم خردمند و منصف این احوال و اعمال، به صفات بندگان نزدیکتر است یا به صفات خداوندی؟ و آیا سزاوار است که دارندهٔ این اوصاف را جزئی از مقام الوهیت شمرد یا باید وی را آفریده و بندهٔ خدا دانست؟

۶۸- خدای متجلی، صفحهٔ ۷.

۶۹- در متی، باب ۲۱، شمارهٔ ۱۸ می خوانیم: «صبح روز بعد وقتی عیسی<sup>۱</sup> به شهر برگشت گرسنه شد» و در مرقس، باب ۱۱، شمارهٔ ۳ نیز آمده است: «... در بین راه عیسی<sup>۱</sup> گرسنه شد، از دوردخت انجیر پربرگی دبد و رفت تا ببیند آیا می تواند چیزی در آن پیدا کند» و در لوقا، باب ۷، شمارهٔ ۳ آمده: «پسر انسان (مسیح) آمد، او هم می خورد و می نوشد...».

۷۰- در یوحنا، باب ۱۲، شمارهٔ ۲۷ می خوانیم که مسیح گفت: «اکنون جان من در اضطراب است...» و در متی، باب ۲۶، شمارهٔ ۳۸ آمده است که عیسی<sup>۱</sup> به یاران خود گفت: «جان من از شدت غم نزدیک به مرگ است».

۷۱- در متی، باب ۲۶، شمارهٔ ۳۹ می خوانیم: «عیسی<sup>۱</sup> کمی جلوتر رفت، روبرو زمین نهاد و دعا کرد...».

۷۲- در متی، باب ۲۶، شمارهٔ ۳۹ آمده است که عیسی<sup>۱</sup> بدرگاه خدا گفت: «اگر ممکن است این پالۀ (مرگ) را از من دور کن اقا نه به ارادهٔ من بلکه به ارادهٔ تو».

۷۳- در مرقس، باب ۱۵، شمارهٔ ۳۴ آمده است: «در ساعت سه بعد از ظهر عیسی<sup>۱</sup> با صدای بلند گفت: ایلّی، ایلّی، لیا سَتَقَنّی یعنی: خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟! همین عبارت را در متی، باب ۲۷، شمارهٔ ۴۶ نیز می خوانیم.

نویسنده «خدای متجلی»، عیسیٰ علیه السلام را با آنهمه تذلل و بندگی و ضعف و آسیب‌پذیری که از وی بظهور رسید، همان خدایی می‌پندارد که بر سراسر کائنات غالب و محیط است و کمترین تغییر و تبدیلی هم در ذات قدرتمند او راه ندارد! و این رأی از شگفت‌انگیزترین اعتقادات بشری است که میلیونها انسان بدان پایبند شده‌اند و رستگاری را مشروط به پذیرفتن این تناقض آشکار می‌انگارند! جا دارد که ملاحظه کنیم بقول نویسنده، دلیل تجربی عقیده مزبور چیست و طرفدارانش در قرون گذشته از چه راهی بدین نتیجه دست یافته‌اند؟

نویسنده رساله، از تجارب گذشتگان در سه مرحله بدینترتیب یاد می‌کند:

[۱- تجربه از زندگی مسیح- شاگردان مسیح هنگامی که با مسیح تماس نزدیک داشتند در او صفاتی یافتند که قبلاً بهیچوجه در کتب انبیاء نخوانده از برجسته‌ترین انبیاء و از بهترین مردم نشینده و ندیده بودند. از تعالیم او نیروی مخصوصی احساس نمودند و از محبت و عاطفه و علّوروح او و مهربانی او نسبت به درمندان و حلیمان و وفاداریش نسبت به اطرافیان و شاگردانش تا آخرین لحظات، و روح بخشش و گذشت نسبت بدشمنان و خدمات برجسته و عظیم او در مدت قلیل سه سال و اندی و قوّات مافوق بشری او در شفای بیماران و حیات بخشیدن بمردگان و قدرت او بر طبیعت و همچنین غلبه او بر مرگ و نیروی قیام او و نکات مهم و برجسته دیگر که از مسیح دیدند و شنیدند که قبلاً در فکر آنان بهیچوجه هم خطوط نمی‌کرد مگر اینکه در مورد صفات خدا چنین اعمالی را شنیده‌اند. در زندگی مسیح زیبایی و قدوسیّت و جلالی مشاهده کردند که فقط متعلّق بخدا بود و امکان داشت در خدا مشاهده نمایند. هنگامیکه با مسیح تماس داشتند احساس کردند با خدا تماس دارند. یوحنا یوحنا می‌گوید: مسیح را دیدم، بدنبال او رفتم، سخنان او را شنیدم، پیکر او را لمس کردم، به او ایمان آوردم و او را محبت نمودم (اول یوحنا ۱: ۱ و ۲) برای ایشان مسیح مکاشفه و مظهر خدا و صورت خدا بود، همین تجربه عملی و نتیجه تماس نزدیک با مسیح بود که یوحنا یوحنا را وادار کرد در انجیل یوحنا بنویسد: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود... و کلمه جسم گردید در میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی (انجیل یوحنا، فصل اول)» و توماس یوحنا یوحنا را وادار شد مسیح را خداوند و خدای خود بخواند و پولس برجسته‌ترین شاگرد مسیح، مسیح را صورت خدای نادیده نامید و در مورد تجسم خدا می‌گوید: در

حقیقت خدا در جسم ظاهر شد. [۷۴]!

در این مرحله ما از نویسندهٔ رساله، پرسشی داریم. سؤال ما اینستکه: آیا خدای توانا که آسمانها و زمین را آفریده و نظام بیکران هستی را پدید آورده است بنظر شما قدرت دارد انسانی را خلق کند که سرشار از عاطفه و محبت نسبت به ضعیفان و دردمندان باشد، و روح بخشش و گذشت نسبت بدشمنان در او موج زند، و نیروهایی شکوهمندتر و برتر از نیروی بشرِ عادی به او بخشد، و کرامات و معجزاتی از وی بظهور رساند، و او را پس از مرگش دوباره زنده کند؟

اگر به این سؤال، پاسخ منفی دهید، خدای شما به ضعف و ناتوانی محکوم می شود و چنین خدای ناقص و محدودی، مبدء هستی نمی تواند باشد و جز در عالم فرض و پندار وجود ندارد. و بعلاوه با این جواب، کتاب مقدس خودتان را هم انکار نموده اید که بارها خدا را «قادر مطلق»<sup>۷۵</sup> خوانده است! ولی چنانچه پاسخ شما مثبت باشد در آنصورت معلوم می شود تمام صفاتی که از مسیح (ع) برشمرید، می تواند صفات مخلوق خدا باشد! پس بچه دلیل شما چنین موجودی را خالق هستی و مبدء وجود پنداشته اید؟ مخصوصاً که در کتاب مقدس علاوه بر صفات مذکور، از گرسنگی و تشنگی و رنج و اندوه و خواب و غفلت<sup>۷۶</sup> و گریه و شیگوه و سجده و عبادت مسیح (ع) نیز بروشنی یاد شده است و این احوال از ویژگیهای مخلوق بشمار می آیند نه از صفات قادر مطلق!

وانگهی معجزات عجیب موسی (ع) کمتر از کارهای شگفت آور عیسی (ع) نبوده است. اگر مسیح، شخص مرده ای را — به اذن خدا — زنده می کرد، موسی نیز چوبدست بی جانی را به افعی زنده ای مبدل می ساخت. اگر دریای طوفانی بخاطر عیسی آرام گرفت<sup>۷۷</sup>، رود پهناور نیل نیز برای موسی شکافته شد. اگر شخصی که به برّص (پیشی) مبتلا بود، بدست عیسی بهبود یافت، شخص تندرستی نیز بدلیل شیگوه

۷۴ — خدای متجلی، صفحه ۸ و ۹.

۷۵ — به عنوان نمونه: به مزامیر داود، مزبور ۱۳۲، شماره ۲ نگاه کنید.

۷۶ — در مرقس، باب ۴، شماره ۳۸ می خوانیم: «در این موقع عیسی در عقب قایق، سر خود را روی بالشی گذاشته و خوابیده بود (شاگردانش) او را بیدار کردند و به او گفتند ای استاد، مگر در فکر ما نیستی؟ نزدیک است غرق شویم!».

۷۷ — به مرقس، باب ۴، شماره ۳۹ نگاه کنید.



از موسی<sup>۱</sup>، به برّص مبتلا گشت<sup>۷۸</sup>! اگر بدعای عیسی<sup>۱</sup>، غذایی اندک برای خورندگان بسیار، برکت و فروزی گرفت، بدعای موسی<sup>۱</sup> نیز پرندگان برای پیروانش از آسمان فرو ریخت! چنانکه همه این امور شگفت‌انگیز در کتاب مقدس (عهد عتیق) گزارش شده است و مسیحیان نیز آنها را باور دارند، پس چنانچه این قبیل معجزات، دلیل بر أלוهیت کسی باشد چرا کشیشان مسیحی، موسی<sup>۱</sup> را بخدایی نپذیرفته‌اند و اینمقام را به عیسی اختصاص داده‌اند؟!

اما درباره سخن یوحنا که گفته است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود... و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد» باید دانست که این سخن از جهات گوناگون جای تأمل دارد!

اولاً: گفتار مزبور در انجیل یوحنا از قول مسیح گزارش نشده و سخن عیسی (ع) شمرده نمی‌شود بلکه تعبیر شخصی یوحنا است و رأی یوحنا هنگامی پذیرفته می‌شود که لاأقل با سخن پیامبران خدا مخالفت نداشته باشد. اما در کتاب مقدس از قول ملاکی نبی به صراحت می‌خوانیم که خدا فرمود: «من که بپوه می‌باشم تبدیل نمی‌پذیرم»<sup>۷۹</sup> در حالیکه یوحنا ادعا نموده است: کلمه در ابتدا نزد خدا و عین خدا بود و سپس بصورت جسم درآمد و در میان ما ساکن شد! پس به گمان یوحنا، خدای سبحان تبدیل می‌پذیرد!

ثانیاً: سخن مزبور را با اطمینان خاطر به یوحنا حواری هم نمی‌توان نسبت داد زیرا در اوصالت انجیل یوحنا میان علمای مسیحی اختلاف نظر وجود دارد. دکتر جان الدر — کشیش پروتستان — در کتاب «باستانشناسی کتاب مقدس» می‌نویسد:

«در سالهای اخیر درباره انجیل یوحنا بحث و گفتگوی فراوان شده، طبق قدیم‌ترین احادیث کلیسا، یوحنا این انجیل را در سالهای کهنوت نوشته است ولی برخی از محققین، زمان نگارش این کتاب را دیرتر از آن دانسته‌اند و حتی گروهی معتقد بوده‌اند که زودتر از قرن سوم میلادی نوشته نشده است»<sup>۸۰</sup>.

جان الدر که نظر گروه اخیر را نمی‌پسندد، می‌گوید: کهن‌ترین نسخه‌ای

۷۸- به سفر اعداد، باب ۱۲، شماره ۱۰ نگاه کنید.

۷۹- کتاب ملاکی نبی، باب ۳، شماره ۶.

۸۰- باستانشناسی کتاب مقدس، اثر دکتر جان الدر، ترجمه سهیل آذری، صفحه ۱۱۶.

که از انجیل کشف شده، نسخهٔ موسم به ریلند Ryland است که از قرن دوم میلادی بیادگار مانده ولی اعتراف می‌کند که این نسخه، «بخشی از انجیل یوحنا» را دربر دارد.<sup>۸۱</sup>

کشیش فندر در کتاب «سنجش حقیقت» صفحهٔ ۶۰ می‌نویسد:

«در کتابخانه‌های مسیحی، نُسخ کوچکی هم وجود دارد که قسمتهای مختلفی عهد جدید (انجیل) بزبان یونانی در آنها نوشته شده است. قدیمی‌ترین آنها یک ورقهٔ پاپیروس (ساقهٔ بردی) است که اخیراً با چند ورقهٔ دیگر در خرابه‌های اکسیرنیکس که سی فرسخ در جنوب قاهره می‌باشد، پیدا شده است. این جزوه مابین دویست و سیصد سال بعد از میلاد یعنی از دویست و هفتاد الی سیصد و هفتاد سال قبل از تولد حضرت محمد نوشته شده است. جزوهٔ مزبور باب اول و بیستم انجیل یوحنا را شامل است»

خلاصه آنکه هیچ مدرک موثق در دست نداریم که به اثبات رساند فصل اول از انجیل یوحنا در زمان خود او نگارش یافته است و مدارک موجود، وجود پاره‌ای از انجیل مذکور را در دویا سه قرن پس از یوحنا، نشان می‌دهند.

بنابراین اساساً معلوم نیست که آیا چنان سخنی از یوحنا یا حواری سر زده است یا دیگران آنرا بر او بسته‌اند و به انجیلش افزوده‌اند؟!

ثالثاً: عبارتی که در آغاز انجیل یوحنا آمده، به فلسفهٔ فیلون نزدیکتر است تا به قول مسیح! و اگر پژوهشگران منصف به آثار متفلسف مذکور نظر افکنند و رأی او را دربارهٔ «کلمه» یا «لوگوس» بررسی کنند و آنگاه به سخن عیسی در همین زمینه بنگرند بخوبی درمی‌یابند که دیباچهٔ انجیل یوحنا از فلسفهٔ فیلونی برگرفته شده و با آموزش مسیح (ع) تفاوت بسیار دارد!

برای آنکه از تعلیم عیسی علیه السلام دربارهٔ «کلمه خدا» آگاه شویم کافی است این داستان را در انجیل متی بیاد آوریم که می‌گوید:

«عیسی چهل شبانه‌روزی، روزه گرفت و سرانجام گرسنه شد. در آن وقت وسوسه‌کننده به او نزدیک شده گفت: اگر تو پسر خدا هستی<sup>۸۲</sup> بگو این سنگها نان بشود! عیسی در جواب

۸۱- باستانشناسی کتاب مقدس، صفحهٔ ۱۱۶.

۸۲- پیش از این دربارهٔ تعبیر «پسر خدا» سخن گفتیم و نشان دادیم که این تعبیر در انجیلها بجای «بندگان محبوب خدا» آمده است.

گفت: کتاب مقدس می فرماید زندگی انسان فقط بسته به نان نیست بلکه به هر کلمه ای که خدا می فرماید.<sup>۸۳</sup>

از این سخن درمی یابیم که از دیدگاه مسیح (ع)، خدا دارای کلماتی چند است و با آنها حیات انسان را از زوال مصون میدارد و چنانچه بخواهیم هر کلمه ای را «خدایی توانا» یا «اقتومی الهی» بشمار آوریم، ناگزیر باید به خدایان بی شمار و اقانیم بسیار معتقد شویم! نه آنکه بمفاد انجیل یوحنا، تنها عیسی را کلمه خدا دانسته و با مقام الوهیت متحد پنداریم. بنابراین واجب است تا از راه تأمل دریابیم که مقصود عیسی علیه السلام از مطرح ساختن «هر کلمه خدا» چیست؟

با اندک دقتی می توانیم فهمید که مقصود مسیح از کلمات مزبور همان دستورات و فرمانهایی است که از سوی خدا می رسد تا زندگی انسانها در عالم طبیعت برقرار ماند و همه میدانیم که این فرمانها، هیچگاه بصورت الفاظ و واژه ها در صحنه طبیعت شنیده نمی شود پس آنها در مقام بروز و ظهور، جز نعمت ها و فیض های الهی چیزی نیستند که مایه بقاء و دوام زندگی انسان می شوند و همگی، مخلوق آفریدگار گیتی بوده و از مرتبه الوهیت برکنارند. اینست تعلیم مسیح علیه السلام درباره کلمات خدا که با رأی فیلون اسکندرانی و تفسیر پولس تفاوت بسیار دارد ولی با آموزش قرآن کریم و تفسیر امام علی بن ابی طالب (ع) همسان و برابر است و اگر کسی به کتاب «نهج البلاغه» بنگرد، همین معنا را در خلال تفسیر امام (ع) بروشنی خواهد دید که میفرماید:

يَقُولُ لِمَا أَرَادَ كَوْنُهُ: كُنْ فَيَكُونُ، لَا يَصُوتُ يَفْرُقُ وَلَا يَنْدَاءُ يُسْمَعُ وَأَمَّا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعَلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَمَنْثَلُهُ، لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ كَائِنًا وَلَوْ كَانَ كَائِنًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا<sup>۸۴</sup>.

یعنی: «(خدای توانا) بهره می خواهد که از هستی برخوردار باشد می گوید: باش! و او وجود می پذیرد. اما این فرمان تکوینی نه با صوتی همراه است که هوا را درهم کوبد و نه با ندائی که بگوش خلق رسد بلکه کلام خدای سبحان، همانا فعل حق و آفرینش و صورتگری او است بدون آنکه فعل الهی، سابقه هستی داشته باشد که اگر امری ازلی بود خدای ثانی بشمار می آمد»!

۸۳- منی، باب ۴، شماره ۳ تا ۴.

۸۴- نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۸۶.

اما گواه دیگر نویسنده که گوید: «تومای حواری وادار شد مسیح را خداوند و خدای خود بخواند»! نیز ادعای وی را ثابت نمی‌کند زیرا مسیح (ع) به یهودیانی که بر او اعتراض نمودند: «چرا خودت را خدا می‌خوانی؟!» پاسخ داد که: در کتاب مقدس گاهی از کسانی که کلام الهی را دریافت می‌کنند به «خدایان»! تعبیر شده است و مقصود مسیح این بود که واژه «خدا» در کتب مقدسه، همواره بمعنای «حقیقی» آن بکار نرفته و مفهوم «مجازی» دارد و از اینجا فهمیده می‌شود همه عباراتی که در انجیل از «خدایی مسیح» حکایت می‌کنند باید بر «مجاز» حمل شوند و علماء و مفسران انجیلی که تعبیر مزبور را بمعنای حقیقی برگردانده‌اند از فهم صحیح انجیل دور مانده و به بیراهه رفته‌اند. شرح اینموضوع در انجیل یوحنا بدینصورت آمده است:

«بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند. عیسی به آنها گفت: من از جانب پدر کارهای نیک بسیاری در برابر شما انجام داده‌ام، به خاطر کدامیک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟ یهودیان در جواب گفتند: برای کارهای نیک نیست که می‌خواهیم تو را سنگسار کنیم بلکه به خاطر کفر تو است. تو که یک انسان هستی ادعای الوهیت می‌کنی! عیسی در جواب گفت: مگر در شریعت شما نوشته نشده است که: شما خدایان هستید؟ اگر خدا کسانی را که کلام او را دریافت کردند خدایان خوانده است - و ما میدانیم که کلام خدا هرگز باطل نمی‌شود - پس چرا به من که پدر مرا برگزیده و به جهان فرستاده است نسبت کفر می‌دهید وقتی می‌گویم پدر خدا هستم؟»<sup>۸۵</sup>.

باتوجه به سخنان فوق باید گفت که اگر مسیح علیه‌السلام ادعای الوهیت داشت لازم بود تا سخن یهودیان را تصدیق کند و سپس دلایل خود را بر الوهیتش بازگو نماید نه آنکه نشان دهد واژه خدا ضمن کتاب مقدس در مورد آفریدگان برگزیده هم بکار رفته است و با این تفسیر، حقیقت الوهیت را از خود نفی نماید. آری، تومای حواری نیز که شاگرد و تربیت شده مسیح بوده است در هنگام گفتگو با عیسی از کلمه «خدا» همان معنایی را قصد نموده که مسیح یاد کرده است و بنابراین توان او را عیسی پرست دانست. یهودیان مغرض هم اگر در سخنان مسیح

۸۵ - بمعنای «نماینده خدا» و «برگزیده الهی» و «شاهد پرودگار» و مانند اینها.

علیه السلام دقت می کردند هرگز نسبت الوهیت به وی نمی دادند زیرا می شنیدند که عیسی (ع) خدا را نه تنها پدر خود بلکه پدر دیگران نیز می خواند و مثلاً می گوید: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم»<sup>۸۶</sup>. در اینجا مسیح (ع) نشان داده است که آفریدگار جهان علاوه بر آنکه مقامی شبیه به سیمت پدری بر همه دارد، خدای او و دیگران نیز هست و بنابراین کسانی که عیسی را خدای خود می پندارند و یا او را جزئی از مقام الوهیت می انگارند، سخت در اشتباه هستند!

اما آنچه نویسنده از پولس آورده که گفته است: «در حقیقت خدا در جسم ظاهر شد»! چنانکه پیش از این گفتیم با مفاد کتاب مقدس مخالفت دارد زیرا ملاکی نبی تصریح نموده که یهوه، تبدیل نمی پذیرد و یعقوب برادر مسیح، نیز به همین معنی گواهی داده است و خرد هم بر درستی این سخن شهادت میدهد. پس علمای مسیحی یا باید کتاب مقدس و پیامبر خدا و برادر عیسی و داوری عقل را تکذیب کنند و یا باید پولس را مبالغه گرو و منحرف و بدعتگذار شمارند و گمان نمی کنم که هیچ مسیحی مؤمنی، شق نخستین را برگزیند.

نویسنده رساله، بدنال سخنان پیشین خود، از دومین تجربه گذشتگان در اثبات خدایی عیسی! چنین یاد می کند:

[۲- تجربه از ادعای مسیح - از طرفی مسیح خود نزد شاگردان خویش ادعاهائی که شایسته اعمال و قوایش بود، نمود و خود را با پدر یک دانست. اشاراتی از خود مسیح داریم که گواهی میدهد او مظهر خدا است چنانکه در فصل دهم انجیل یوحنا آیه ۳ می فرماید: «من و پدر یک هستیم» و در یوحنا فصل چهاردهم آیه ۹ می فرماید: «هر که مرا دید، پدر را دیده است» و به شاگردان خود سفارش می فرماید که رفته همه مردم را شاگرد سازند و ایشان را باسم آب و این و روح القدس تعمید دهند. در اعمال مهم خویش در شفای بیماران و تعالیم بمردم، همیشه نحوه ای اتخاذ می نمود و طریقی نشان میداد که منبع و سرچشمه قوای و فیوضات، خود او است یعنی برخلاف طرق انبیاء سلف که برای انجام هر کار فوق بشری و یا در تعالیم خود همیشه متمسک به نیروی خارج از خود بودند و در آغاز، از آن نیرو که خدا باشد امداد می طلبیدند که پروردگار آنان را هدایت نماید تا بتوانند چنین و چنان کنند و

اغلب هم موفق نمی شدند زیرا:  
ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش؟!۱

اما در مسیح نیروی ذاتی و هستی بخش وجود داشت که قائم بذات بوده است و چون چشمهٔ عمیق، اعمال خدایی از او می جوشید و فیوضات الهی در او و از خود او فوران می کرد... مسیح در این مدت کوتاه سه سال و اندی، اعمالی انجام داد که تاریخ بشر جز از او از شخص دیگری بیاد ندارد. مسیح توانست جزر و مد قرون را در این مدت کوتاه تغییر دهد و تاریخ جهان را دگرگون سازد. تولد او سرآغاز تاریخ جهان گردید. همهٔ اینها مستلزم نیروی مافوق بشری است یعنی نیروی خدا و نیرویی که قائم بذات و بعبارت دیگر خود خدا باشد.<sup>۸۷</sup>

سخنان نویسنده در اینجا، از چند جهت قابل ایراد است.

اول: آنکه وی از یوحنا گزارش می کند که مسیح فرمود: «من و پدر یک هستیم» و «هر که مرا دید، پدر را دیده است» و ادعا دارد که این سخنان نشان میدهند که مسیح، همان پدر یعنی خدای جهان است! اما این برداشت با گفته های دیگر عیسی که در انجیل یوحنا آمده نمی سازد، از قبیل آنکه عیسی فرمود: «من نزد پدر می روم»<sup>۸۸</sup> و نیز گفت: «پدر از من بزرگتر است»<sup>۸۹</sup> و همچنین فرمود: «کسی که به پسر بی حرمتی کند، به پدر که فرستندهٔ او است بی حرمتی کرده است»<sup>۹۰</sup> و نیز گفت: «از خود کاری نمی کنم بلکه همانطور که پدر بمن تعلیم داده است سخن می گویم»<sup>۹۱</sup> و نیز فرمود: «من از جانب خدا آمده ام»<sup>۹۲</sup> و همچنین گفت: «من از پدر درخواست خواهم کرد و او نسل دیگری به شما خواهد داد»<sup>۹۳</sup> و نیز فرمود: «من تاج حقیقی هستم و پدر

۸۷- رسالهٔ «خدای متجلی» صفحه ۹ و ۱۰.

۸۸- یوحنا، باب ۱۴، شماره ۱۲.

۸۹- یوحنا، باب ۱۴، شماره ۲۸.

۹۰- یوحنا، باب ۵، شماره ۲۳.

۹۱- یوحنا، باب ۸، شماره ۲۸.

۹۲- یوحنا، باب ۸، شماره ۴۲.

۹۳- یوحنا، باب ۱۴، شماره ۱۶.

من، باغبان است»<sup>۱۱</sup>... این سخنان و دهها گفته دیگر که یوحنا گزارش نموده نمایشگر آنند که مسیح بلحاظ ذات از پدر جدا بوده و با مقام الوهیت متحد نیست. بنابراین، باید فهمید آنجا که عیسی گفته: «من و پدر یک هستیم» چه مقصودی داشته است؟ بهترین شیوه برای تفسیر سخن مسیح، کمک گرفتن از سخن دیگر او است یعنی: «انجیل را با انجیل باید تفسیر نمود». اینک اگر به انجیل یوحنا رجوع کنیم، در آنجا می‌خوانیم که مسیح گفته است: «فقط برای اینها (شاگردانم) دعا نمی‌کنم بلکه برای کسانی هم که بوسیله پیام و شهادت آنان بمن ایمان خواهند آورد (دعا می‌کنم) تا همه آنان یکی باشند آنچنانکه توای پدر در من هستی و من در تو و آنان نیز در ما یکی باشند»<sup>۱۲</sup>! در اینجا مراد از یکی شدن، هماهنگی و پیوندی است که از راه ایمان میان انسان و خدا بوجود می‌آید نه آنکه انسانها، با ذات الهی برابر و یگانه شوند وگرنه باید گفت که مقام خدایی، ویژه مسیح نیست بلکه همه مؤمنان، بمقام الوهیت دست می‌یابند و بجای قبول تثلیث، به میلیونها خدا باید ایمان آورد! آری، وحدت با خدا، وحدت در ذات نیست بلکه وحدت در رضاء و اراده است یعنی انسان مؤمن از همان چیزی راضی می‌شود که خدا از آن خشنود است و همان چیزی را اراده می‌کند که خدا آنرا می‌خواهد. بنابراین در آنجا که عیسی (ع) می‌فرماید: «گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و آنها بدنابل من می‌آیند. من به آنها حیات جاودان می‌بخشم و آنها هرگز هلاک نخواهند شد و هیچکس نمی‌تواند آنها را از دست من بگیرد. پدری که آنان را بمن بخشیده است از همه بزرگتر است و هیچکس نمی‌تواند آنها را از دست پدر من بگیرد. من و پدر یک هستیم»<sup>۱۳</sup> یعنی خواست و رضایت ما یکی است، نه آنکه من همان پدر هستم! چنانکه باز عیسی فرموده: «فرستنده من با من است. پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه آنچه او را خشنود می‌سازد به عمل می‌آورم»<sup>۱۴</sup>.

اما گفتار دیگر مسیح که فرمود: «هر که مرا دید، پدر را دیده است» معنایی جز این ندارد که عیسی (مانند همه پیامبران) با دعوت بسوی خدا و معجزاتی که به

۹۴- یوحنا، باب ۱۵، شماره ۱.

۹۵- یوحنا، باب ۱۷، شماره ۲۰ و ۲۱.

۹۶- یوحنا، باب ۱۰، شماره ۲۷ تا ۳۰.

۹۷- یوحنا، باب ۸، شماره ۲۹.

اذن خدا آورد، خدای توانا را به ایمان آورندگان نشان داد و او را به اهل بصیرت معرفی کرد. پس دیدار مسیح (ع) به شناسایی خدا انجامیده نه آنکه خود، همان خدای نادیده باشد! گواه ما بر دُرستی این تفسیر، سخنانی است که بدینصورت در انجیل یوحنا از مسیح گزارش شده: «ای پدر عادل، اگر چه جهان تو را نشناخته است، من تو را شناختم و اینها (شاگردانم) میدانند که تو مرا فرستادی. من تو را به آنان شناسانیدم و باز هم خواهم شناسانید تا آن محبتی که تو نسبت بمن داشتی در آنها باشد و من هم در آنها باشم».<sup>۹۸</sup> و باز در انجیل یوحنا می خوانیم که: «عیسی با صدای بلند گفت هر که به من ایمان بیاورد نه فقط به من بلکه به فرستنده من نیز ایمان آورده است. هر که مرا می بیند، فرستنده مرا دیده است».<sup>۹۹</sup> و البته فرستنده عیسی با او تفاوت دارد چنانکه فرستنده هر کس غیر از خود او است.

ما هنگامی که برداشت نویسنده «خدای متجلی» و دیگر روحانیون مسیحی را از انجیل، می خوانیم در شگفتی فرو می رویم زیرا می بینیم که این انجیل شناسان، پس از سالها تأمل در کتاب مقدس، گاهی از فهم سخنان ساده ای که از مسیح گزارش شده باز میمانند! و مانند نویسنده مزبور گمان می کنند که عیسی ادعا داشته، من با پدر در مرتبه ذات، متحد و یکی هستیم! با آنکه در انجیل یوحنا به تصریح خوانده اند که مسیح فرمود: «اگر قضاوت هم بکنم قضاوت من درست است، چون در این کار تنها نیستم بلکه پدری که مرا فرستاد نیز با من است. در شریعت شما (یهودیان) هم نوشته شده است که گواهی دو شاهد، معتبر است یکی خود من هستم که بر خود شهادت میدهم و شاهد دیگر پدری است که مرا فرستاد».<sup>۱۰۰</sup> آیا علمای مسیحی بخود اجازه میدهند که برخلاف قول مسیح، دو شاهد را یک شاهد بشمار آورند؟! ما نمی توانیم بپذیریم که فهم این مسئله برای دانشمندان مسیحی دشوار باشد بلکه گمان می کنیم چون آنان گرفتار تقلید و تعصب شده اند نمی خواهند این موضوع روشن را دریابند.

دوم: آنکه نویسنده چنین وانمود کرده که: «در مسیح نیروی ذاتی و

۹۸- یوحنا، باب ۱۷، شماره ۲۵ و ۲۶.

۹۹- یوحنا، باب ۱۲، شماره ۴۴ و ۴۵.

۱۰۰- یوحنا، باب ۸، شماره ۱۶ تا ۱۸.



هستی بخش وجود داشته که قائم بذات بوده است و چون چشمه عمیق، اعمال خدایی از او می جوشید و فیوضات الهی در او و از خود او فوران می کرد.» و ادعا می نماید که روش مسیح، برخلاف طریق انبیاء سلف بود که: «برای انجام هرکار فوق بشری و یا در تعالیم خود، همیشه متمسک به نیروی خارج از خود بودند و در آغاز از آن نیرو که خدا باشد امداد می طلبیدند!» و این سخنان، سراپا نادرست است و صدور آن از کشیشی عیسوی بسیار عجیب بنظر می رسد. نویسنده اینکلمات، گویی با انجیل آشنایی ندارد و یک بار آنرا بدقت بررسی نکرده است! وگرنه بخوبی میدانست که مسیح تصریح نموده امکानी که برای کارهای فوق بشری داشته از سوی خدای عالم به او داده شده است چنانکه می فرماید: «همانطور که پدر منشاء حیات است، به پسر هم این قدرت را بخشیده تا منشاء حیات باشد»<sup>۱۰۱</sup> و همچنین می دید که در انجیل آمده عیسی علیه السلام پیش از زنده ساختن «ایلعازر»، بخدایتعالی توسل جست و دعا کرد تا حاضران بدانند که خدا درخواست وی را می پذیرد و رسالتش را تصدیق می نماید چنانکه می خوانیم: «پس سنگ را از جلوی قبر برداشتند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا شنیده ای. من میدانستم که تو همیشه سخن مرا می شنوی ولی بخاطر کسانی که اینجا ایستاده اند این را گفتم تا آنها ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده ای. پس از این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: ای ایلعازر بیرون بیا! آن مرده در حالیکه دستها و پاهایش با کفن بسته شده و صورتش با دستمالی پوشیده بود، بیرون آمد.»<sup>۱۰۲</sup>

بنابراین مسیح، نیروی «خود جوش» و «قائم بذات» نداشت بلکه پیوسته از راه دعا، موفق می شد تا معجزاتی را بنمایش گذارد همانگونه که بخدای متعال گفت: «من میدانستم که تو همیشه سخن مرا می شنوی، آری، در جمع سخنان مسیح با یکدیگر باید گفت که او از راه دعا بدرگاه الهی می توانست منشاء حیات باشد. و در حقیقت هریک از معجزات او همچون دیگر پیامبران «از افعال الهی شمرده می شد که خدا آنرا بدست وی آشکار می ساخت» بهمین اعتبار اگر در شرائطی خدایتعالی نمی خواست تا معجزه ای صورت پذیرد، یا لااقل معجزات بزرگ مسیح به ظهور پیوندد،

۱۰۱- یوحنا، باب ۵، شماره ۲۶.

۱۰۲- یوحنا، باب ۱۱، شماره ۴۱ تا ۴۴.

مسیح نمی‌توانست کار خارق‌العاده و مهمتی انجام دهد همانگونه که در انجیلها آمده عیسی علیه السلام در شهر خود «ناصره» نتوانست همانند دیگر شهرها، معجزات بزرگ و دلخواهش را نشان دهد! در انجیل مرقس می‌خوانیم: «او (مسیح) نتوانست در آنجا هیچ معجزه‌ای بکند فقط دست خود را روی چند بیمار گذاشت و آنها را شفا داد»<sup>۱۰۳</sup>. راستی اگر قدرت مسیح (ع) قائم بذات و فناپذیر بود چرا نتوانست در شهر ناصره مثلاً مردگان را زندگی بخشد و کوران را بینا کند؟!

شگفت آنکه نویسنده «خدای متجلی» ادعا دارد که مسیح علاوه بر استقلال در معجزات، در تعالیم خویش نیز با نیروی بیرون از خود ارتباط نداشت! و برخلاف انبیاء سلف که: «برای انجام هر کار فوق بشری و یا در تعالیم خود همیشه متمسک به نیروی خارج از خود بوده‌اند» عیسی تنها به ذات خویش متکی بود!

باید گفت ادعای مزبور، گذشته از آنکه با نصّ انجیل نمی‌سازد، نبوّت مسیح (ع) را نیز متزلزل می‌کند! آری کسی که ناشیانه می‌خواهد خدایی مسیح را به اثبات رساند علاوه بر اینکه بدان مقصود دست نمی‌یابد، در پیامبری عیسی هم رخنه پدید می‌آورد یعنی ادعا می‌کند که مسیح، از وحی الهی برخوردار نبود بلکه بحکم الوهیتش، از خود سخن می‌گفت! با آنکه در انجیل یوحنا از قول مسیح آمده است: «من از خود سخن نمی‌گویم بلکه پدری که مرا فرستاده است به من فرمان داد که چه بگویم و چگونه صحبت کنم»<sup>۱۰۴</sup>.

سوم: آنکه نویسنده «خدای متجلی» بجای آنکه در اثبات مدعایش سخنانی خیردپذیر آورد یا از گفته‌های مسیح بهره گیرد، به «شعار دادن» می‌پردازد! که: «مسیح توانست جزر و مدّ قرون را در اینمدت کوتاه تغییر دهد و تاریخ جهان را دگرگون سازد، تولّد او سرآغاز جهان گردید...»<sup>۱۰۵</sup>! اگر این اوصاف، دلیل بر خدایی کسی بشمار آید پس باید که نویسنده، بر الوهیت محمد — صلی الله علیه و آله و سلم — نیز معتقد شود! زیرا آن بزرگوار هم جزر و مدّ قرون را تغییر داد و تاریخ جهان را دگرگون ساخت و هجرت فرخنده‌اش، سرآغاز تاریخ مسلمانان شمرده شد. با اینکه

۱۰۳ — مرقس، باب ۶، شماره ۵.

۱۰۴ — یوحنا، باب ۱۲، شماره ۴۹.

۱۰۵ — ظاهراً مقصود نویسنده از «سرآغاز جهان» سرآغاز تاریخ مسیحیت است!

هیچکدام از این امور، دلیل بر خدایی کسی از آدمیان نیست و عیسی و محمد — علیهما السلام — هردو از بندگان برگزیده خدا بودند هرچند که عیسی (ع) در روزگار خود موفق نشد تا بر فلسطین و شهرهای پیرامون آن چیره گردد و بگمان مسیحیان، بدست دشمنان مغلوب و مصلوب گشت ولی محمد (ص) در عصر خویش سرزمین عرب را فتح کرد و دشمنانش بدست او از بت پرستی نجات یافتند و به آئین توحید گرویدند!

نویسنده از سومین دلیل خود بر خدایی مسیح! و حقانیت تثلیث بدینگونه یاد می کند:

۳۱- تجربه از روز نبطیکاست (بنجاهم) - از طرفی پنجاه روز بعد از قیام مسیح، یعنی ده روز بعد از صعود، همانطوریکه مسیح قبلاً بشاگردان خود وعده داده بود نیروی مخصوصی که نیروی خدائی باشد بر آنان نازل شد. در روز موعود مطابق انتظار شاگردان و وعده خداوند، این نیرو که روح القدس نیز نامیده می شود بطریق مخصوصی که قبلاً فاقد آن بودند بر همه نازل گردید. از آن بعد بود که توانستند مانند استاد خویش کارهای برجسته ای بانجام رسانند. آنروز آغاز نهضت مسیحیت بشمار رفت. شاگردان مجهز به نیروی جدیدی گردیدند و قوای مافوق بشری از آنان بطریق مختلف بظهور رسید. روحیه نزاع و نفرت و حسد و کینه و بدبینی آنان، بروحیه اتحاد و صمیمیت و برادری و برابری تبدیل یافت. روح ترس آنان به شجاعت و جاه طلبی آنان به فروتنی مبدل گردید. روحیه بزرگی و برتری که در زمان مسیح از خود نشان دادند اکنون بروحیه خدمتگزاری و از خود گذشتگی و فداکاری در راه هموعان تبدیل یافت... و همچنین از آن پس، توانستند بیماران را شفا دهند و کوران را بینا نمایند و حتی مردگان را حیات بخشند و مانند استاد خویش اعمال برجسته بظهور رسانند. اینان مردمان اقی، ماهیگیر و باجگیر و ترسوی چند روز قبل بوده اند، اکنون نهضتی در نتیجه سکونت روح القدس ایجاد کرده اند بطوریکه اعمال خدائی انجام میدهند. اینان بمرور زمان درک کردند که نیروئی که عامل چنین اعمالی است و در آنها قرار دارد و قبلاً فاقد آن بودند همانا نیروی خدا و خود خدا یا عبارت دیگر روح القدس می باشد. اینان نتوانستند این نیروی جدید را که اکنون تحصیل کرده اند از خدا مجزاً بدانند. این نیرو را خدا و روح القدس خواندند. این نیرو از خدا و خود خدا بود که در زندگی آنان وارد شد و در عمل نیز بخوبی فهمیدند که خدا در ایشان زندگی

می کند!<sup>۱۰۶</sup>

این بیانات از دو نظر قابل بررسی و نقد است.

اولاً: نویسنده پیش از این، مسیح را به مقام خدایی رسانده بود! بدستاورز آنکه وی، بیماران را شفا میداد و کوران را بینا می کرد و مُردگان را حیات می بخشید... و اینک ادعا دارد که حواریون عیسی نیز، «توانستند مانند استاد خویش کارهای برجسته ای بانجام رسانند» یعنی: «توانستند بیماران را شفا دهند و کوران را بینا نمایند و حتی مُردگان را حیات بخشند»! پس ناگزیر باید برای دوازده تن حواری، نیز مقام الوهیت قائل شود و «سه خدایی» را به «پانزده خدایی»! رساند و یا اگر حواریون را از نوع انسان و از جمله مخلوقات خدا می شمرد لازمست اعتراف نماید که نشان دادن چنان معجزاتی دلیل بر الوهیت انسان نیست و آفریدگان خدا، بیاری حق می توانند معجزات مزبور را بنمایش گذارند! و در اینصورت، رخنه در الوهیت مسیح افکنده و به آفریده شدن او اذعان کرده است بویژه که مسیح (ع) بارها تأکید ورزیده که وی — مانند دیگر پیامبران — «پسر انسان» است<sup>۱۰۷</sup> یعنی خویشش را از زمره آدمی زادگان شمرده، مثلاً در انجیل متی و مرقس می خوانیم که عیسی درباره خود گفت: «هر که بخواهد بالاتر از همه شود باید غلام همه باشد. پسر انسان نیز نیامده تا خدمت شود بلکه تا خدمت کند»<sup>۱۰۸</sup>. یا در انجیل لوقا می خوانیم که عیسی به شاگردانش فرمود: «زمانی خواهد آمد که شما آرزوی دیدن یکی از روزهای پسر انسان را خواهید داشت...»<sup>۱۰۹</sup> یا در انجیل یوحنا آمده که مسیح (ع) به مرد کوری که از راه اعجاز بینا شده بود گفت: «آیا به پسر انسان ایمان داری؟ آنمرد پاسخ داد: ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟ عیسی به او گفت: تو او را دیده ای و او همان کسی است که اکنون باتو سخن می گوید...»<sup>۱۱۰</sup> بنابراین، عیسی بن مریم را — همانند دیگر انبیاء — باید انسانی دانست که خدایش

۱۰۶ — خدای متجلی، صفحه ۱۱ و ۱۲.

۱۰۷ — چنانکه در کتاب مقدس، تعبیر «پسر انسان» مثلاً برای دانیال نبی (ع) و حزقیال نبی (ع) نیز آمده است. (به کتاب دانیال، باب هشتم، شماره ۱۷ و به کتاب حزقیال، باب ۲، شماره ۱ نگاه کنید).

۱۰۸ — متی، باب ۲۰، شماره ۲۷ و ۲۸ و مرقس، باب ۱۰، شماره ۴۴ و ۴۵.

۱۰۹ — لوقا، باب ۱۷، شماره ۲۲.

۱۱۰ — یوحنا، باب ۹، شماره ۳۵ تا ۳۷.

او را برگزیده و از نعمت آیات و معجزات درخشان برخوردار فرموده تا پیام های الهی را به هموعان خویش برساند و حجت خدا بر خلق باشد همانگونه که در قرآن مجید در وصف وی می خوانیم:

إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَلَأً لِّنِّي إِسْرَائِيلَ... (الزخرف: ۵۹)

یعنی: «او (مسیح) جز بنده ای نبود که نعمتش بخشیدیم و وی را برای بنی اسرائیل نمونه عبرت (و مایه هدایت) قرار دادیم».

ثانیاً: نویسنده رساله، پذیرفته است که حواریون مسیح — همچون خودش — از تأییدات روح القدس بهره ور بودند ولی روح القدس را همان خدای گیتی می پندارد! و می نویسد: «اینان بمرور زمان درک کردند که نیروئی که عامل چنین اعمالی است و در آنها قرار دارد و قبلاً فاقد آن بودند، همانا نیروی خدا و خود خدا یا بعبارت دیگر روح القدس می باشد!»! در صورتیکه روح القدس غیر از خدای عالم است زیرا در انجیل بوضوح آمده که روح القدس تغییر و تبدیل می پذیرد و مثلاً بصورت کبوتری درمی آید! چنانکه در انجیل مرقس می نویسد: «همینکه عیسی از آب بیرون آمد دید که آسمان شکافته شد و روح القدس بصورت کبوتری به سوی او فرود آمد»<sup>۱۱</sup>. اما خدای جهان تبدیل ناپذیر و دگرگون ناشدنی است چنانکه ملاکی نبی (ع) از این حقیقت، آشکارا خبر داده و در رساله یعقوب حواری نیز بدان تصریح شده است و ما در گذشته از اینموضوع بانداژه کافی سخن گفتیم و باز آوردنش لزومی ندارد. بنابراین، مسیح و حواریون وی، با فرشته خدا و روبرو می شدند و از او قدرت و الهام می گرفتند نه آنکه با ذات الهی متحد شوند و یا خدای سبحان در کالبد ایشان حلول کند! آیا نویسنده رساله با این قبیل دلائل، می خواهد مشکل تثلیث را حل نماید و الوهیت مسیح را به اثبات رساند و کاری را که دیگران از انجامش ناتوان ماندند، به پایان ببرد؟! بهر صورت، نویسنده از آنچه که گذشت بعنوان «نتایج حاصله از تجربه ها» بدینصورت یاد می کند:

«... با اینکه موضوع تثلیث اقدس و توضیح آن بطور وضوح در کتاب مقدس یافت نمی شود ولی شاگردان مسیح در زندگی خویش از تثلیث تجربه ای علمی و روشن و مطلبی

حقیقی یافته‌اند. و آن تجربه بعداً منبع عقیدهٔ مهم مسیحی گردید. علمای مسیحی در قرون متناهی در مورد این تجربهٔ عملی به تفکر پرداختند تا اینکه باین نتیجه رسیدند که در دنبال این تجربهٔ شاگردان اولیۀ مسیح و مصاحبت مسیح با آنان و اذعاها و اعمال الهی مسیح، حقایقی در مورد تثلیث وجود دارد. کلیسای مسیح بعد از پنج قرن تفکر و تعمق و مباحنه، این عقیدهٔ تثلیث را که قبلاً نیز از اصول ایمان شاگردان بوده است، بطور رسمی پذیرفت و برای رسانیدن حقایق، لغات مشکلی استعمال کرد که هنوز بین مسیحیان بکار می‌رود. پس از آن، اعتقادنامه‌های مسیحی تنظیم گردید که شامل این عقیدهٔ مهم مسیحی است و تا امروزیکی از مهمترین عقاید مسیحیت بشمار می‌رود»<sup>۱۱۲</sup>.

در خلال این نتیجه‌گیری، اعترافات جالبی آمده است که نظر خوانندگان ارجمند را بدانها جلب می‌کنیم:

۱- موضوع تثلیث و توضیح آن در کتاب مقدس یافت نمی‌شود! (بلکه ضد آن در انجیلها دیده می‌شود! چه انجیل، خدا را «واحد حقیقی»<sup>۱۱۳</sup> معرفی می‌کند که با واحد مجازی و مُرکّب تفاوت دارد).

۲- علمای مسیحی، قرون متناهی به تفکر پرداختند تا دریافتند که حقایقی در مورد تثلیث وجود دارد! (و چنانکه دیدیم امثال آگوستین و توماس اکوینی و دیگران از تناقض‌گویی پروا نکردند تا تثلیث را به اثبات رسانند!).

۳- کلیسا پس از پنج قرن که از دوران مسیح سپری شده بود، عقیدهٔ تثلیث را بطور رسمی پذیرفت و آنرا از «اصول ایمان» شاگردان عیسی دانست! (اگر تثلیث از اصول مسیحیت بود، لازم می‌آمد در قرن اول مسیحی رسماً مورد پذیرش کلیسا قرار گیرد نه بقول نویسنده، بعد از پنج قرن!).

۴- کلیسا برای تبلیغ عقیدهٔ تثلیث، لغات مشکلی را بکار برد (تا بکمک سنگینی واژه‌ها به تودهٔ مردم تلقین کند که عظمت تثلیث بالاتر از فهم و ادراک شما است و باید بدون دلیل بدان «ایمان» آورید!).

۱۱۲- خدای متجلی، صفحه ۱۲ و ۱۳.

۱۱۳- در انجیل یوحنا، باب ۱۷، شماره ۳ می‌خوانیم: «و حیات جاودانی اینست که ترا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند».

۵- پس از گذشتن این دوره‌ها، اعتقاداتنامه‌های مسیحی تنظیم گردید که عقیدهٔ تثلیث را دربر دارد (و اعتقاداتنامهٔ اصلی که انجیل مسیح و رساله‌های بطرس و یعقوب... باشد از آن خالی است!).

آری بقول قرآن کریم: غَرَّهْمُ فِی دِیْنِهِمْ مَا كَانُوا یَفْتَرُونَ (آل عمران: ۲۴).  
«دروغهایی که برخدا بستند آنان را در دینشان فریب داده است!»

# فصل چہارم

لوازم و آثار زیانبار تثلیث





أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا  
ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ  
يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ  
كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ.

قرآن کریم

(ابراہیم: ۲۵ و ۲۶)

تثلیث در تاریخ مسیحیت زیانهای فراوانی بار آورده است. چه بسیار عقاید  
نابخردانه‌ای که از آن سرچشمه گرفته‌اند، و چه بسیار فرزانه‌گانی که بجرم نپذیرفتن  
تثلیث به کام مرگ درافتاده‌اند. و چه بسیار آزاداندیشانی که در برخورد با تثلیث، از  
آئین مسیح (ع) رویگردان شده‌اند! اگر کسی این سه مسئله را در تاریخ مسیحیت  
پیگیری کند، از دیدگاه مذهبی به نتایج وحشتناکی خواهد رسید و بروشنی درمی‌یابد  
که اولاً پایه‌گذاران تثلیث در جهان مسیحیت، خیانت بزرگی به پیامبر مقدس خود و

---

۱- آبانیدیدی که خدا چگونه مثالی زد؟ سخن پاک رابه درخت پاک (و سالمی) همانند کرد  
که ریشه‌اش (در زمین) استوار است و شاخ آن در آسمان رفته، میوه‌اش را دائماً به فرمان  
خدای خود می‌آورد و خدا برای مردم مثلها می‌زند شاید (حقایق) را بیاد آورند. و مثل سخن  
ناپاک همچون درخت ناپاک (و فاسدی) است که از روی زمین برکنده شد (نه ثمره مفیدی  
می‌آورد و) نه همواره برقرار می‌ماند.

آیین او نموده‌اند و ثانیاً پیروان یکتاپرست و حقیقی مسیح (ع) را بر سرپندار شرک آلود و موهومی، بسیار آورده‌اند و با اینکار عالم انسانی را سخت جریحه‌دار ساخته‌اند!

ما می‌کوشیم در این فصل از زیانهای مزبور پرده‌برگیریم و ویرانگریهای تثلیث را در تاریخ کلیسا خاطرنشان سازیم و البته در بیان مقصود، از رعایت اختصار خودداری نمی‌کنیم.

### تثلیث و آراء خرافی!

اینموضوع روشن است که افراد با شعور هرگز نمی‌توانند انسانی را که روزی زاده شده و روز دیگر مُرده است، مبداء ازلی و مرجع ابدی هستی شمارند و با آگاهی از ضعف‌ها و نیازهای بشری (همچون گرسنگی و تشنگی و ترس و غفلت و درد و اضطراب...) در او، وی را خدای بی‌نیاز و دگرگون‌ناشدنی بدانند و اگر روزی تحت‌تأثیر پاره‌ای از امور بخواهند این عقیده باور نکردنی را با یکی از پسران آدم تطبیق کنند، ناچار به «فلسفه‌بافی!» روی می‌آورند و رأی خود را بدستاویز اندیشه‌های ساختگی «توحیه» می‌کنند. بنابراین باید انتظار داشت که در جهان مسیحیت، فلسفه‌ای برای موجه نشان دادن تثلیث و الوهیت مسیح پدید آمده باشد هرچند فلسفه مزبور بنظر اهل تحقیق از صحت و استحکام برخوردار نباشد که البته آراء خرافی و نامعقول، جز بکمک مغالطه‌های فکری یا افسانه‌های موهوم (اساطیر) توجیه نمی‌شوند!

فلسفه‌ای که ضمن آثار و مقالات مسیحیان در پیرامون تثلیث ملاحظه می‌شود بطور خلاصه اینستکه:

«انسان نخستین (آدم) بعلت خوردن از شجره ممنوعه، به گناه آلوده شد و این گناهکای از آدم به فرزندان وی انتقال یافت و در میان آنها موروثی گردید یعنی همگی بطور فطری مجرم شدند! خالق عالم که می‌خواست فرزندان آدم از گناه و نتایج زیانبار آن نجات یابند ملاحظه کرد که آنها نمی‌توانند از راه عمل به قوانین شریعت رهایی پیداکنند، از ابترو تصمیم گرفت که دست به فداکاری زند! برای اینکار، اقنومی از وجود خود (یا پسر یگانه خویش) را بصورت انسانی که از مریم مقدس زاده شد، بجهان فرستاد تا در راه رستگاری انسانها به رنج و سختی افتد و مورد اهانت قرار گیرد و بالأخره به دار آویخته شود تا هرکس بدو ایمان آورد، آموزش و نجات یابد! و عیسی مسیح همان اقنوم الهی است که بجهان ما آمد و

بکمک اقنومی دیگر بنام روح القدس، انسانها را رهبری نمود و سرانجام بدست دشمنان مصلوب و مقتول گردید و سپس زنده شد و به دست راست خدا نشست.»<sup>۱</sup>

این فلسفه خرافانی و شگفت‌انگیز که از جنبه‌های گوناگون قابل نقد و ایراد است، از روزگاران کهن در آثار مسیحیان دیده می‌شود ولی سرچشمه آن — چنانکه خواهد آمد — انجیل مسیح و تعالیم او نیست بلکه اساطیر و پندارهایی است که در قدیم میان اقوام بت‌پرست شایع بوده و متأسفانه عالم مسیحیت را بطور گسترده‌ای تحت تأثیر قرار داده است.

اهالی سوریه که به زادگاه مسیح یعنی فلسطین، نزدیک بودند، خدای موهومی بنام «نموز» را می‌پرستیدند که بگمان آنها از زنی باکره تولّد یافته بود. نموز بنابر اساطیری سوریه، در راه نجات انسانها فداکاری نمود تا آنجا که بدار آویخته شد. مردم سوریه در هر سال، روز ویژه‌ای را برای یادآوری از منجی خود به سوگواری می‌گذراندند و مجسمه‌ای از او ساخته آنرا بر بستری می‌نهادند و در پیرامونش گرد می‌آمدند و گریه می‌کردند.<sup>۲</sup>

در آتن، نزدیک پانصد سال پیش از میلاد مسیح، شاعری بنام اسپیوس، داستان غم‌انگیزی را به نظم کشیده بود. این داستان، زندگی خدای فداکاری بنام گراسیوس را بازگو می‌کرد که بخاطر نجات انسانها، دردها و رنجهای بسیار کشید و تازیانه خورد و سرانجام بدار آویخته شد.<sup>۳</sup>

در هند قدیم، داستان تولّد و فداکاری و مرگ کرشنا، قرن‌ها پیش از ظهور مسیح، بر سر زبانها بود و با قصه‌ای که مسیحیان از عیسی<sup>۱</sup> حکایت می‌کنند شباهت بسیار داشت.

ماکس مولر M. Muller خاورشناس شهیر آلمانی در کتاب: «تاریخ زبان سانسکریت» می‌نویسد بوداییان عقیده دارند که بودا گفته است: «همه گناهانی را که در دنیا رخ میدهد بگردن من گذارید تا جهان رستگار گردد»<sup>۱</sup> و این سخن، فلسفه فداء و نجات را در مسیحیت یادآوری می‌کند.

۲ و ۳ — به کتاب: «عقائد الوثنية في الديانة النصرانية» فصل دوم، چاپ بیروت نگاه کنید.

۴ — به کتاب: «History of ancient's sanskrit literature»

صفحه ۸۰ نگاه کنید.

در روزگاران گذشته، در میان دیگر اقوام بت پرست نیز نظایر این عقاید موهوم، بفروانی یافت می شد و متأسفانه پندارهای مزبور نظر برخی از مسیحیان قدیم — و در رأس آنها پولس — را بخود جلب کرد و برایشان اثر نهاد بطوریکه تقریباً شبیه همان تخیلات را درباره عیسی<sup>۵</sup> (ع) بمیان آوردند. پولس به سرزمینهایی که افسانه های مزبور در آنجا رواج داشت — مانند یونان و سوریه (دمشق) و دیگر نواحی — سفر کرد و در عقاید و اساطیر اقوام غیر یهودی، کنجکاوئی نمود و نتوانست از تأثیر آنها بکلی برکنار ماند و بقول خودش: «به یونانیان و بربریان و حکماء و جهلاء نیز مدیون»<sup>۶</sup> بود! از اینرو در آثارش می بینیم که بی پروا «شریعت» را نفی می کند و بجای آن، ایمان به «فدا شدن مسیح» را می نهد و نجات را تنها در سایه این عقیده، ممکن می شمرد و با آنکه دیگر حواریون (بویژه بطرس و یعقوب) با روی برتافتن از احکام شریعت مخالف بودند، به سخنان ایشان اعتنائی نمی کند و در نامه های خود می نویسد: «هیچکس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی شود»<sup>۷</sup>! و باز می نویسد: «چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد (گشت) تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدا کند»<sup>۸</sup>!

پولس، بدار آویخته شدن مسیح را بدینصورت تفسیر کرد که عیسی<sup>۹</sup>، از آنرو مصلوب شد تا «لغت شریعت» را بپذیرد و از پیروانش بردارد! همانگونه که می نویسد: «مسیح ما را از لغت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لغت شد چنانکه مکبوب است: ملعونست هر که بر دار آویخته شود»<sup>۱۰</sup>!! پولس به گناهکار بودن همه انسانها — بسبب گناه آدم — نیز اعتقاد داشت و ظاهراً این رأی را از عقاید گنوسیانی Gnostics و تلفیق آنها با داستان آدم در تورات گرفته بود. و از اینرو در نامه خود می نویسد: «چنانکه در آدم، همه می میرند در مسیح، نیز همه زنده خواهند گشت»<sup>۱۱</sup>! یعنی با گناه آدم، همه فرزندان او گناهکار می شوند و با ایمان به مسیح همگی می توانند پاک و رستگار گردند. باری بعزت شهرت و اهمیتی که پولس در میان مسیحیان پیدا

۵- رساله پولس به رومیان، باب ۱، شماره ۱۴.

۶- رساله پولس به غلاطیان، باب ۳، شماره ۱۱.

۷- رساله پولس به غلاطیان، باب ۴، شماره ۴ و ۵.

۸- رساله پولس به غلاطیان، باب ۳، شماره ۱۳ و ۱۴.

۹- رساله اول پولس به قرنتیان، باب ۱۵، شماره ۲۲.

کرد ذهن بسیاری از راهبان و کشیشان مسیحی را متوجه خود ساخت و در قرنهای پس از او، متفکرانی چون آگوستین، مجذوب وی شدند و فلسفه «الوهیت مسیح» و «فداء» و «نجات» و «گناهکاری موروثی انسان» را از پولس بمیراث بردند. آگوستین با کمال صراحت، به تناقض گویی روی آورد تا از عقاید پولس مقدس! دفاع کند و اعلام داشت که: «خدای یگانه توانا، برای نجات آدمیان، صورت بنده‌ای را می‌پذیرد و کمال توانایی‌اش در ناتوانی کامل، متجلی می‌شود و تغییرناپذیری یگانه‌اش، در نابودی (گشته شدن) بدست این دنیا»!<sup>۱۰</sup>

فلسفه مسیحیت از دیدگاه آگوستین که او را «بزرگترین متفکر روحانی در مغرب زمین» می‌شناسند، در این افسانه خلاصه می‌شود که:

«آدم یعنی انسان اولیه، از آزادی اراده که بخش الهی بود برضد خدا استفاده کرد و نعام فرزندان خود را با خود به سقوط کشانید. مسیح فرستاده شد که انسان را به وضع اولیه خود برگرداند.»<sup>۱۱</sup>

و این ادعاء جز همان فلسفه پولسی! مقوله دیگری نیست.

پس از این دوران، «اعتقادنامه‌های مسیحی» یکی پس از دیگری، فلسفه مزبور را تصدیق کردند و آنرا از لوازم تثلیث و الوهیت مسیح شمردند و هنوز هم مسیحیان به این اسطوره باور نکردنی پایبندند و گذشته از کاتولیکها، پروتستانهای روشنفکر! نیز از آن دفاع می‌کنند چنانچه دکتر فندر در کتاب «میزان الحق» و نیز در «سنجش حقیقت» چند فصل از کتابش را به تشریح این پندار نادرست اختصاص داده است با آنکه کمترین نوری از حقیقت در آن دیده نمی‌شود و از جهات گوناگون قابل ایراد است.

در اینجا پاره‌ای از اغلاط فلسفه مذکور را می‌آوریم و وجدان پاک مسیحیان منصف را به داوری می‌طلبیم:

### گناه موروثی!

اولاً نافرمانی آدم از امر الهی — بنابراینچه در کتاب مقدس آمده است —

۱۰- آگوستین، اثرباسپرس، ترجمه لطفی، صفحه ۶۰ و ۶۱.

۱۱- راهنمای الهیات پروتستان، اثر ویلیام هوردن، ترجمه میکائیلیان، صفحه ۲۱.

گناهی شخصی و خصوصی بوده و ربطی به فرزندان و نسل وی ندارد و کمترین دلیل عقلی و علمی در دست نیست که اگر مثلاً پدری در امانتداری خود خیانت ورزد، تمام نسل او نیز خائن شوند و خیانت پدر را به میراث برند! نافرمانی آدم مانند رنگ پوست بدنش نبود که به فرزندان وی منتقل گردد. بلکه امری ارادی و اختیاری بشمار می‌آمد و با خودش رابطه داشت. چه بسیار فرزندانی که بلحاظ اخلاق و اعمال با پدران خویش تفاوت دارند بلکه بمبارزه با رفتار پدر برخاسته‌اند! بنابراین، عقیده به «گناه موروثی و فطری» پنداری ناصواب و غیرعلمی است و نسبت دادن آن به خدای سبحان، افتراء بمقام اقدس الهی بشمار می‌رود و سزاوار دینان پروردگار عادل و حکیم نیست. علاوه براین، در تورات و انجیل نیز کوچکترین اشاره‌ای به گناه طبیعی و موروثی آدمیان نرفته است. آری این تهمت در آثار پولس دیده می‌شود اما در سخنان مسیح عقیده‌ای برخلاف رأی مزبور را ملاحظه می‌کنیم! در انجیلها گزارش شده است که عیسی علیه السلام کودکان را پاک و ملکوتی می‌شمرد و به حواریون خود می‌فرمود شما تا هنگامی که مانند کودکان (بی‌آلایش و فروتن) نشوید به ملکوت خدا راه نخواهید یافت و روشن است که اگر هر کودک بی‌طور ارثی آلوده و گناهکار بود، سخن مسیح (ع) درست در نمی‌آمد و تعالیم او باطل می‌شد! مثی و مرقس و لوقا در اناجیل خود آورده‌اند که:

«در آن وقت شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: چه کسی در پادشاهی آسمانی از همه بزرگتر است؟ عیسی کودکانی را صدا کرد و از او خواست در برابر آنان بایستد و سپس به آنان گفت: در حقیقت به شما می‌گویم که اگر شما عوض نشوید و مانند کودکان نگردید هرگز به پادشاهی آسمان وارد نخواهید شد. در پادشاهی آسمانی، آن کسی از همه بزرگتر است که خود را فروتن سازد و مانند این کودک بشود.»<sup>۱۱</sup>

باز در انجیلها می‌خوانیم که:

«اطفال را نیز نزد وی (مسیح) آوردند تا دست بر ایشان گذارد اما شاگردانش چون دیدند، ایشانرا نهیب دادند ولی عیسی ایشان را خوانده گفت: بچه‌ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را معانعت نکنید زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است. هر آینه بشما می‌گویم

۱۲- مثی، باب ۱۸، شماره ۱ تا ۵ (ضمناً به مرقس، باب ۹ شماره ۳۲ تا ۳۷ و لوقا، باب ۹، شماره ۴۶ تا ۴۸ نیز بنگرید).

هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگرده»<sup>۱۳</sup>.

در اینجا چنانکه ملاحظه می شود عیسی علیه السلام به سرشت پاک و فروتن کودک نظر دارد نه به عقیده کودک که در باره تلیث و فداء! و به حواریون (که بگمان مسیحیان، تلیث را باور داشتند!) دستور می دهد که «عوض شوند و مانند کودک فروتن گردند» تا در ملکوت الهی راه یابند. بنابراین مسیح (ع) انسانها را بطور فطری، گناه آلود و خائن نمی شمرد و جرم آدم را به عموم فرزندان نسبت نمی داد. ما مسلمانان نیز عقیده داریم که اگر پدری به اراده و اختیار خود، بکاری ناپسند دست زند، هیچ داور خردمندی فرزند وی را محکوم نمی شمارد تا چه رسد به خدایی که آفریننده خردها و بنیانگذار عدل و انصاف است و ادعا می کنیم کسانی که چنین حکمی را بخدا نسبت می دهند، از سر نادانی، خدای سبحان را به بی عدالتی متصف می سازند و قدوسیّت او را نادیده می گیرند قَسْبِحَانَ الله وَ تَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ<sup>۱۴</sup>.

در اینجا اقمیت تعلیم قرآن مجید معلوم می شود که می فرماید: لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلَاٌ هُوَ جَارٌ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئاً (لقمان: ۳۲) یعنی «هیچ پدری کفر فرزندش را بعهده نگیرد و هیچ فرزندی کفر پدرش را هرگز عهده دار نشود» و همچنین می فرماید: لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (فاطر: ۱۸) یعنی: «هیچ باربرداری، بار گناه دیگری را نمی کشد!» از این گذشته قرآن کریم اعلام می دارد که آدم (ع) از نافرمانی خود بدرگاه خدا توبه کرد و خدای مهربان نیز خطای او را ببخشد. بنابراین اساساً جایی برای انتقال گناه آدم به فرزندانش باقی نمی ماند! فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ<sup>۱۵</sup> (البقرة: ۳۷).

### نفی شریعت!

ثانیاً موضوع «شریعت زدایی» که در فلسفه مسیحیت آمده بهیچوجه قابل دفاع نیست. اگر گمان کنیم که: خالق گیتی، چون دید آدمیان نمی توانند از راه «عمل

۱۳- لوقا، باب ۱۸، شماره ۱۵ تا ۱۷ (ضمناً به متی، باب ۱۹، شماره ۱۳ تا ۱۵ و مرقس، باب ۱۰، شماره ۱۳ تا ۱۶ نیز نگاه کنید).

۱۴- خدا از آنچه وصف می کند پاک و برتر است.

۱۵- پس آدم سخنانی را از خدای خود فرا گرفت و خدا بدو بازگشت (توبه اش را پذیرفت) که همانا خدا توبه پذیر و مهربان است.



به احکام شریعت» رستگار شوند ناگزیر «ایمان به پسرش» را جانشین آن ساخت! دچار خطایی پس روشن شده‌ایم زیرا خود مسیح علیه السّلام شریعت‌زدایی را باطل شمرده و بنابر گزارش متی فرموده است:

«پس هرگاه کسی حتی کوچکترین احکام شریعت را بشکند و به دیگران چنین تعلیم دهد، در پادشاهی آسمانی، پست‌ترین فرد محسوب خواهد شد حال آنکه هرکس شریعت را رعایت کند و به دیگران چنین تعلیم دهد در پادشاهی آسمانی بزرگ خوانده خواهد شد»<sup>۱۹</sup>. آری این پولس بود که قید شریعت را از مسیحیان برداشت و آشکارا گفت: «اکنون از قید شریعت آزاد شده‌ایم»<sup>۱۷</sup>! اما مسیح علیه السّلام و حواریون چنین تعلیمی را نیاوردند. پولس می‌گوید: «هیچکس با اجرای مقررات شریعت در حضور خدا کاملاً نیک محسوب نمی‌شود بلکه فقط بر اثر ایمان به عیسی مسیح، نیک محسوب می‌گردد. ما خود نیز به مسیح عیسی ایمان آورده‌ایم تا بوسیله ایمان — و نه با اجرای شریعت — نیک شمرده شویم. نه فقط ما بلکه هیچ بشری از راه انجام احکام شریعت نمی‌تواند نیک محسوب شود»<sup>۱۸</sup>! در حالیکه یعقوب — برادر مسیح — گفته است: «انسان از اعمال، عادل شمرده می‌شود نه از ایمان تنها»<sup>۱۹</sup>! و باز می‌گوید: «ای برادران من! چه سود اگر کسی بگوید ایمان دارم و قتیکه عمل نداد؟»<sup>۲۰</sup>.

راستی اگر آدمی از عمل به شریعت در پیشگاه خدا رستگار نگردد، پس تکلیف پیامبران پیش از مسیح و پیروان آنها چه می‌شود؟ مگر نه اینکه ایشان علاوه بر ایمان بخدا، دستورات او را نیز اجراء کردند و از راه «ایمان و عمل» به رستگاری پیوستند؟ بنابراین، طرفداران پولس چه می‌گویند؟ آیا آنها عقیده دارند که خدای سبحان رأی خود را در مورد نجات بشر — که از امور اساسی در دعوت پیامبران شمرده می‌شود — تغییر داده و راه حلّ بهتری در اینباره کشف کرده است؟! در حقیقت این پندار نادرست بدین نتیجه می‌انجامد که پولسی‌ها مبداء هستی و بخشنده همه کمالات

۱۶- متی، باب ۵، شماره ۱۹.

۱۷- نامه پولس به رومیان، باب ۷، شماره ۶.

۱۸- نامه پولس به غلاطیان، باب ۲، شماره ۱۶.

۱۹- رساله یعقوب، باب ۲، شماره ۲۴.

۲۰- رساله یعقوب، باب ۲، شماره ۱۴.

را موجودی ناقص فرض می کنند و او را همچون پدیده های گیتی «قابل تکامل» می انگارند و پیدا است که این گمان، به «خدانشناسی» می پیوندد؟

تعلیم پولس موجب شد که ارزش و اهمیت عمل — در میان مسیحیان — روبه کاهش نهد و روشن است هنگامیکه عمل، اعتبار خود را از دست دهد، بی بندوباری و لابلایگری جای آنرا می گیرد و کار به فساد کشیده می شود. بنابراین، پولس را تا اندازه ای باید مسؤول فساد دانست که در جهان مسیحیت رواج دارد و این مسؤولیت بویژه برای یک رهبر مذهبی، مسؤولیتی بس گران است!

گواه روشن بر تنزل عمل در مسیحیت آنستکه نگرانی مهم ارباب کلیسا در قرون وسطی آن بود که چرا دسته ای از آئین کاتولیک روی برتافته اند و به مذهب پروتستان گرویده اند! و یا رأی و نظری را — برخلاف استنباط ایشان — از کتاب مقدس، دریافته اند! و بجرم اینکار، افراد بسیاری را شکنجه داده و از میان برداشتند. اما اعمال ضد اخلاقی و ناپسند مردم، نگرانی زیادی در کشیشان پدید نمی آورد زیرا انواع فسق و فجور را از طریق مراسم اعتراف به گناه و جرم بخشی و بهشت فروشی می توانستند جبران کنند! از اینرو در دوران سلطه و قدرت علمای مسیحی «گالیله ها» به محاکمه کشیده می شدند ولی «دون ژون ها» به شبگردی و عیاشی سرگرم بودند! و این روش، از اندیشه های پولس تأثیر می پذیرفت که در ترازوی عدالت، تنها کفّه ایمان به مسیح را سنگین و معتبر می دانست و کفّه عمل به احکام شریعت را سبک و بی اهمیت می شمرد.

هم اکنون نیز بی بندوباریها و تجاوزات عملی و فساد اخلاقی که در میان مسیحیان ملاحظه می شود بی رابطه با فلسفه پولسی نیست چرا که بسیاری از این تباهکاران، به عیسی مسیح (ع) بعنوان پسر حقیقی خدا! «ایمان» دارند و بدو اظهار «محبت» می نمایند! و هرچند در مرحله عمل بدستورات مسیح پایبند نیستند ولی امیدوارند که با اعتراف به گناه در پیشگاه نمایندگان او (یعنی کشیشان) آمرزیده شوند و از اینراه، وجدان دینی خود را آسوده می سازند و با اعتماد به گناه بخشی، برای تجدید بزهکاری آماده می شوند!

پس، اگر مسیحیان خردمند بخواهند آئین خود را از آلودگی و انحراف بپیرایند، لازمست «پولس زدایی» را بجا نشینی «شریعت زدایی» برگزینند و سخنان

موتّق مسیح را بجای تعالیم ناصواب پولس بکار گیرند و توحید خالص را در جای تثلیث موهوم نشانند.

### فداء و آمرزش

ثالثاً این افسانه خرافی که: «خدای جهان اقنومی از وجود خود را بصورت انسانی از شکم مریم برآورد تا بدار آویخته گردد و هرکس بدو ایمان آورد آمرزیده شود»! حقّاً که اندیشه‌ای کودکانه بشمار می‌آید و مایه شرمندگی عقل آدمی است که گروه بسیاری از انسانهای متمدّن — صرفاً بدلیل تقلید از اسلاف خود — این افسانه زشت را باور کرده‌اند و از آن دفاع می‌نمایند!

آیا مبدء بی‌کران هستی که همه‌چیز را در اختیار دارد و بر هرکاری توانا است نمی‌توانست جز از راه بدار آویخته شدن، گناه بندگان را بیامرزد؟ آیا خدای جهانیان با همه لطف و رحمتش، پیش از میلاد مسیح هیچگاه بندگان گناه کارش را نمی‌آمرزید؟! آیا دگرگون شدن ذات پایدار و ازلی، بصورت یک انسان نیازمند و مُردنی! اساساً ممکن است؟ آیا ایمان به چنین افسانه‌ای، بجای تعظیم خدای متعال، اهانت به مقام‌اعلای او شمرده نمی‌شود؟ آیا قبول این رأی موهوم، بجای رستگاری و سعادت، مایه دوری از معرفت و عنایت حق نیست؟ تردید نداریم که علمای مسیحی اگر تا صبح قیامت هم اندیشه کنند، پاسخی روشن و منطقی که وجدان و خرد را راضی کند به این پرسشها نتوانند داد مگر آنکه لوح خاطر و دفتر دل را از پندار تثلیث بشویند و روی به توحید خدا آورند!

بی‌مناسبت نیست که یکی از تازه‌ترین! پاسخهای مسیحیان را که نویسنده «خدای متعلّی» آورده در اینجا گزارش کنیم تا معلوم شود که قوت این برهانهای قاطع! و جوابهای منطقی تا چه حدّ است؟! نویسنده مزبور در رساله خود می‌نویسد:

«می‌باید خدا خود را در انسانی نجسم نماید تا با انسان تماس نزدیک گیرد و در حقیقت نمونه زندگی مقدّس و پاکی گردد که او از بنی نوع بشر می‌خواهد. شاید این مطلب برای بسیاری از مردم ثقیل و غیرقابل هضم باشد ولی اگر مادری از طبقه فوقانی آپارتمان خود ملاحظه می‌کند که فرزندش در حوض افتاده احتیاج مبرمی به او دارد، چه عکس‌العملی نشان میدهد؟ آیا کلفت یا نوکر خانه و یا دوستان و نزدیکان را برای نجات دل‌بندش می‌طلبند و خود آزادانه بر صندلی لم‌میدهد؟ مگر نه اینستکه خود به بهای جان، برای نجات فرزندش

می‌کوشد؟... اگر مادری خویشن را برای نجات فرزند خود می‌دهد و خود را به قعر آب می‌اندازد و یا شاه عباس کبیر با همه عظمت و جلال و جبروت خود بجهت همدردی و کمک به مردمی، کاخ سلطنتی را ترک گوید و با البسه فقرا با رعایا و مردم عادی تماس نزدیک حاصل نماید - که مسلماً این عملی اونه‌تنها بزرگواری و اہمیت و عظمت او را نمی‌کاهد بلکه صد چندان می‌افزاید - چرا خدائی که محبتش عمیق و عالی و والا است و منبع و منشأ جمیع محبت‌های بی‌غل و غش است، خود را ندهد و خود را بجهان نیندازد؟»<sup>۲۱</sup>

در این سخنان، اغلاط روشنی وجود دارد که در نیافتن آنها از سوی یک متفکر آزاد بعید بنظر می‌رسد جز آنکه تقلید از رؤسای متعصب و عادت به عقائد نزدیکان، ذهن‌ها را چنان تسخیر می‌کند که گاهی از درک روشن‌ترین مغالطه‌ها باز می‌مانند!

نویسنده مزبور در آغاز سخن می‌گوید: «می‌باید خدا خود را در انسان تجسم نماید تا با انسان، تماس نزدیک گیرد و در حقیقت نمونه زندگی مقدس و پاکی گردد که او از بنی نوع بشر می‌خواهد!»! شگفتا که این کشیش پروتستان هیچ اندیشه نکرده که سرمشق و نمونه زندگی آدمی، لازمست که از نوع خود او (یعنی انسان) باشد نه ذات نامحدودی که بلحاظ علم و قدرت و حلم و رحمت و غناء و دیگر صفات، با آدمی قابل مقایسه نیست که اگر بفرض محال، چنین ذات بی‌کرانی بصورت انسانی مجسم شود و اعمال شگفت‌آوری از خود نشان دهد و از مردم کوی و برزن بخواهد که همانند وی عمل کنند، این فرمان بدان میماند که خلبان هواپیمایی دستور دهد تا مردم پیاده، در پی او بشتابند و با همان سرعتی که وی در پیش گرفته، راهی را که او می‌سپرد، بپیمایند! و البته چنین حکمی، تکلیف فوق طاقت و تحمیل بیش از قدرت شمرده می‌شود و هرگز سزاوار خدای دادگر نیست که وظیفه‌ای بدینسان برای بندگانش مقرر دارد و از همینرو است که خدایتعالی به اذعان مسیحیان، پیش از ظهور عیسی (ع) پیامبرانی از نوع بشر بسوی آنها فرستاد تا راهنمای زندگی و نمونه اخلاقی برای آنان باشند و اگر لازم بود که خدای سبحان خود بمیان آدمیان آمده و هدایت آنانرا بمعده گیرد، از روزگار آدم تا عصر مسیح تأخیر روانمی‌داشت!

قرآن مجید در چهارده قرن پیش، بشریت را بدین حقیقت رهنمایی کرده

که پیام آور و سرمشق زندگی انسان، لازمست انسانی برگزیده و برتر باشد نه فرشته ای آسمانی (و نه خدای زمین و آسمان!) و در اینباره می فرماید:

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَتَ اللَّهُ بُشْرًا رَسُولًا؟ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ قَلِيلٌ مِّنْكُمْ مَّا نَزَّلْنَا عَلَيْهِنَّ لَكُوفًا مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا. (الإسراء: ۹۴ و ۹۵).

یعنی: «هیچ چیز این مردم را از ایمان آوردن باز نداشت — آنگاه که هدایت بسویشان آمد — مگر اینکه گفتند: آیا خدا، بشری را به رسالت فرستاده است؟! بگو اگر در روی زمین فرشتگانی بقصد سکونت، راه می رفتند در آنصورت فرشته ای از آسمان، به رسالت بر آنان فرو می فرستادیم (ولی اینک که افراد بشر در زمین بسر می برند چه لزوم و مناسبتی در اینکار است؟)».

اما آن تشبیه کودکانه! که اگر مادری فرزند خویش را در آب غوطه ور بیند، خود را برای نجات فرزند بمیان آب خواهد افکند، پس: «چرا خدایی که محبتش عمیق و عالی و والا است و منبع و منشأ جمیع محبت های بی غل و غش است، خود را ندهد و خود را به جهان نیندازد؟» بیش از پیش مایه شگفتی می شود! گویی جناب کشیش، قدرت نامحدود و اراده بیکران خدای متعال را بکلی فراموش کرده که وی را با مادری مضطرب و بیچاره قیاس می نماید! و اگر بجای این مادر ناتوان، مادر قدرتمندی را به تمثیل آورده بود که چون فرزندش را در حال غرق شدن ببیند، همچون خداوند عالم بتواند با یک اراده، وی را از آب برآورد دیگر چه لزومی داشت که این مادر توانمند، خویشتن را در قعر آب سرنگون کند؟! آری لطف و رحمت الهی، در خلال نجات بندگان از گمراهیها و گرفتاریها ظاهر می شود، ولی نه در ضمن دگرگون شدن و آسیب دیدن خدا، که امری محال و ناشدنی است! و خدایتعالی نیز به کمترین عنایتی از عهده این مهم — یعنی نجات کسانی که درخور آنند — برمی آید و هیچ لزومی ندارد که بدان تمثیل موهوم دست آوریم! همچنین، اگر شاه عباس صفوی برای آگاهی از احوال مردم با لباس مبدل بمیان آنها می آمد، چه بسا به مأموران و گزارشگران خود، اعتماد کافی نداشت اما خدایی که از احوال درون و برون خلق کاملاً آگاه است و رحمتش همه چیز را فرا گرفته و لیاقت هر کس را برای لطف و هدایت بخوبی میداند، دیگر چه لزومی دارد که در صورت آدمیان ظاهر شود تا بندگان او را بدار آورزند؟!

آوردن چنین تمثیلاتی نمایانگر آنستکه این قبیل علمای مسیحی بلحاظ معرفت الهی، هنوز در عصر کودکی بسر می‌برند و به «بلوغ معرفت» نائل نشده‌اند و گرنه، خدای سبحان را با «بی‌بی زبیده» و «شاه عباس» تشبیه نمی‌کردند!

عجب آنکه نویسنده، نام رساله خویش را «خدای متجلی» نهاده و ادعا می‌کند که مبدء هستی در همه مظاهر عالم تجلی نموده جز آنکه در مسیح، بکمال تجلی ظاهر شده است اما کمال تجلی را در «تجسم خدا» فرض می‌کند که مفهومی کاملاً مادی و شرک‌آمیز دارد! پیش از او، کشیش فئدر آلمانی نیز از یکسو در کتاب «سنجش حقیقت» می‌نویسد: «خداوند در عیسی مسیح کاملاً خود را متجلی ساخته است»<sup>۲۲</sup> و از سوی دیگر در همان کتاب می‌گوید: «آنکسی که در جنبه بشری خود بر روی صلیب مُرد، نه فقط انسان بلکه خدا هم بود.»<sup>۲۳</sup> و در کتاب «میزان الحق» نیز می‌نویسد: «الذی ماتَ عَلَى الصَّلِيبِ بِنَاسُوتِهِ كَانَ إِلَهًا تَامًا كَمَا كَانَ إِنْسَانًا تَامًا.»<sup>۲۴</sup> که همان مفهوم را تکرار کرده است. این مبلغان مسیحی، تفاوت میان «تجلی» و «تجسم» را درنیاخته‌اند و از اینرو متأسفانه به شرک و انسان‌پرستی گرفتار شده‌اند. آری، خدای متعال در همه چیز تجلی کرده ولی عین همه اشیاء و متحد با آنها نیست چنانکه عقل و هوش آدمی، در صنایع و مخترعات او تجلی نموده اما هیچگاه کسی ادعا نمی‌کند که تلفن و تلگراف و ماشین و هواپیما، عیناً همان عقل و هوش بشرند! ضمناً هر موجودی باندازه خودش خدا را نشان می‌دهد (یعنی براو دلالت می‌کند) نه باندازه خدا! (که بیرون از اندازه‌ها است) همانگونه که مسیح هم در حدّ خود نمایانگر خدا بود و از اینرو در انجیل یوحنا آمده که عیسی (ع) گفت: «پدر از من بزرگتر است»<sup>۲۵</sup> و در انجیل مرقس و لوقا می‌خوانیم که مسیح علیه السلام با حالتی اعتراض‌آمیز به کسی که او را «استاد نیکو» می‌خواند فرمود: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچکس جز خدا نیکو نیست»<sup>۲۶</sup>! بنابراین هیچ مسیحی مؤمنی نباید عیسی را «آینه سرایا

۲۲- سنجش حقیقت، صفحه ۹۶.

۲۳- سنجش حقیقت، صفحه ۱۳۳.

۲۴- میزان الحق، صفحه ۲۳۲.

۲۵- یوحنا، باب ۱۴، شماره ۲۸.

۲۶- مرقس، باب ۱۰، شماره ۱۸ و لوقا، باب ۱۸، شماره ۱۹.

نمای خدا» گمان کند و او را «تجلی گاه کامل الهی» پندارد تا چه رسد بآنکه بر «تجسم خدا در صورت مسیح»! قائل شود.

نویسندۀ «خدای متجلی» بدین بهانه دست آویخته که: چون لازمست آدمی، خدا را بخوبی بشناسد پس از آنرو خداوند بصورت عیسی مسیح درآمد که: «غیر از تجسم در انسان، راه دیگری برای شناسائی کامل و کافی خدا برای انسان وجود نداشت»<sup>۲۷</sup>!

این بهانه هم مانند سخنان گذشته، حقاً مایه تعجب می شود زیرا معرفت ما نسبت به ذات نامحدود و تغییرناپذیری که محیط بر کائنات است باید مطابق با واقع باشد یعنی او را همانگونه که هست بشناسیم و اگر آن ذات اقدس را چنان تصور کنیم که موجودات محدود و تغییرپذیر (همچون عیسی) را بنظر می آوریم. در حقیقت خدا را نشناخته ایم بلکه اوهام خود را بجای معرفت پروردگار نهاده ایم! شناسایی صحیح خدا در آنجا تجلی می کند که اعتراف کنیم: «ای خالق بی آغاز و بی انجام کائنات که مانند هیچیک از مخلوقات نیستی، گنه ذات اقدس تو بالا تر از آنستکه ما موجودات ناپایدار برآن احاطه و اشراف یابیم یا ذات بی نیاز و ثابت و بیکران تو را در موجودی نیازمند و متغیر و محدود، مجسم ببینیم!» و این معرفت، برخلاف وصفی است که مسیحیان از خدای سبحان می کنند و: **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ**<sup>۲۸</sup> (القافات: ۱۵۹)

پیامبر بزرگوار اسلام (ص) کمال ستایش خدا را در آن دیده که از ستایش کامل او اظهار عجز کند و در اینباره گفته است:

**اَللّٰهُمَّ... لَا اُخْصِيْ ثَنَاءً عَلَيْكَ، اَنْتَ كَمَا اَتَيْتَ عَلٰی نَفْسِكَ**<sup>۲۹</sup>!

یعنی: «خدایا... ثنای تو را نتوانم به شمار آورد، تو چنان سزاواری که خود بر خوشتن ثنا گفتی»!

اینست معرفت صحیح و متواضعانه خداوند! اما کسانی که کودکانه، خدای آسمانها و زمین را بصورت انسانی محدود و محتاج و مُردنی! می انگارند و او را

۲۷- خدای متجلی، صفحه ۲۴.

۲۸- خدا از آنچه وصف می کنند، منزّه است.

۲۹- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۲، چاپ بیروت (دارُ احیاء التّراث العربی).

بدست بندگانش بالای دار می‌برند! جز پندار خود، چیزی را نمی‌پرستند و از شناسایی حق، دور و مهجورند.

وایعاً اگر بفرض محال بپذیریم که خدای جهان‌آفرین، بصورت انسانی ستم‌دیده درآمده و به صلیب کشیده شده است! باز هم نمی‌توان قبول کرد که ایمان به این ماجرا، گناهان زشت و صفات ناپسند را در آدمی نابود می‌سازد و مایهٔ فلاح و رستگاری انسان می‌شود مگر آنکه دیانت را از نوع امور دنیوی و خیالات بی‌اثر بپنداریم! زیرا پاک شدن انسان از صفات رذیله و آفات اخلاقی، مرهون تربیت صحیح و مجاهدتهای پیگیر است و کمترین تناسبی با این دکترین افسانه‌آمیز ندارد. مسیح علیه‌السلام هم — بنا بگزارش متی<sup>۳۰</sup> — فرموده است: «بدانید که تا نیکی شما از نیکی مُلّایان یهود و فریسیان<sup>۳۱</sup> بیشتر نباشد به پادشاهی آسمانی وارد نخواهید شد.»<sup>۳۲</sup> بنابراین، فلسفهٔ فداء، وجه صحیح و معقولی ندارد و بقول قرآن کریم: «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را برنمی‌دارد و نصیب آدمی از رستگاری، جز در سایهٔ کوشش وی بدست نمی‌آید» «أَنْ لَا تَزِرْ وَزِرُهُ وِزْرَ أُخْرَىٰ. وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ» (التجم: ۳۸ و ۳۹).

پس آنچه پولس گفته است که: «همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا محرومند اما با فیض خدا همه بواسطت عیسی مسیح که آنان را آزاد می‌سازد، بطور رایگان نیک محسوب می‌شوند زیرا خدا مسیح را بعنوان وسیله‌ای برای آموزش گناهان — که با ایمان به خون او بدست می‌آید — در مقابل چشم همه قرار داده»<sup>۳۳</sup> آرزویی خام و فریبنده بیش نیست زیرا همانگونه که گفتیم دین خدا با حقایق آفرینش پیوند دارد و با احکام و همی و فرضی نمی‌سازد پس تا هنگامی که انسان خود را از راه اعمال صحیح (برطبق احکام شریعت) تربیت نکند و خویهای ناپسند را از خود نراند، ایمان به اینکه: پسر خدا بدست دژخیمان کشته شد! وی را نجات نمی‌دهد و به تعبیر مسیح علیه‌السلام: او را به ملکوت آسمانی وارد نمی‌کند. و همچنین آنچه پولس گفته است که: «مسیح ما را از لعنت شریعت فداء کرد چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه مکروب است: ملعون است هر که

۳۰ — فریسیان، یکی از فرقه‌های یهودند که با مسیح (ع) معاصر بودند.

۳۱ — متی، باب ۵، شماره ۲۰.

۳۲ — نامهٔ پولس به رومیان، باب ۳، شماره ۲۳ و ۲۴ و ۲۵.



بردار آویخته شود!! (نامه پولس به غلاطیان، باب ۳، شماره ۱۳) این سخن مغالطه‌ای بیش نیست زیرا نزد خردمندان واضحست که هر بیگناهی چون بدار آویخته شود، البته ملعون نخواهد شد تا چه رسد بآنکه با ملعون شدنش فدای دیگران گشته و ملعون بودن ایشانرا بازخیرد کند! و پولس، سخن تورات را در این زمینه تحریف نموده است زیرا در تورات (سفر تثئیه، باب ۲۱، شماره ۲۲ و ۲۳) می‌نویسد: «و اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است کرده باشد و گشته شود و او را بدار کشیده باشی، بدنش در شب بدار نماند. او را البته در همان روز دفن کن زیرا آنکه بدار آویخته شود ملعون خدا است.» همانگونه که ملاحظه می‌شود حکم کلی تورات، مربوط به گناهکارانی است که درخور مرگ اند نه مسیح پاک و بیگناه! و پولس به طمع آمرزش!! مسیح علیه‌السلام را سزاوار لعن الهی شمرده و به زشت‌ترین سفسطه‌ها توکل جسته است. حقیقت آنستکه پولس خواسته از راهی بسیار ساده و دری بس گشاده، همه را گذر دهد و (بگمان خود) به ملکوت هدایت کند! اما مسیح علیه‌السلام که حقیقت انسان و ناهنجاریهای روح او و راه سعادت وی را بهتر از امثال پولس می‌شناخته به نقل متی و لوقا فرموده است: «از درنگ وارد شوید زیرا دری که بزرگ و راهی که وسیع است به هلاکت منتهی می‌شود و کسانی که اینراه را می‌پیمایند بسازند. اما دری که به حیات منتهی می‌شود، تنگ و راهش دشوار است و یابندگان آن هم کم هستند.»<sup>۳۳</sup>

آری، بقول قرآن کریم آدمی نمی‌خواهد از گردنه (الْعَقَبَة) عبور کند<sup>۳۴</sup> و به رستگاری نائل آید. او می‌خواهد از هامون (زمین هموار) بگذرد و به سعادت پیوندد و از اینرو نیکبختی را، نه در پرتو ایمان و مجاهدات اخلاقی، بلکه در سایه ارادت به بزرگان، می‌جوید! ولی فلاح انسان — چه بخواهد و چه نخواهد — در خلال تلاش روحی و مبارزات عملی، تقدیر شده است.

### تثلیث، و شکنجه و کشتار!

از خرافات وابسته به تثلیث و الوهیت مسیح که بگذریم، به رویدادهای بس

۳۳- متی، باب ۷، شماره ۱۳ و ۱۴ و لوقا، باب ۱۳، شماره ۲۴.

۳۴- به قرآن کریم، سورة البلد، از آیه ۱۱ تا ۱۸ نگاه کنید.

غم‌انگیزی در تاریخ مسیحیت می‌رسیم و ملاحظه می‌کنیم که روحانیون عیسوی در راه تثبیت این آراء خرافی، چه دانشمندان پاکدلی را به قتل رساندند، و چه نفوس بیگناهی را به زیر شکنجه‌های سخت افکندند، و چه کتابهای علمی و سودمندی را دستخوش آتش ساختند، و چه اموالی را بناحق تصرف نموده از اینراه (شرافتمندانه!) بر ثروت کلیسا افزودند.

شرح جنایات مزبور بیش از آنستکه در خلال یک فصل از کتاب ما بگنجد، اینکار به نوشتن کتابی مستقل و مبسوط نیاز دارد و دانشمندان مسیحی، خود در اینباره بنگارش کتابهای متعددی دست زده‌اند و از «محکمه‌های تفتیش عقاید Inquisition» و فجایع آنها به تفصیل یاد کرده‌اند و ما در اینجا بذکر گوشه‌ای از آن بیدادگرها بسنده می‌کنیم تا خوانندگان منصف مسیحی بیاد آورند که افسانه بی‌بنیاد تثلیث، چه اندازه برای بشریت گران تمام شده و چه آزارهای مهیبی به جامعه انسانی رسانده است؟!۳۵

از سال ۳۲۵ میلادی که روحانیان متعصب مسیحی در شورای نیکیه (Nicaea) رأی آریوس — کشیش یکتاپرست اسکندری — را محکوم کردند، سختگیری نسبت به روشنفکران و موخدان مسیحی آغاز شد و به پشتیبانی گُشتائین — امپراتور روم — کوشیدند تا «اعتقادنامه شورای نیکیه» را بر مردم تحمیل کنند. در اعتقادنامه مزبور چنین آمده است که:

«ما ایمان داریم به خدای پدر و خداوند عیسی مسیح پسر خدا، مولود از پدر یگانه که مولود از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی که مولود است نه مخلوق. از یک ذات (است) با پدر، بوسیله او همه چیز وجود یافت آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است. و او بخاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرده و مجسم شده انسان گردید و زحمت کشید و روز سوم برخاست و به آسمان صعود کرد...»۳۶!

این اعتقادنامه خرافی و شرک‌آمیز، ملاک تشخیص پاکدینان مسیحی از بدعتگذاران و روافض شد!! و به استاد آن، در طول تاریخ هزاران تن را شکنجه دادند و مقتول ساختند. با پیشروی زمان، سختگیریهای کشیشان روبروئی نهاد تا

۳۵- تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، اثر: و. م. میلر، از انتشارات کلیسای انجیلی تهران، صفحه ۲۴۴.

در قرون وسطی<sup>۱</sup> به اوج و نهایت شدت خود رسید و بعنوان نمونه: اُسقف سواسون در سال ۱۱۱۴ میلادی گروهی از بدعتگذاران! را زندانی ساخت و مسیحیان مخلص! آنها را کشان کشان به پای تل های هیزم بردند و زنده در آتش افکندند!<sup>۳۶</sup>

فردریک دوم در خلال سالهای ۳۹-۱۲۲۰ قوانینی وضع کرد که بموجب آن، هرکس به جرم «بدعتگذاری» از جانب کلیسا محکوم می شد، او را به حکومت تحویل می دادند تا در آتش بسوزاند!<sup>۳۷</sup> در سال ۱۱۸۳ فیلیپ کنت فلاندر، بدستکاری اسقف اعظم «رنس» جمع کثیری از روحانیون و روستاییان و دوشیزگان و زنان شوهردار و بیوگان... را زنده زنده در آتش سوزاند و اموال آنها را ضبط کرد.<sup>۳۸</sup> در سال ۱۲۱۵ پاپ اینوسان سوم به کلیه حکام تکلیف کرد تا رسماً سوگند یاد نمایند که کلیه «رافضیان» را که کلیسا محکوم ساخته، معدوم نمایند وگرنه خود به جرم الحاد محکوم خواهند شد.<sup>۳۹</sup>

اینوسان چهارم (پاپ بزرگ!) در فرمان پانزدهم ماه مه سال ۱۲۵۲ تصریح نمود که بکار بردن «شکنجه» بمنظور قلع و قمع کردن بدعتگذاران، مجاز است! پس از وی، الکساندر چهارم (در سی ام نوامبر ۱۲۵۹) و پاپ کلمان پنجم، نیز رأی او را تأیید نمودند.<sup>۴۰</sup>

پاپ اینوسان سوم، دخالت و کیلان را در دفاع از متهمان، ممنوع اعلام کرد و در گردهمایی والنسیا در سال ۱۲۴۸ نیز رأی وی تأیید شد!<sup>۴۱</sup> شگفت آور آنکه مفتش های انگلیزیسیون، حتی تعدادی از مُردگان! را نیز محاکمه نمودند و سپس نعش آنها را در زنبیل ها نهاده در شهر گرداندند و سپس همه را به آتش کشیدند!<sup>۴۲</sup>

در برخی از مناطق هردهسته از کشیشان، زندان و پلیس و شکنجه گاهی ویژه داشتند و خودمختار بودند! دون فرانسیسکو، د. تولدو، نایب السلطنه پرو در سالهای ۱۵۸۱-۱۵۶۹ این ماجرا را به فیلیپ دوم چنین گزارش کرده است:

از ۳۶ تا ۳۹- مقلعه ای برصیر تفگر در قرون وسطی، تألیف محمدرضا فشاهی، صفحه ۹۵ تا ۹۷.  
۴۰- دیباچه ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و امریکا، اثر: گئی تستاوژان نستا، ترجمه دکتر غلامرضا افشار نادری صفحه ۵۲.

۴۱- دیباچه ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و امریکا، صفحه ۵۰.

۴۲- دیباچه ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و امریکا، صفحه ۳۳.

«اما دربارهٔ حکومت روحانی این قلمرو، از بدو ورودم متوجه شدم که کشیها و اسقفها و جامعهٔ روحانیت و صاحب‌منصبان مذهبی از هر طبقه، حاکم بلامنازع و مطلق‌العنان تمام مسائل عقیدتی می‌باشند و در امور جاری جز خود هیچ مقامی را قبول ندارند و این برای اعلیحضرت گران تمام شده است زیرا کشیهای شما تعداد زیادی از مبلغان مذهبی را به هند غربی می‌آورند اما بسیاری از کشیشان و مبلغان مذهبی و صاحب‌منصبان کلیسا که ظاهراً برای موعظه و تبلیغ بومیان به اینجا آمده‌اند، در حقیقت برای برگردن کیسهٔ خود از غارت بومیان و مکیدن خون آنها این مسؤولیت را قبول کرده‌اند تا ثروتمند به موطن خود بازگردند. هریک از ایشان برای خود زندان و پلیس و شکنجه‌گاهی دارد که در سابهٔ آنها هر مخالفی را مطابق میل و سلیقهٔ شخصی مجازات می‌کند.»<sup>۱۳</sup>

ویل دورانت در «تاریخ تمدن» نشان می‌دهد که کلیسا چگونه با یکتاپرستان مسیحی امثال برناردو اوکینو Ochino به خشونت رفتار می‌کرد چرا که: «افکاروی متکی بر توحید کامل بود، نه تثلیث مسیحی»<sup>۱۴</sup> و در روزهای واپسین عمر خود گفت: «آرزوی من آنستکه نه پیرو بولینگر باشم، و نه پیرو کالون، و نه پیرو پاپ، بلکه فقط یک‌کنفر مسیحی باشم»<sup>۱۵</sup>. آری، یکتاپرستی صحیح از دیدگاه پاپها و اسقفها، گناه بزرگی (در ردیف انکار معاد و وحی الهی) بشمار می‌آمد! از اینرو تاریخ‌نویس اروپایی جان بگنل بری John Bugnell Bury در کتاب: «تاریخ آزادی فکر» می‌نویسد:

«تعمص پوریتانها در سال ۱۶۴۸ مسبب صدور فرمانی شد که بموجب آن هرکس که تثلیث و الوهیت مسیح و نزول کتاب مقدس را بصورت وحی، و قیامت و دنیای دیگر را قبول نداشت در معرض اعدام قرار می‌گرفت»<sup>۱۶</sup>!

با اینهمه، متأسفانه اتهامات افراد در دوران قدرت انگلیزیسیون در بسیاری از موارد ناشی از «بدگمانی» بود نه آگاهی و اطلاعات کافی! ویل دورانت در اینباره از یادداشت‌های یکی از مورخان بزرگ کاتولیک چنین گزارش می‌کند:

«پاپ شتابزده و خوش‌باور هر اتهامی را هر چقدر ناروا بود بگوش قبول می‌پذیرفت...

۴۳- دیباچه‌ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و امریکا، صفحه ۱۵۰.

۴۴- تاریخ تمدن، اثر ویل دورانت، ترجمهٔ پرویز مرزبان، ج ۲۰، صفحه ۴۵۹.

۴۵- تاریخ تمدن، ج ۲۰، ص ۴۶۰.

۴۶- تاریخ آزادی فکر، اثر جان بگنل بری، ترجمهٔ حمید نیرنوری، صفحه ۵۳ و ۵۴.

بازرسان تفتیش عقاید که دائماً مورد تحریک پاپ قرار داشتند، اجباراً در مواردی نوبی ارتداد استشمام می کردند که داوری بی غرض و با احتیاط، اندک نشانی از آن نمی یافت... حسودان و مفتریان گرم در کار بودند تا کلمات اتهام آوری را که به تصادف از زبان مردانی - حتی همانهایی که در تمام عمر چون ستونهای استوار، کلیسا را در برابر بدعتگذاران برپا نگاهداشته بودند - بیرون می آمد، برابند و اتهام بی اساس ارتداد را بر آنها ببندند... حکومت ستمگرانه وحشت زایی برپا شده و سراسر روم را از ترس پر ساخته بود»<sup>۴۷</sup>.

شاید گمان رود که اینگونه تعصبات و کشتارها، ویژه کاتولیکهای تیره رأی بود و پروتستانهای روشنفکر! با توحید سر جنگ نداشتند و هرگز دست بخون مخالفان تثلث نیالودند! ولی با کمال تأسف، همواره اینچنین نبود و مثلاً بنا بر گزارش مورخان غربی، یکی از دانشمندان اسپانیولی بنام سروهتوس Servetus که برخلاف «تثلث» مقاله ای نگاشته بود، بدستور کالون (رهبر شهیر پروتستانها) در شهر لیون به زندان افتاد و پس از آنکه موفق به فرار از زندان شد، روشنفکران مسیحی! او را بدام انداختند و در سال ۱۵۵۳ در ژنو محاکمه اش کردند و بجرم «کفرگویی» وی را زنده در آتش افکندند<sup>۴۸</sup>!

در اینجا بحث و پی گیری از صحنه های تأثر انگیز مزبور را بپایان می بریم و از شرح جنایات تاریخی که بر روشنفکران و یکتاپرستان و مخالفان تثلث در جهان مسیحیت، رفته است خودداری می کنیم به امید آنکه همین گفتار کوتاه، ما را در آدای مقصود کفایت نموده باشد.

### تثلث، دستاویز انکار دین!

هر چند بنیاد دیانت با سرشت آدمی پیوند دارد و از اینرو در همه جای زمین و در میان همه اقوام، به نحوی، از دینداری اثری دیده می شود و هر چند که با تفکر در پدیده های آفرینش، بدلیل «هدفداریها» و «پیش بینی هایی» که در ساختمان موجودات ملاحظه می کنیم، می توان به وجود خداوند و صفات او پی برد ولی رویهمرفته، رفتار دینداران در جلب نظر مردم نسبت به بنیاد دیانت بسیار مؤثر شمرده می شود بویژه که

۴۷ - تاریخ نمڈن، ج ۲، ص ۵۱۸.

۴۸ - تاریخ آزادی فکر، ص ۴۹ و تاریخ نمڈن، ج ۲۰، ص ۱۲۰.

دینداران مزبور از طبقه روحانیون یعنی دعوتگران به مذهب باشند که روشن اندیشی و پاک‌زیستی ایشان می‌تواند عامل مؤثری در جذب قلوب بسوی دین بشمار آید همانگونه که خرافی بودن و فساد اخلاقی این طبقه، آثار بسیار بدی در دور کردن مردم از دیانت بجای می‌نهد.

در جهان مسیحیت بعثت روش خوشنیتار روحانیون در گذشته، و بدلیل اندیشه‌های موهومی که هم‌اکنون نیز کلیسا عرضه می‌کند، بسیاری از مردم متمدن نسبت به اساس دیانت بدبین و بی‌اعتقاد شده‌اند و حتی افراد فراوانی به الحاد گراییده‌اند. و اگر از سر انصاف بنگریم هرگز نمی‌توانیم کلیسا را در برابر این انحراف، تبرئه نموده و مسؤول نشماریم.

ما در صفحات گذشته، شمه‌ای از شیوه خشونت‌آمیز کشیشان مسیحی را در برخورد با مردم و روشنفکران نشان دادیم و اینک جا دارد چند سطری درباره افکار خرافی آنان و آثار زیانبار آنها نیز بنگاریم.

#### اسکار لندبرگ — فیزیک‌دان امریکایی — می‌نویسد:

«در خانواده‌های مسیحی اغلب اطفال در اوایل عمر بوجود خدایی شبیه انسان ایمان می‌آورند مثل اینکه بشر بشکل خدا آفریده شده است! این افراد، هنگامی که وارد محیط علمی می‌شوند و بفراگرفتن و تمرین مسائل علمی اشتغال می‌ورزند، این مفهوم انسانی شکل و ضعیف خدا، نمی‌تواند با دلائل منطقی و مفاهیم علمی جور دربیاید و بالتبجه بعد از مدتی که امید هرگونه سازش از بین می‌رود، مفهوم خدا بکلی متروک و از صحنه فکر خاج می‌شود.»<sup>۱۹</sup> آیا منشأ این لغزش فکری را چیز دیگری جز همان تعالیم کشیشان باید دانست که هرگاه از خدا سخن بمیان می‌آورند از کسی سخن می‌گویند که در حقیقت (ونه مجاز) پدر مسیح است؟! آیا این اندیشه نادرست، امثال زیگموند فروید اتریشی را برنیانگیخته که بگوید:

«(از نظر پسیکانالین) استنباط مذهبی ما از کائنات مشروط به وضع طفولیت ما

۱۹ — اثبات وجود خدا، تألیف گروهی از دانشمندان، مقاله اسکار لندبرگ، ترجمه احمد آرام،

می‌باشد»<sup>۵۰</sup>! و نیز بگوید: «پسیکا لانیز بما نذکر می‌دهد تا به سخن معتقدین به خدا، هنگامی که از خدا بصورت پدری سخن می‌گویند اعتماد کنیم»<sup>۵۱</sup> و اظهار دارد که: «معتقدین به خدا اصل تکوین عالم را بر پایه فکر خدا - پدر - ترتیب می‌دهند»<sup>۵۲</sup> و فرد معتقد بخدا: «ایجاد عالم را شبیه خود تصور می‌کند»<sup>۵۳</sup> آری چنانکه ملاحظه می‌شود خداییکه در فرویدیسیم محکوم شده و از آثار احساسات کودکانه! تلقی می‌گردد، همان «خدای پدر» یعنی خدای کشیشان کاتولیک و پروتستان و ارتدکس است و با خدای مسلمانان که: «نزاییده و زاده نشده = لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»<sup>۵۴</sup> و «منزه است از آنکه فرزندی داشته باشد = مُبْحَاثُهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ»<sup>۵۵</sup> و «هیچ چیز همانند او نیست = لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»<sup>۵۶</sup> مناسبتی ندارد.

هنگامی که ارباب کلیسا، خدایی را بمردم متمدن معرفی می‌کنند که ذاتی دگرگون شونده و متحول دارد و او را از مرتبه فوق ماده، به تجسد می‌کشاند و بدارش می‌آویزند! و به پندار نادرست پولس: «ملعونش می‌سازند تا لعنت بندگان را بازخیرد کند»! و سپس دوام جهان بیکران را برعهده چنین موجود متحول و مُردنی و محکومی می‌نهند، البته جا دارد که ماتریالیسم، با این شیوه از خداشناسی به پیکار برخیزد و بگوید: «خدا انسانها را نساخته است بلکه انسانها خدا را ساخته‌اند!» پس آیا کلیسا تا حدود زیادی مسؤول شیوع الحاد و مادیگری در غرب نیست؟ و آیا نباید «تثلیث» و «ابن‌اللهی» و لوازم خرافی آنها را رها کند تا از بار مسؤولیتش در پیشگاه الهی، قدری کاسته شود؟

در اینجا مناسب می‌دانیم سخنانی را از فیلسوف شهیر روسی، کنت لئو تولستوی در کتاب: «اعتراف» گزارش کنیم تا معلوم شود که افراد متفکر در برخورد با تعالیم کلیسا با چه دشواریهایی روبرو می‌شوند؟

«... بخود گفتم «او» وجود دارد و فقط در همین لحظه که وجود او را تصدیق کردم

حیات در من دمیده شد و من امکان زندگی را احساس کردم و لذت وجود را درک نمودم اما

۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ - به کتاب فروید و فرویدیسیم، اثر فلیسین شاله، ترجمه وکیلی نگاه کنید.

۵۴ - قرآن، سوره اخلاص، آیه ۳.

۵۵ - قرآن، سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۵۶ - قرآن، سوره شوری، آیه ۱۱.

چون پس از تصدیق بوجود خدا در پی آن رفتم که نسبت خود را با او بدانم و چون در این مقام به تبعیت قوم، تصوّر خدایی را کردم که خالق ما است و در سه شخص تجلی کرده و پسر خویش عیسی مسیح - نجات دهنده ما را - فرستاده است، آن خدا باز از من و جهان جدا گشت و چون نگه یغی در مقابل دیدگانم آب شد و باز چیزی در من باقی نماند و باز چشمه حیات در من خشک شد و من همچنان مأیوس ماندم...»<sup>۵۷</sup>.

این وصف الحال، نه تنها وضع روحی تولستوی را در برابر الهیات خرافی کلیسا نشان میدهد بلکه آینه روحیات بسیاری از متفکران غرب شمرده می شود. آیا کلیسا چاره ای برای اصلاح این موضوع اندیشیده است؟!





# فصل پنجم

قرآن و شخصیت حقیقی مسیح (ع)



يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى قَتَرٍ مِنَ  
الرُّسُلِ.<sup>۱</sup>

قرآن کریم

(المائدة: ۱۹)

در فصلهای پیشین به اثبات رسید که مسیح علیه السلام هیچگاه مردم را به تثلیث فرا نخواند و خود را با خدای جهان، همتا و برابر نشمرد و همه افراد بشر را (بدلیل لغزش آدم!) بطور موروثی، گناهکار ندانست و مرگ خویشان را کفاره گناه فطری! نپنداشت... ولی متأسفانه این باورهای نادرست، پس از او در میان پیروانش راه یافت و با گذشت زمان، عالم مبیحیت را فرا گرفت. اینک می خواهیم بدانیم که برای پاک کردن این انحراقات از ذهن ها و زندگی مسیحیان، چه باید کرد؟ و شخصیت حقیقی مسیح و اصول تعالیم او را از کجا باید شناخت؟

### تناقضات اناجیل در معرفی مسیح!

در نگاه نخستین، بدیهی بنظر می رسد که برای دستیابی به اصول آموزشهای مسیح و شناخت حقیقت وی، به انجیلهای موجود بنگریم و پاسخ این مسائل را از

---

۱- «ای اهل کتاب! رسول ما بهنگام سستی دعوت رسولان، بسوی شما آمده (و حقایق دین را) برایتان روشن می کند...».

خلال آنها دریافت کنیم ولی با اندک تأملی در مندرجات اناجیل، درمی یابیم که متأسفانه، اینراه طریقی قابل اعتماد نیست. زیرا انجیلهای سخنانی متناقض از مسیح گزارش می کنند و چهره اخلاقی وی را متفاوت نشان میدهند و خواننده دقیق را دچار سرگردانی می کنند! مثلاً در انجیل مرقس و لوقا و متی می خوانیم که: «وقتی عیسی عازم سفر شد، شخصی دوان دوان آمده در برابر او زانو زد و عرض کرد: ای استاد نیکو! من برای بدست آوردن حیات جاودانی چه باید بکنم؟ عیسی به او فرمود: چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچکس جز خدا نیکو نیست.»<sup>۲</sup> چنانکه ملاحظه می شود مسیح علیه السلام از اینکه او را «استاد نیکو» بخوانند، نهی فرمود ولی با کمال شگفتی در انجیل یوحنا می خوانیم که عیسی درباره خود فرمود: «من شبان نیکو هستم»<sup>۳</sup> آیا شبان نیکو بلحاظ مفهوم با استاد نیکو معادل نیست؟ و آیا وصفی را که عیسی در یکجا سزاوار خویش نداشت، در جای دیگر باید بر خود بندد؟!

انجیلهای خبر میدهند که عیسی، انسانی «وسیع مشرب» بود و بنا بر گزارش مرقس و لوقا، فرمود: «هر که ضد ما نیست، با ما است»<sup>۴</sup> ولی نمی توان به این گزارش اعتماد نمود زیرا دوباره بگزارش لوقا و متی می خوانیم که عیسی گفت: «هر که با من نیست، برخلاف من است»<sup>۵</sup>!! آیا کدامین را باید باور کرد؟!

انجیلهای مسیح را از پزیشان گویی منزّه می شمارند و سخن وی را «کلام حق» معرفی می کنند اما از یکطرف یوحنا گزارش می نماید که مسیح فرمود: «اگر من برخود شهادت دهم، شهادت من راست نیست»<sup>۶</sup> و از سوی دیگر همین یوحنا نقل می کند که مسیح گفت: «هر چند من برخود شهادت دهم، شهادت من راست است»<sup>۷</sup>!! کدامیک را باید پذیرفت؟!

انجیلهای ادعا دارند که سخن مسیح، سخن خدا بشمار می رود و وعده های او

۲- مرقس، باب ۱۰، شماره ۱۷ و ۱۸ و لوقا، باب ۱۸، شماره ۱۸ و ۱۹ و متی، باب ۱۹، شماره ۱۶ و ۱۷.

۳- یوحنا، باب ۱۰، شماره ۱۴.

۴- مرقس، باب ۹، شماره ۴۰ و لوقا، باب ۹، شماره ۵۰.

۵- متی، باب ۱۲، شماره ۳۰ و لوقا، باب ۱۱، شماره ۲۳.

۶- یوحنا، باب ۵، شماره ۳۰.

۷- یوحنا، باب ۸، شماره ۱۴.

تخلف بر نمی دارد ولی از یکطرف در انجیل متی می خوانیم که عیسی<sup>۱</sup> به دوازده شاگرد<sup>۸</sup> خود وعده داد که آنان در روز رستاخیز بر کرسی جلال می نشینند و بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهند کرد چنانکه می نویسد: «عیسی<sup>۱</sup> ایشان را گفت هرآینه به شما می گویم: شما که مرا متابعت نموده اید در معاد، وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز بر دوازده کرسی نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود»<sup>۹</sup>. و از سوی دیگر در همان انجیل متی دوباره می خوانیم که یکی از آن دوازده شاگرد (یعنی یهودای اسخریوطی) به عیسی<sup>۱</sup> خیانت ورزید و سبب دستگیری و قتل وی گردید بطوریکه عیسی<sup>۱</sup> درباره او گفت: «بهربودی که تولد نیافتی»<sup>۱۰</sup>!!

از همینجا است که ملحدان ادعا می کنند: مسیح، مردی فریبکار و گزافه گو بوده و برای جلب نظر افراد، وعده های دروغین به آنها میداد! آیا این افتراء زشت، مولود اعتماد به گزارش انجیلها نیست؟

باز در انجیل متی می خوانیم که مسیح در مجلسی به شاگردان خود چنین نوید داد: «پسر انسان (عیسی<sup>۱</sup>) خواهد آمد و در جلال پدر خویش با تفاق ملائکه خود، و در آنوقت هرکسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد. هرآینه شما می گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می آید، ذائقه موت را نخواهند چشید (طعم مرگ را نمی چشند)»<sup>۱۱</sup>!

ولی اینک، قرنهای آنروزگار سپری شده و همه حاضران در آن مجلس (یعنی شاگردان عیسی<sup>۱</sup>) طعم مرگ را چشیدند ولی از آمدن مسیح و پاداش وی خبری نیست! آیا اینگونه سخنان را می توان در اناجیل نادیده گرفت بطوریکه از اعتبار انجیلها کاسته نشود؟

باز هم در انجیل متی می خوانیم که مسیح به بطرس (یکی از برجسته ترین حواریون خود) گفت:

۸- نامهای این دوازده شاگرد، در انجیل متی باب ۱۰، شماره ۲ تا ۴ و در انجیل لوقا، باب ۶، شماره ۱۴ تا ۱۶ آمده است.

۹- متی، باب ۱۹، شماره ۲۸.

۱۰- متی، باب ۲۶، شماره ۲۴.

۱۱- متی، باب ۱۶، شماره ۲۷ و ۲۸.

«و من نیز تورا می گویم که نویی پطرس و براین صخره، کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمان را بتومی سپارم و آنچه در زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.»<sup>۱۲</sup> ولی در همین انجیل متی دوباره می خوانیم که (پس از گفتن سخنان مزبور) چیزی نگذشت که مسیح از پطرس خشنماک شده و به وی گفت:

«دور شواز من ای شیطان! زیرا که باعث لغزش من می باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می کنی»<sup>۱۳</sup>!

آیا کسی که اندیشه اش از امور ظاهری فراتر نمی رفته و همچون شیطان درصدد برآمده تا مسیح را إغواء کند، چگونه در همانحال «کلیددار ملکوت آسمان» بوده است؟! آیا این تناقض گوییها را می توان به عیسای پاک نسبت داد، یا باید در اعتبار انجیلها تردید نمود؟

انجیلها نه تنها به مسیح علیه السلام، نسبت های ناروا داده اند بلکه پیامبر پاک دیگری یعنی یحیی علیه السلام را نیز به دروغگویی متهم کرده اند! در انجیل یوحنا آمده است که چون یحیی تعمیددهنده، دعوت خویش را آغاز کرد یهودیان از وی پرسیدند، آیا تو مسیح هستی؟ پاسخ داد: نه! «آنگاه از او سؤال کردند، پس چه؟ آیا تو ایلاس هستی؟ گفت: نیستم.»<sup>۱۴</sup> همانگونه که ملاحظه می شود یحیی علیه السلام آشکارا، اعلام نموده که من «الیاس» نیستم ولی در انجیل متی می خوانیم که شاگردان مسیح از استاد خود پرسیدند: «پس کاتبان چرا میگویند که می باید الیاس، اول آید؟» عیسی در جواب آنها فرمود: «الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند، بهمانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید. آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می گفت.»<sup>۱۵</sup> یعنی الیاس، همان یحیی بوده است ولی بدروغ می گفته که من الیاس نیستم!!

انجیلها با نسبت دادن این دروغها و تناقضات به پیامبران خدا، اعتماد

۱۲- متی، باب ۱۶، شماره ۱۸ و ۱۹.

۱۳- متی، باب ۱۶، شماره ۲۳.

۱۴- یوحنا، باب ۱، شماره ۲۱.

۱۵- متی، باب ۱۷، شماره ۱۲ و ۱۳.

خواننده را از آنها سلب می کنند و شخصیت پیامبران را به تحریف می کنند. با وجود این آیا می توانیم حقیقت مسیح و تعالیم راستین وی را از اناجیل بشناسیم؟!

### راه اصلاح انجیلها

آری، مسیحیان منصف از پذیرفتن این نکته نباید خودداری ورزند که مقام حقیقی مسیح و اصول آموزشهای او را نمی توان از انجیلها فرا گرفت بی آنکه اناجیل را از پیرایه ها و تناقضات پاک کرد، اما این کار عظیم چگونه میسر است و راه آن چیست؟

بنظر ما، این مهم در شأن یک پیامبر الهی است نه بر عهده یک فرد عادی! زیرا که افراد عادی، مصون از لغزش و اشتباه نیستند تا اجازه داشته باشند به اصلاح کتب انبیاء - که خطا در سخن آنها راه ندارد - پردازند و چه بسا که بر تحریف کتابهای مزبور بیافزایند! بهمین دلیل ما تردید نداریم که پس از مسیح علیه السلام، ظهور پیامبر دیگری لازم بوده که در میان اختلافات گوناگون، حقیقت مسیحیت را تبیین کند و چهره راستین مسیح را نشان دهد و اصول تعالیم عیسی را دور از خطاهای گزارشگران و تفسیرهای گمراهان، روشن سازد و این شخصیت بزرگ با هیچیک از اصلاحگران مسیحی مانند لوتر، Luther و کالوین، Calvin و ژوزف اسمیت، Joseph Smith (بنیانگذار مورمونسم) و دیگران... منطبق نیست زیرا که همگی ایشان از توحید خالص، دور و بیگانه بودند و الوهیت مسیح و تثلیث و فداء و دیگر خرافات را باور داشتند و هیچکدام حقیقت مسیح را - چنانکه سزاوار بود - نشناخته و تناقضات اناجیل را اصلاح نکردند. از پیامبران مسیحی - که اشاره ای به آنها در کتاب «اعمال رسولان» آمده - نیز بهیچوجه اثری در تاریخ بجای نمانده است تا بتوان در اصلاح مسیحیت به آثار ایشان اعتماد نمود.

تنها پیامبر والا مقام و مصلح بزرگی که پس از عیسی علیه السلام ظهور کرد و به مدد وحی الهی (قرآن مقدس) مشکلات ادیان را برای همیشه حل نمود و حقیقت مسیح و اصول تعالیم وی را روشن ساخت، پیامبر اسلام محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که «خاتم پیامبران»<sup>۱۶</sup> شمرده شد زیرا که اساس همه ادیان الهی، یکی

۱۶ - چنانکه در قرآن (سورة الأحزاب، آیه ۴۰) می خوانیم: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ... یعنی: «محمد، پدر هیچیک از رجال شما نیست اما فرستاده خدا و آخرین پیامبران است...».



بیش نیست و مهمترین چیزی که مایه تفرق و جدایی دینها از یکدیگر شده، همان تحریفهای ناصواب و کژیهای است که در کتب دینی راه یافته اند و قرآن کریم با بیان روشن و تردیدناپذیر خود<sup>۱۷</sup>، به همه اختلافات اساسی که در ادیان الهی دیده می شود، پایان بخشیده و آنها را تکمیل کرده است و از آنجا که در طول زمان از گزند تحریف مصون مانده<sup>۱۸</sup>، به ظهور هیچ پیامبر جدیدی نیاز نیست و با تعالیم قرآنی، می توان کتب انبیاء (و از جمله روایات انجیلی) را اصلاح نمود و به «یگانگی در خداپرستی و دینداری» رسید چنانکه در قرآن مقدس می خوانیم:

ثُمَّ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ يَوْمُهُمُ الْآخِرُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. وَمَا أَتَيْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا يَتَّبِعُنَّ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُمْ فِيهِ يَوْمُهُمُ الْآخِرُ (التحل: ۶۳ و ۶۴).

یعنی: «سوگند بخدا که پیش از تو (ای محمد) پیامبرانی بسوی امت ها فرستادیم ولی شیطان اعمال آنان را در نظرشان آرایش داد و امروز برایشان ولایت دارد! و عذاب دردناکی در انتظار آنها است. و این کتاب را بر تو فرو فرستادیم مگر که آنچه را امت ها درباره اش اختلاف کردند برای آنها تبیین کنی و (این قرآن) مایه رحمت و هدایت برای گروهی است که بدان ایمان می آورند»<sup>۱۹</sup>.

از اینرو ملاحظه می کنیم که تمام اصول ایمان و اخلاق، در قرآن مجید مورد تجدیدنظر قرار گرفته و از ادیان و شرایع پیشین بطور گسترده سخن رفته است و بویژه درباره مسیح (ع) و اساس تعالیم او و اختلافاتی که درباره وی پدید آمده، آیات فراوانی در قرآن دیده می شود همانگونه که در سوره مریم پس از بیان حقیقت عیسی (ع) می فرماید:

... ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ. مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قُضِيَ إِلَيْهِ أَمْرٌ فَإِنَّا نَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطَ

۱۷- چنانکه در قرآن (سورة البقرة، آیه ۴۰) آمده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ...» یعنی: «این کتاب، هیچ تردیدی در آن راه ندارد (که از سوی خدا است)».

۱۸- چنانکه در قرآن (سورة الحجر، آیه ۹) وعده داده شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» یعنی: «ما خود این ذکر (مبارک) را فرو فرستادیم و خود نگهبانش هستیم».

۱۹- در اینباره به آیات ۱۳ تا ۱۷ از سورة الشوری نیز نگاه کنید.

مُسْتَفِيمٌ. فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ قَوْلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مُشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ. (مریم: ۳۴ تا ۳۷).

یعنی: «اینست عیسیٰ پسر مریم، گفتار حقیقی که درباره آن شک می کنند. خدا را سزاوار نیست که فرزندی گیرد، هرگاه چیزی را فرمان دهد تنها به او می گوید: باش! پس موجود می شود. (و عیسیٰ نیز به پیروانش گفت) که خدای حقیقی، خداوند من و خداوند شما است پس او را بندگی کنید، اینست راه راست. ولی (بعد از وی) گروهها در میان خویش اختلاف کردند و وی بر کافران از حضور در روزی بزرگ (روز رستاخیز)»!

### مسیح، آخرین پیامبر نبود!

در اینجا ممکن است برخی از مسیحیان ادعا کنند که چون عیسیٰ مسیح آخرین پیامبر الهی بود، بنابراین نمی توان پیامبر دیگری را پذیرفت و به هدایت او، گزارش انجیلها را اصلاح کرد!

در پاسخ باید گفت که: مسیح علیه السلام بهیچوجه ادعا نکرد که من آخرین پیامبر خدا هستم و پس از من هیچ رسولی نخواهد آمد؛ بلکه مسیح سفارش فرمود: از پیامبران دروغگو پرهیز کنید و برای آنکه پیامبر راستگو را از دروغگو تمیز دهید به ثمرات و آثار آنها بنگرید چنانکه در انجیل متی می خوانیم:

«از انبیاء دروغین برحذر باشید که در لباس میش به نزد شما می آیند ولی در باطن گرگان درنده اند. آنان را از اعمالشان خواهید شناخت. آیا می توان از بونه خار، انگور و از خار بُن، انجیر چید؟ همینطور درخت خوب، میوه نیکو بیار می آورد و درخت فاسد، میوه بد... بنابراین شما آنها را از میوه هایشان خواهید شناخت.»<sup>۲۰</sup>

بعیسیٰ علیه السلام نیز که در عصر عیسیٰ (ع) می زیست هرگز ادعا ننمود که جز مسیح هیچ پیامبری ظهور نخواهد کرد بلکه در وقت معرفی خود، گفت: من، نه مسیح هستم و نه آن پیامبر موعود! و این سخن بطور ضمنی دلالت دارد بر آنکه پیامبر دیگری جز مسیح خواهد آمد چنانکه در انجیل یوحنا می خوانیم:

«اینست شهادت بعیسیٰ و فنی یهودیان اورشلیم، کاهنان و لایوان را پیش او فرستادند

تا بپرسند که او کیست؟ او از جواب دادن خودداری نکرد بلکه بطور واضح اعتراف نموده گفت: من مسیح نیستم! آنها از او پرسیدند: پس آیا تو الیاس هستی؟ پاسخ داد: خیر! آنها از او پرسیدند: آیا تو آن پیامبر موعود هستی؟ پاسخ داد خیر...»<sup>۲۱</sup>!

حواریون مسیح هم هیچگاه ادعا ننمودند که عیسی (ع) آخرین پیامبر الهی است تنها سفارش ایشان آن بود که: مدعیان نبوت را بیازمایید تا راستگورا از دروغگو تشخیص دهید و این سفارش میرساند که آنان ظهور پیامبر دیگری را ممکن می شمردند چنانکه یوحنا گفته است:

«ای عزیزان! به هرنبوتی (الهامی) اعتماد نکنید بلکه آنها را بیازمایید تا ببینید که آیا در واقع از جانب خدا است یا نه؟ زیرا عده زیادی هستند که به سرتاسر دنیا رفته به دروغ نبوت می کنند.»<sup>۲۲</sup>

روشنتر از همه آنچه گفته شد، گواهی کتاب: «اعمال رسولان» است که آشکارا نشان میدهد پس از مسیح علیه السلام انبیاء دیگری نیز برانگیخته شده‌اند چنانکه می نویسد: «در همین احوال چند نفری از اورشلیم به انطاکیه وارد شدند. یکی از آنان که اغابوس نام داشت، برخاست و با الهام روح (روح القدس)، فحطی سخت و دنیاگیری را پیشگویی کرد. این فحطی در زمان سلطنت کلودیوس قیصر اتفاق افتاد.»<sup>۲۳</sup> آمدن انبیاء مزبور به قریه انطاکیه، ظاهراً همان ماجرای است که در قرآن کریم هم بدان اشارت رفته و در سوره پس می فرماید:

وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ... (پس: ۱۳).

یعنی: «برای ایشان، اهالی آن قریه را نمونه بیاور هنگامیکه فرستادگان (خدا) بسوی آنها آمدند...»

مفسران صدر اسلام (همچون: عبدالله بن عباس و قتاده و عیمره...) گفته‌اند که مقصود از «الْقَرْيَةِ» در آیه مذکور، همان «انطاکیه» است که پس از مسیح، فرستادگان الهی بدانجا رهسپار شدند<sup>۲۴</sup>.

۲۱- انجیل یوحنا، باب ۱، شماره ۱۹ تا ۲۲.

۲۲- رساله اول یوحنا، باب ۴، شماره ۱.

۲۳- اعمال رسولان، فصل ۱۱، شماره ۲۷ و ۲۸.

۲۴- تفسیر طبری، ذیل آیه ۱۳ از سوره پس.

از آنچه گفته شد بدین نتیجه می‌رسیم که عیسی مسیح علیه‌السلام آخرین پیامبر خدا در روی زمین نبود و بعد از وی، پیامبرانی آمده‌اند ولی متأسفانه از آن پیامبران، کتب و آثاری باقی نمانده تا بتوانیم بکمک آنها، گزارش اناجیل را تصحیح کنیم و اساس تعالیم مسیح را دریابیم جز قرآن مقدس که از آخرین پیامبر الهی یعنی محمد (ص) بجای مانده و مسیحیت اصیل را توضیح میدهد که اگر از این کتاب جاودانی رویگردان شویم باید برای همیشه با تعالیم عیسوی وداع نماییم و چنین مباد!

### قرآن و توحید مسیح!

در قرآن کریم از مسیح و مسائل مربوط به او، بارها سخن به میان آمده است و آیات مسیح‌نمای قرآن در خلال پانزده سوره<sup>۲۵</sup>، از سوره‌های مکی و مدنی، گرد آمده‌اند. این آیه‌های تابناک آموزشهای گوناگونی را دربارهٔ مسیح ارائه میدهند و سوره‌هایی همچون: مادر عیسی، میلاد عیسی، رسالت عیسی، اخلاق عیسی، دعوت عیسی، معجزات عیسی، حواریون عیسی، پروان عیسی، دشمنان عیسی، مرگ یا رفع عیسی... را مطرح می‌سازند. از دقت در آیات مزبور می‌توان اصول دینان مسیح را بدرستی شناخت و خطاهای تاریخی و اعتقادی را که در مورد عیسی مسیح (ع) پیش آمده، اصلاح کرد. ما در این فصل، بمناسبت موضوع اصلی کتاب خود، تنها به تعالیم توحیدی مسیح که در قرآن مقدس بازگو شده می‌پردازیم و طرح و بسط سایر مباحث را به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم.

هنگامیکه از مسیح علیه‌السلام سخن گفته می‌شود معمولاً در سه مورد پای شرک و توحید به میان می‌آید. یکی در آنجا که از تولد مسیح حکایت می‌کنند، دوم در جاییکه از معجزات عیسوی گزارش می‌کنند، سوم در موضعی که از دعوت مسیح سخن پیش می‌آورند. و اینک باید تأمل کرد که قرآن کریم از این سه جایگاه چگونه عبور کرده است؟

۲۵- این پانزده سوره عبارتند از سوره‌های: مریم، الأنعام، الشوری، الزخرف، الأنبياء، المؤمنون (که همگی مکی‌اند) البقرة، آل عمران، الأحزاب، التاء، الحديد، التحريم، الصف، المائدة، التوبة (که از سور مدنی‌اند).

### قرآن و تولّد عیسی (ع)

از دیدگاه قرآن، دو گروه از مردم در مسئله تولّد مسیح به لغزش افتاده‌اند، یکدسته راه نفریط پیموده و دسته دیگر راه افراط را در پیش گرفته‌اند و قرآن مجید از انحراف هردو گروه پرده برمی‌دارد و حقیقت مسئله را روشن می‌سازد. قرآن کریم، یهودیان (و همفکران ایشان) را در جانب تقصیر و نفریط نشان می‌دهد زیرا که آنها، عیسی علیه‌السلام را فرزندی نامشروع یوسف می‌پندارند و آن پیامبر پاک را به ناپاک‌زادگی متّهم می‌دارند! و قرآن مقدّس این اتهام زشت را «بُهْنانی عظیم» قلمداد می‌کند و سخت به نکوهش یهودیان می‌پردازد و می‌فرماید: وَبُكَفِّرْهُمْ وَقُولِهِمْ عَلَىٰ مَرْئِمَ بُهْنَانًا عَظِيمًا (النساء: ۱۵۶) یعنی «بسبب کفر ایشان و آن تهمت بزرگ که بر مریم زدند (آنانرا به عقوبت گرفتار کنیم)».

می‌توان گفت که ناشیگری انجیلیها در بیان «شجره‌نامه عیسی» بر جرأت یهودیان در این تهمت ناروا افزوده است زیرا در انجیل متی (باب اوّل) و انجیل لوقا (باب سوّم)، سلسله نسب عیسی (ع) به نامزد مریم یعنی یوسف می‌رسد! با آنکه بنابر عقیده عموم مسیحیان، یوسف کمترین دخالتی در پیدایش عیسی نداشته است و شگفت آنکه انجیلیهای مزبور در نمایش شاخه‌های آن «شجره‌نامه» با یکدیگر ناسازگاری دارند! اما قرآن کریم از یکسو عیسی را «ابن مریم» (= پسر مریم) می‌خواند<sup>۲۶</sup> و هرگز نامی از یوسف (بعنوان پدر یا ناپدری عیسی) نمی‌برد و از سوی دیگر، عیسی را (از جانب مادرش که نژاد اسرائیلی داشت) از «فرزندان ابراهیم» علیه‌السلام می‌شمرد و می‌فرماید:

وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُعْهِينَ. وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ. (الأنعام: ۸۴ و ۸۵).

یعنی: «و از فرزندان او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و نیکوکاران را اینگونه پاداش می‌دهیم، و زکریّا و عیسی و الیاس را که همه از صالحان بودند.».

۲۶- به سوره‌های: البقرة، آیات ۸۷ و ۲۵۳ و آل عمران، آیه ۵۴ و النساء، آیات ۱۵۷ و ۱۷۱ و المائدة، آیات ۴۶، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶ و مریم، آیه ۳۴ و الأحزاب، آیه ۷ و الزخرف، آیه ۵۷ و الحديد، آیه ۲۷ و الصّٰف، آیه ۶ و ۱۴ رجوع شود.

اما بدین مسئله که چرا یهودیان معاصر عیسی<sup>۱</sup> (ع) حق نداشتند وی را فرزند نامشروع یوسف یا دیگری بدانند؟ انجیل متی چنین پاسخ میدهد که یوسف (نامزد مریم) در میان اطرافیان خود اعلام کرد: «فرشته خداوند در خواب به او ظاهر شد و گفت: ای یوسف پسر داود، از بُردن مریم به خانه نترس زیرا آنچه در رحم او است از روح القدس است.»<sup>۲۷</sup> ولی واضحستکه تنها ادعای دیدن یک رؤیا مردم را قانع نمی ساخت که آبستنی مریم، بدون آمیزش جنسی صورت گرفته باشد و در نتیجه، از سوء شهرت درباره عیسی<sup>۱</sup> (ع) جلوگیری نمی کرد در حالی که لازم بود مسیح موعود، به ناپاک زادگی متهم و مشهور نباشد چه این آوازه، دعوت او را در آینده با مشکل مواجه می ساخت زیرا در تورات (سفر تثنیه، باب ۲۳، شماره ۲) آمده است: «حرام زاده داخل جماعت خداوند نشود حتی تا پشت دهم اُحدی از او داخل جماعت خداوند نشود.» بنابراین سزاوار بود که تدبیر الهی، مشکل مریم و عیسی<sup>۱</sup> — علیهما السلام — را از راه دیگری — جز رؤیای یوسف — حل کرده باشد ولی آن راه، کدام طریقه بوده است؟! شک نیست که در اینجا لازم بود معجزه ای صورت پذیرد تا مریم مقدس از اتهام پاک شود. در انجیل متی می خوانیم که چون عیسی<sup>۱</sup> (ع) در فلسطین زاده شد تنی چند از مجوسیان، ستاره او را در مشرق زمین رؤیت کردند! و در پی آن ستاره به اورشلیم رسیدند و در آنجا ستاره مزبور را دیدند که بر بالای بیت لحم — زادگاه عیسی<sup>۱</sup> — متوقف شده است. آنگاه با شادی تمام بدرون بیت رفتند و بر عیسی<sup>۱</sup> سجده کردند!<sup>۲۸</sup> آیا این روایت، می تواند به همان معجزه ای اشاره کند که لازم بوده برای رفع اتهام مریم، آشکار شود؟!

بنظر می رسد که این داستان، ادعای «ستاره شناسان کهن» را بازگو و تأیید می کند که عقیده داشتند هر شخصی در آسمان ستاره ای دارد که با تولد او نمودار می شود و با مرگش پنهان می گردد و می کوشیدند تا از راه نظر کردن در ستاره هرکس، از میلاد و مرگ و رویدادهای زندگانی او خبر دهند! و امروز این تئوری، فرضیه ای موهوم و بی ارزش شمرده می شود و «علم نجوم» به ستارگانی که با تولد افراد بشر پدید آیند، عقیده ندارد و از اینرو نمی توان بر مبنای چنین فرضیه ای، به معجزه

۲۷ — انجیل متی، باب ۱، شماره ۲۰.

۲۸ — انجیل متی، باب ۲، از شماره ۱ تا ۱۴.

مذکور ایمان آورد و آنرا برهان پاکدامنی مادر عیسی (ع) دانست.<sup>۲۹</sup>

قرآن مجید از معجزه‌ای که مریم و فرزند گرامیش را تبرئه نمود بصورت دیگری یاد می‌کند و می‌فرماید که مریم (ع) نوزادش را نزد قوم خود آورد و بآنها نشان داد، نزدیکان مریم از اینکه وی — بدون زناشویی رسمی — فرزندی آورده سخت بشگفتی افتادند و او را سرزنش کردند. مریم (ع) در پاسخ اتهام ایشان خاموش ماند ولی به نوزادش که در بستر خفته بود اشاره کرد تا پُرسندگان مزبور، حقیقت امر را از او جویا شوند! اینکار، برشگفتی آنان افزود و گفتند: «ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟!» ناگهان آن کودک بفرمان خدا زبان گشود و گفت: **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِنِّي آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا. وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالْصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا مَلَأْتُ حَيْثًا. وَبِرَأْيِ الْوَالِدَيْنِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا. وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.** (سوره مریم، از آیه ۳۰ تا ۳۳).

یعنی: «من بنده خدا هستم، او به من کتاب داده و مرا پیامبر (خود) فرموده و هرکجا باشم مایه برکت قرار داده، و به نماز و انفاق تا هنگامی که زنده‌ام سفارش کرده است. و مرا نسبت به مادرم، نیک رفتار قرار داده و زورگو و پندناپذیر نفرموده است و سلام (خدا) بر من باد در آنروز که زاده شدم و در آنروز که می‌میرم و در آنروز که زنده برانگیخته می‌شوم.»<sup>۳۰</sup>

آری، چنین معجزه‌ای که نوزادی (شاید بدون آنکه خود بفهمد) دهان گشاید و از مقام والا و رفتار آینده‌اش خبر دهد، می‌تواند او و مادرش را از هرگونه اتهامی پاک سازد و گرنه رؤیای یوسف (بفرض آنکه روی داده باشد) نمی‌تواند ثابت کند که آبتن شدن مریم از راه غیرعادی بوده و به امر الهی صورت پذیرفته است.

۲۹ — در آثار مسلمانان آمده است که: علی علیه السلام هنگامیکه به پیکار با «خوارج» می‌رفت شنید که منجمی می‌گوید: «اگر در این لحظه حرکت کنی، بیم دارم که بمقصود دست نیابی و این آگاهی را از طریق علم نجوم یافته‌ام!» امام پاسخ داد: **فَقَدْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْفَرَّانُ!** یعنی: «هرکس تو را در اینباره تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است!» آنگاه یاران خود را از آموختن چنین موهوماتی که در علم نجوم جایی ندارد، نهی نمود و «بنام خدا» فرمان حرکت داد. (نهج البلاغه، خطبه ۷۹).

۳۰ — قرآن کریم از آنجا که بزبان عربی نازل شده ناگزیر، سخن عیسی (ع) را به عربی گزارش می‌کند و گرنه واضحستکه مسیح بزبان قوم خود تکلم نموده است.

در اینجا ممکن است مسیحیان اعتراض نمایند که: اگر چنین معجزه‌ای رخ داده بود پس چرا خبری از آن در انجیل‌های چهارگانه (متی، مرقس، لوقا، یوحنا) نیامده است؟ پاسخ آنستکه اولاً نویسندگان اناجیل مزبور، همه رویدادهای زندگی عیسی و معجزات او را در انجیل‌های خود ثبت نکرده‌اند بدلیل آنکه در انجیل یوحنا می‌نویسد: «کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرداً نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد»<sup>۳۱</sup> هر چند این سخن، اغراق‌آمیز بنظر می‌رسد ولی بهر صورت نشان می‌دهد که اعمال عیسی (ع) بیش از آن بوده که در انجیل‌های موجود، ضبط شده باشد. ثانیاً ماجرای تکلم عیسی (ع) بهنگام نوزادی، در «انجیل طفولیت مسیح» که از آثار کهن مسیحیان است نقل شده چنانکه کشیش فندر در کتاب: «سنجش حقیقت» می‌نویسد: «متکلم شدن مسیح در گهواره در کتاب احادیث که موسوم به انجیل طفولیت مسیح می‌باشد، مسطور است.»<sup>۳۲</sup> و چه بسیار حقایقی که در آثار پراکنده مسیحی، وجود دارد ولی در انجیل‌های چهارگانه نیامده و شهرت نیافته است!

بحث قرآنی دیگری که درباره تولد مسیح (ع) پیش می‌آید، گفتگو با مسیحیانی است که زاده شدن عیسی را بدون پدر، مایه غلو و زیاده روی قرار داده‌اند و گمان کرده‌اند که این حادثه، بدون آنکه الوهیت مسیح را بپذیریم، قابل تفسیر نیست! و شگفت آنکه این گروه از مسیحیان در آثار خود تصریح نموده‌اند که زاده شدن عیسی بدون پدر، نشانه آنستکه خدای گیتی، مریم را همچون «عروسی» برگزیده و در رحم او نزول کرده است! سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ (الأنعام: ۱۰۰). پاپ مشهور، پی دوازدهم (۱۹۵۰ میلادی) در فتوای عجیب خود، به معراج مریم (Assumption) قائل شده و گفته است: «لازم بود آن عروسی که خدا به همسری گرفته بود در حجله آسمانی منزل کند.»<sup>۳۳</sup> پاپ مذکور، علاوه بر آنکه مریم را «همسر خدا» پنداشته «مادر خدا»! نیز می‌نامد زیرا که به پندار او، عیسی مسیح که همان

۳۱- انجیل یوحنا، باب ۲۱، شماره ۲۵.

۳۲- سنجش حقیقت، اثر فندر، صفحه ۲۳۳.

۳۳- به کتاب: «پاسخ به ابوب» اثر کارل گوستاو یونگ، ترجمه فؤاد روحانی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب) صفحه ۲۰۷ نگاه کنید.



خدای آسمانها و زمین بود، از مریم با کره متولد شده است ۳۹!

البته این نسبت های زشت و کودکانه، بسختی مورد اعتراض قرآن مقدس قرار دارد آنچنانکه می فرماید:

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا. لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا. تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا. أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا. وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا. إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (سوره مریم، آیه ۸۸ تا ۹۳).

یعنی: «گفتند که خدای رحمن فرزندی گرفته است! بی شک که نسبتی، زشت و سنگین آورده اید! نزدیکست که آسمانها از این سخن منفجر شود و زمین شکافته گردد و کوهها درهم شکسته فروریزند. از آنرو که برای خدای رحمن ادعای فرزند کرده اند، خداوند رحمن را نسزد که فرزندی گیرد. هیچ چیز در آسمانها و زمین نیست مگر آنکه به بندگی خدای رحمن آید.»

قرآن مجید، آفریدگار بزرگ را والاتر از آن میدانند که به «همسر گزینی» نیاز پیدا کند! تا از اینراه «فرزندی» پدید آید و در اینباره می فرماید: بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ يَكْلِلُ شَيْءٌ غَلِيمٌ. (الأنعام: ۱۰۱).

یعنی: «پدید آورنده آسمانها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد با آنکه همسری برای وی نیست و همه چیز را او آفریده و به هرچیزی دانا است.»

مسئله تولد مسیح از دیدگاه قرآن، بسیار ساده و منطقی حل شده است. قرآن کریم، عیسی را «آدم ثانی» می شمرد و همچنانکه آدم (یا نخستین موجود زنده)، به امر خدا و بدون پدر و مادر آفریده شده است، عیسی نیز به فرمان الهی و بدون پدر پدید آمده و هیچ دلیلی وجود ندارد تا بدستاورز آن، عیسی را خدا یا فرزند (حقیقی) خدا، بدانیم و به اندیشه های کودکانه و تخیلات بی اساس پناه ببریم. قرآن مقدس در اینباره می فرماید: إِنْ مَثَلٌ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ، خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ، فَبُكِنَ (آل عمران: ۵۹)

یعنی: «همانا مثل عیسی نزد خدا، چون مثل آدم است که او را از خاک

بیافرید (مایهٔ آفرینش وی از مواد زمینی بود) سپس به او گفت (انسان) شو! و او (انسان) گشت.».

از اینجا دانسته می شود که موضوع «کلمه یا لوگوس» یعنی مسئله ای که در مسیحیت آنهمه دشواریها پدید آورده، در اسلام به سادگی حل شده است. آدم و مسیح، هردو به «کلمه خدا» آفریده شده اند یعنی آفرینش ایشان از راه عادی صورت نپذیرفته بلکه به «فرمان تکوینی خدا» پدید آمده اند و این فرمان تکوینی — همچنانکه در خطبهٔ امام علی (ع) تفسیر شده — چیزی از نوع لفظ و صوت نیست بلکه عین ایجاد و آفرینش خدا است<sup>۳۵</sup>. خدا آدم را بی واسطه پدید آورد همچنانکه مسیح را بی واسطه در رحم مریم، آفرید. از اینرو به مسیح علیه السلام «کلمه الله» گفته می شود و این تعبیر، از باب اطلاق نام «سَبَب» برای «مُسَبَّب» است چنانکه «آفریده خدا» را باعتبار سببیت، «آفرینش خدا» گویند همانگونه که در قرآن مجید می خوانیم: هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ؟ (لقمان: ۱۱)

یعنی: «این، آفرینش خدا است (بجای آفریده خدا) پس بمن نشان دهید کسانی که غیر از خدا هستند چه چیزی را آفریده اند؟». در این آیه شریفه چنانکه ملاحظه می شود «خَلَقَ اللَّهُ» بجای «مَخْلُوقُ اللَّهِ» بکار رفته است بهمین صورت مسیح علیه السلام را «کلمه الله» خوانند چون به سبب کلمهٔ الهی، آفریده شده است. بنابراین، تعبیر مزبور با توحید خالص هیچوجه منافاتی ندارد بهمین جهت قرآن کریم در آنجا که کلمه الله را برای عیسی علیه السلام بکار برده در عین حال، مسیحیان را از اعتقاد به «الوهیت مسیح» و «ثلیث» نیز نهی کرده است و می فرماید:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقِيَا إِلَى مَرْثَمٍ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ، إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ شُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا. (النساء: ۱۷۱).

یعنی: «ای اهل کتاب، در آیین خود از اندازه در نگذريد و برخدا جز سخن حق مگوئيد، همانا مسیح — که عیسی پسر مریم باشد — فرستادهٔ خدا و کلمهٔ او بود

۳۵- در خطبهٔ امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: إِنَّمَا كَلَامُهُ شُبْحَانَهُ فَقُلْ مِنْهُ (نهج البلاغه، خطبهٔ شماره ۱۸۶) یعنی: «کلام خداوند پاک در مقام تکوین، همان عمل حق تعالی یا آفرینش او است».

که آنرا بر مریم القاء کرد و روحی از جانب خدا بوده پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید و به تثلیث قائل شوید، (از اینگفتار) باز ایستید. که خیر شما در آن است. همانا خدای حقیقی، معبودی یکتا است و از آنکه فرزندی داشته باشد پاک و منزّه می باشد، هرچه در آسمانها و زمین وجود دارد از آئین او است و خدا برای کارسازی (بندگانش) کافی است.»

خلاصه آنکه قرآن مجید، هیچ مشکلی در تولّد عیسی نمی بیند و این امر را همانند دیگر آیات و ویژه خدا (چون آفرینش گیتی و نیز نخستین موجود زنده و نخستین انسان و جز اینها) می شمارد که با توحید حق کمترین برخوردی ندارند. در عین حال برای آنکه عموم مسیحیان — چه هشیار و چه غافل — را از غلو درباره عیسی علیه السلام باز دارد به دلائل بسیار روشنی اشاره می کند و بعنوان نمونه می فرماید:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُبْعَثَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَآلَهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا؟ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (المائدة: ۱۷).

یعنی: «براستی آنانکه گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است! حقیقت را انکار نموده اند، از آنها بپرس: چه کسی می تواند خدا را مانع شود اگر که اراده کند تا مسیح پسر مریم و مادرش و همه اهل زمین را بهلاکت رساند؟ (آری) فرمانروایی بر آسمانها و زمین و هرچه در میان آنها قرار گرفته از آئین خدا است آنچه را بخواهد خلق می کند و خدا بر همه چیز توانا است.»

آیا مسیحیان در برابر این پرسش قرآنی چه پاسخی می دهند؟ اگر آنان ادعا کنند که خدای سبحان نمی تواند مسیح را به هلاکت افکند! در اینصورت، قدرت حق را محدود پنداشته و الوهیت مطلقه را انکار نموده اند! و چنانچه اعتراف کنند که خدای متعال بدون هیچ مانعی، می تواند عیسی و روح القدس و همه زندگان را هلاک سازد، در اینحال اذعان نموده اند که ذات الهی، مستقل از مسیح و روح القدس و دیگران است و بالاین اعتراف، تثلیث باطل می شود.

باز، قرآن کریم از راهی دیگر پیش می آید و نشان میدهد که عیسی مسیح و مادرش، هردو به مواز اینجهان نیازمند بودند و از غذاهای دنیا بهره می گرفتند

(چنانکه در انجیلا نیز گزارش شده است)<sup>۳۶</sup> و از این رهگذر، بدین نتیجه می رسد که آندو همانند دیگر آفریدگان «موجوداتی وابسته» بودند و برخلاف خدای متعال که بی نیاز و مستقل از همه چیز است، نسبت به پدیده های طبیعی، استغناء و استقلالی نداشتند و بنابراین نمی توانستند در «مقام الوهیت» شریک باشند چنانکه می فرماید:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ۖ قُلْ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْهَوْا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ  
مَا الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ۚ وَأَمَّا صِدْقُهُ كَانَا بِأَكْلَانِ الطَّعَامِ أَنْظَرُ  
كَيْفَ لَيَبَيِّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظَرْتَهُ يَوْفُوكُونِ. (المائدة: ۷۲ تا ۷۵).

یعنی: «براستی آنانکه گفتند خدا یکی از اقنومهای سه گانه است، حقیقت را انکار نموده اند با آنکه هیچ خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد و اگر از آنچه می گویند باز نایستند به کافرانسان عذابی دردآور خواهد رسید. آیا بسوی خدا توبه نمی کنند و از او آمرزش نمی خواهند؟ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. مسیح پسر مریم، رسولی بیش نبود که پیش از وی رسولانی گذشتند و مادرش زنی بسیار راستگو بود، هردو غذا می خوردند (نیازمند و وابسته به پدیده های طبیعی بودند) بنگر که چگونه آیات را برای ایشان (واضح و روشن) بیان می کنیم سپس بنگر که چگونه آنانرا رویگردان می کنند؟!».

و باز هم قرآن کریم موضوع دیگری را مطرح می سازد و نشان میدهد که مسیح (ع) و فرشتگان الهی، هیچکدام از «بندگی خدا» و فرمانبرداری او، خودداری نمی ورزیدند (چنانکه در انجیلا نیز از این موضوع بتصریح سخن رفته است)<sup>۳۷</sup> قرآن از

۳۶- در انجیل لوقا، باب ۷، شماره ۲۴ می خوانیم: «پسر انسان (مسیح) آمده، او هم می خورد و هم می نوشد...».

۳۷- در انجیل متی، باب ۲، شماره ۱۸ درباره ی عیسی از قول خدایتعالی آمده است: «اینست بنده من که او را برگزیده ام» و ذکر عبادت و سجده و تضرع مسیح پدرگاه خدا نیز در مواضع گوناگون از انجیلا دیده می شود. و در انجیل لوقا، باب ۱، شماره ۱۹ می خوانیم که فرشته خدا (روح القدس) به زکریای نبی گفت: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم و فرستاده شده ام که با تو صحبت کنم» و مراد از ایستادن در حضور خدا، آمادگی برای اجرای امر و فرمانبرداری از حقتعالی است.

طرح این واقعیت، ذهن خواننده را بدین نتیجه رهبری می کند که: عیسی<sup>۱</sup> و روح القدس در مرتبه خدایی و ربوبیت قرار نداشتند (زیرا خدای سبحان رانمی توان به بندگی و فرمانبرداری وصف کرد) بلکه همچون دیگر آفریدگان، در مقام عبودیت بسر می بردند و در اینباره می فرماید: لَنْ يَشْكِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمَقْرُونُونَ... (النساء: ۱۷۲).

یعنی: «مسیح هرگز ابائی نداشت از اینکه یکی از بندگان خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز (از عبودیت خدا خودداری نمی ورزند)...» بدینصورت، قرآن مجید با ذکر اشاراتی کوتاه و پرمعنی و در عین حال واضح و همه فهم، الوهیت مسیح و روح القدس را نفی می کند و بعلاوه، براهینی استوار بر یگانگی خدا و نفی هرگونه شریک و نظیر و دستیاری برای او، ارائه میدهد.

### معجزات مسیح (ع)

موضوع دیگری که مایه افراط و غلو درباره عیسی علیه السلام شده و گروه بسیاری را بگمراهی کشیده، تفسیر نادُرستی است که روحانیون عیسوی از «معجزات مسیح» بمیان آورده اند و چنین وانمود کرده اند که جهان آفرینش (با همه وسعت و عظمت) در برابر قدرت و اراده عیسی، مغلوب و مقهور بود! بنابراین مسیح را در پهنه گیتی، «فَعَالٌ لِمَا يَشَاءُ» می شمرند! و از اینجا درصدد اثبات خدایی وی برمی آیند! قرآن کریم، این تفسیر نادُرست و تحریف آمیز را اصلاح می کند و نشان میدهد که معجزات مسیح همگی به «إِذْنِ خُدا» صورت پذیرفته است چنانکه از قول عیسی<sup>۱</sup> (ع) می گوید: أَبْرِئِ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ... (آل عمران: ۴۹).

یعنی: «من کور مادرزاد و پستی گرفته را بهبود می بخشم و نیز مردگان را به اذن خدا زنده می کنم!» و از قول خداوند تعالی<sup>۱</sup> به مسیح (ع) می گوید: «وَتَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي... (المائدة: ۱۱۰).

یعنی: «تو کور مادرزاد و پستی گرفته را به اذن من بهبود بخشیدی و مردگان را به اذن من (از گور زنده) برون آوردی...» و مقصود از «اذن خدا» همانگونه که پیش از این (در باره کلمه خدا) گفتیم، لفظ و صوت نیست زیرا الفاظ، پدیدآورنده اعیان موجودات نمی توانند باشند بلکه مراد از اذن الهی، فیض خدا و امر تکوینی او

است چنانکه در قرآن مجید می‌خوانیم: «وَالْبَلَدُ اللَّيْلِيُّ يَغْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ (الأعراف: ۵۸). یعنی: «سرزمین پاک، گیاهش به اذن خداوند گارش بیرون می‌آید» بنابراین، هر چند ظاهراً معجزات از عیسی<sup>۱</sup> و بفرمان او سر می‌زد ولی در باطن، اذن الهی جریان کار را بهعهده داشت اما از آنجا که باطن امور از دیدگان خلق پنهان میماند، مردم ظاهربین گمان می‌کردند (و می‌کنند!) که سر رشته کارها در دست مسیح بوده است! و برای اینکه حقیقت موضوع بر مردم مشتبه نگردد، پیامبران خدا بهنگام اظهار معجزات، از اذن الهی سخن می‌گفتند یا خدا را یاد می‌نمودند و از وی مدد می‌گرفتند چنانکه در انجیلها از این موضوع مکرر سخن رفته است<sup>۳۸</sup> و در قرآن مجید نیز بعنوان نمونه می‌خوانیم که عیسی<sup>۱</sup> پیش از نمایش معجزه‌ای، بدرگاه خدا عرض کرد: «اللَّهُمَّ زَيِّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ... (المائدة: ۱۱۴). یعنی: «بار خدایا، ای خداوند گار ما، طعامی از آسمان برای ما فرود آر...». این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که: اگر گواهی قرآن مجید درباره معجزات مسیح نبود، اثبات تحقق آنها هرگز میسر نمی‌شد زیرا که پیوند تاریخی انجیلها از روزگار مسیح (ع) قطع شده و تناقضات فراوانی که در انجیلها بنظر می‌رسد، اعتماد خواننده را از آنها سلب می‌کند. از اینرو جهان مسیحیت، برای اثبات معجزات مسیح علیه‌السلام، راهی جز بازگشت بقرآن و اعتماد بدان ندارد.

### قرآن و دعوت مسیح (ع)

سومین موضوعی که دستاویز مسیحیان افراطی شده، دعوت عیسی<sup>۱</sup> (ع) است که گمان می‌کنند مردم را بسوی بندگی خود فراخوانده و از ربوبیت خویش سخن رانده است! و ما پیش از این نشان دادیم که کمترین نشانه‌ای از قول مسیح در اینباره وجود ندارد و انجیلها در آنجا که سخنان عیسی<sup>۱</sup> علیه‌السلام را روایت می‌کنند جز

۳۸- در انجیل لوقا، باب ۵ شماره ۱۷ می‌خوانیم «او (عیسی<sup>۱</sup>) با قدرت خدا بیمارانی را شفا میداد.» و در انجیل یوحنا، باب ۱۱، شماره ۴۱ آمده است که مسیح پیش از زنده کردن مردی بنام ابلعازر گفت: «ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیده‌ای، من میدانستم که تو همیشه سخن مرا می‌شنوی ولی بخاطر گسائیکه اینجا ایستاده‌اند این را گفتیم تا آنها ایمان یابوند که تو مرا فرستاده‌ای. پس از این سخنان، عیسی<sup>۱</sup> با صدای بلند فریاد زد: ای ابلعازر بیرون بیا! آن مُرده... بیرون آمد.»

دعوت به خداپرستی گزاری نمی‌دارند و شرک و تثلیث، از مذاهب بیگانه به مسیحیت نفوذ کرده است. در قرآن مقدس نیز از همین امر در خلال آیاتی چند، بوضوح سخن رفته است. و از جمله آیه ذیل، گواه این حقیقت شمرده می‌شود:

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِإِيْنٍ لَّكُمْ بِنُصْرِ اللَّهِ تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا. إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. فَاخْتَلَفَ الْأَغْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَلَّى لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ أَلِيمٍ. (الزخرف ۶۳ تا ۶۵).

یعنی: «و چون عیسی با دلیلهای نمایان آمد گفت برای شما (از سوی خدا) حکمت آورده‌ام و (آمده‌ام) تا برخی از امور را که در آن اختلاف می‌کنید برایتان روشن سازم پس، از خدا پروا کنید و مرا فرمان برید. همانا خدای یگانه، خداوند من و خداوند شما است او را بندگی کنید، اینست راه راست. سپس گروهها (در امر عیسی) با یکدیگر اختلاف کردند»<sup>۳۹</sup> و اوای برستمکاران از عذاب روزیکه دردآور است.».

و بدیهی است که این اختلافات را علمای مسیحی بنیان نهادند، نه عوام ایشان که جز تبعیت و تقلید محض از علماء، راهی نمی‌پیمودند هر چند عوام نیز در انحراف از توحید الهی و آیین پاک او مقصر و گناهکار بودند همانگونه که قرآن مقدس آنان را بر این کجروی نکوهش می‌کند و می‌فرماید:

إِخْذُوا أَحِبَّائَكُمْ وَزُهَّابَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ مَا أُفْرِوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. (التوبة: ۳۱).

یعنی: «علمای دینی و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را بجای خدای یکتا به خدایی گرفتند در حالی که مأمور بودند تنها یک خدا را بندگی کنند که هیچ معبودی جز او نیست و از آنچه شریکش می‌پندارند منزّه است.».

۳۹- در سوره توبه، آیه ۳۰ می‌خوانیم: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلٍ... یعنی: «یهودیان گفتند که عُزَیر (عزرای کاهن) پسر خدا است! و نصاریان نیز گفتند که مسیح پسر خدا است! این ادعای آنان است که بزبانهای خود می‌آورند (و حقیقتی در آن وجود ندارد) در این گفته، با سخن کافران پیشین همانندی می‌ورزند (از آنان تقلید می‌کنند!)...».

۳۹- مقصود، قوم یهود و نیز فرق مسیحی است (همچون نسطوریان و ملکائیان و یقویان و...) که پس از عیسی (ع) تحت تأثیر مذاهب شرک، درباره مسیح و دعوتش دچار اختلاف شدند.

و در آثار کهن مسلمان آمده که از پیامبر اسلام (ص) پرسیدند: چگونه مسیحیان، علماء و راهبان خویش را بخداوندی پذیرفته اند با آنکه برای ایشان نماز نمی گزارند؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

كَانُوا يُحِلُّونَ لَهُمْ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَسْتَحِلُّونَهُ وَيُحَرِّمُونَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُمْ فَيُحَرِّمُونَهُ<sup>۱۰</sup>

یعنی: «آنچه را که خدا برایشان ممنوع ساخته بود، علماء و راهبان آنها روا شمردند و مسیحیان نیز پذیرفتند و آنچه را که خدا برایشان روا داشته بود، علماء و راهبان ایشان منع نمودند و مسیحیان نیز قبول کردند!».

بنابراین، شرک عوام مسیحی، به تفسیر پیامبر ارحمند اسلام، شرک در طاعت و پذیرش بدعت بوده است همانگونه که اندیشه های پولس را در ترک شریعت، از دل و جان قبول کردند! و البته مسیح (ع) و حواریون پاکدل او، از این کجرویها منزّه و برکنار بودند و از اینرو قرآن مجید با بیان شکوهمند و پُر جاذبه خود، صحنه ای از روز رستاخیز را نشان می دهد که در آنجا، مسیح علیه السلام به پیشگاه خداوند متعال عرض خواهد کرد:

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دَفَعْتُ فِيهِمْ فُلْعَمًا تَوْحِشَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلَهُمْ عَذَابُكَ وَإِنْ تُنْفِرْ لَهُمْ فَلَا بُدَّ لَكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (المائدة: ۱۱۷ و ۱۱۸).

یعنی: (خداوندا) من به آنان (پیروانم) چیزی نگفتم جز آنچه تو مرا بدان فرمان دادی که: خدا را بندگی کنید که خداوند گارمن و خداوند گار شما است و بر ایشان گواه بودم تا زمانی که در میانشان بسر می بردم ولی آنگاه که مرا وفات دادی تو خود بر آنان نگاهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی (نه من!). اگر ایشان را کیفر دهی، بندگان تو هستند و اگر آنها را بیامیزی، همانا تو پیروزمند و فرزانه ای.»<sup>۱۱</sup>

۴۰- تفسیر طبری (جامع البیان فی تأویل آی القرآن) ذیل آیه ۳۱ از سورة التوبة.

۴۱- این آیه شریفه نشان میدهد که مسیح (ع) پس از وفات خود، مراقبت و نظارتی بر پیروانش ندارد بنابراین، آنچه در پایان انجیل مثنی آمده که عیسی پس از مصلوب شدن، دوباره زنده گشت و به حواریون خود فرمان داد که: «رفته و همه اقامت ها را شاگرد سازید و ایشانرا به اسم آب و ابن و روح القدس تعمید دهید... و اینک من تا انقضای عالم همراه شما می باشم!» نادرست است و باید آنرا



در اینجا ما به رسم خیرخواهی به همه مسیحیان جهان — از عالم و عامی — پیام می دهیم که انصاف را وجهه همت سازند و تعصب ناروا را بکنار نهند و در این رساله، از سر دشمنی ننگرند و آنرا با ترازوی خرد بسنجند و در محکمه وجدان بدآوری ببرند و زیانهای فراوانی را که تثلیث و انحراف از شرایع الهی ببار آورده، بیاد آرند و به فساد روزافزون در سرزمینهای خود بنگرند و پیام تازه خدا (یعنی اسلام) را که برای اصلاح مسیحیت آمده، بدست فراموشی نسپردند و همچنانکه هر مسلمانی، وظیفه دارد تا مسیح (ع) و انجیل شریف او را بپذیرد، آنان نیز محمد (ص) و قرآن کریم را بپذیرا شوند و باتوجه به این پیام تازه، اغلاط انجیلها را اصلاح کنند و دست وحدت و محبت بما (مسلمانان گیتی) دهند همچنانکه ما دست یگانگی و دوستی بسوی ایشان دراز کرده ایم و در قرآن مقدس می خوانیم:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عداوةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مودةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَتَلُوا قَتِيلِينَ وَرَهْبَانًا وَآلَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَقْلَمُ أَنَّ بُدِّخَلْنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ. فَأَنبَأَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا فَخَبَّاتِ نَخْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُكَذِّبِينَ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. (المائدة: از آیه ۸۲ تا ۸۶).

یعنی: «یهودیان و مشرکان را در دشمنی با کسانی که ایمان آورده اند از همه کس سخت تر می یابی و آنان را که گویند ما نصرانی<sup>۱۲</sup> هستیم مهربانترین افراد نسبت به مؤمنان می یابی زیرا که برخی از ایشان، کشیشان و راهبان (با کدل) هستند که تکبر نمی ورزند. و چون (پیامی) را که به رسول ما نازل شده بشنوند، می بینی که چشمانشان در پی شناخت حقیقت از اشک لبریز می شود می گویند: ای خدای ما،



براهنمایی قرآن کریم، اصلاح نمود بویژه که حواریون مسیح تا انتضای عالم در دنیا باقی نماندند تا عیسی، همراه و نگاهبان آنها باشد! به سوره مائده، آیه ۱۰۹ (يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ...) نیز نگاه کنید که این عدم نظارت را به همه رسولان الهی تعمیم داده است.

۴۲ — نصرانی یا ناصری لقب کسانی است که به ناصره (شهری که عیسی<sup>۱</sup> (ع) دوران کودکی را در آنجا گذراند) منسوب باشند. (به قاموس کتاب مقدس، اثر هاکس، صفحه ۸۶۵ نگاه کنید).

ایمان آوردیم پس ما را در زمره شهادت دهندگان بنویس. و چرا به خدا و حقیقتی که بسوی ما آمده ایمان نیاوریم؟ با آنکه آرزو داریم خدایمان، ما را در زمره صالحان درآورد؟ به پاداش این سخن که گفتند خدا، آنان را بهشت هایی دهد که بر زمینشان نهرها روانست، جاودانه در آنها بسر برند و اینست پاداش نیکوکاران. و آنان که انکار ورزیده و آیات ما را تکذیب کردند آنها، اهل دوزخند.».

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی (طه: ۴۷)

و درود بر کسی که قدم در راه هدایت نهاد.

ایران، تجریش: مصطفی حسینی طباطبایی

لطفاً اغلاط ذیل را اصلاح کنید:

صفحه	سطر	غلط	درست
۶	۳	آموزش	آموزش
۷	۱۱	۳۰-۱۳	۳۰-۱۲
۸	۲	ستمهای	ستمهای
۱۵	۹	ودند	بودند
۱۶	۲۴	۲۰ و ۱۹	۱۸ و ۱۹
۲۰	۱۷	می پیوندند	می پیوندند
۲۰	۱۹	فیلیس	فیلیس
۳۰	۲۷	شماره ۱۷ و ۱۸	شماره ۳۲
۳۰	۲۷	شماره ۱۷ و ۱۸	شماره ۱۰
۳۳	۲۶	۱۳	۱۲
۳۳	۲۷	۲۳	۲۲
۴۳	۲۲	۴۸۱	۸۴۱
۴۹	۲۳	۲۰	۲
۶۰	۲۷	۱۸	۶
۶۹	۱۷	۳	۱۳
۶۹	۱۸	۳	۳۴
۶۹	۱۹	ومی نوشد	و هم می نوشد
۹۴	۲۶	۳۲	۳۳
۱۰۸	۲۵	۲	۲۰
۱۱۰	۱	پسیکالانیز	پسیکانالیز
۱۲۰	۲۳	۴۰	۲
۱۳۱	۲۰	۲۴	۳۴
۱۳۱	۲۲	۲	۱۲
۱۳۵	۲۷	۱۴	۱۲

## مراجع و مأخذ

### نام مؤلفان

- کتاب الهی
- محمد بن جریر طبری
- مسلم بن حجاج نیشابوری
- محمد حمید الله
- قاضی عیاض اندلسی
- شریف رضی
- محمد بن نعمان
- ابن شعبه حواری
- محمد طاهر التتیر بیروتی
- محمد رضا فشاہی
- قاسم غنی
- علی اصغر حکمت

### نام کتابها

- ۱- قرآن کریم
- ۲- جامع البیان فی تأویل آی القرآن
- ۳- صحیح مسلم
- ۴- مجموعه الوثائق السياسية للمهد النبوی والخلافة الراشدة
- ۵- الشفا بتعريف حقوق المصطفى (ص)
- ۶- نهج البلاغه
- ۷- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد
- ۸- تحف العقول عن آل الرسول
- ۹- عقائد الوثنية فی الذیانة التصرائیة
- ۱۰- مقدمه ای بر سیر تفکر در قرون وسطی
- ۱۱- تاریخ تصوف در اسلام
- ۱۲- نه گفتار در تاریخ ادیان

• • •

- منسوب به انبیاء الهی
- منسوب به عیسی مسیح (ع)
- پولس و یعقوب و بطرس حواری
- هاکس امریکایی
- جان الدر
- و. م. مولر

- ۱۳- کتاب مقدس (چاپ لندن ۱۹۵۴ میلادی)
- ۱۴- انجیل شریف (چاپ تهران ۱۹۸۱ میلادی)
- ۱۵- رسائل پولس و یعقوب و بطرس
- ۱۶- قاموس کتاب مقدس
- ۱۷- باستانشناسی کتاب مقدس
- ۱۸- تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران

نام کتاب	نام مؤلفان
۱۹- دائرة المعارف	بطرس بستانی
۲۰- معجم لأعلام الشرق والغرب	فردینان توتل
۲۱- تاریخ مختصر الدول	ابن العبری ملطی
۲۲- راهنمای الهیات پروتستان	ویلیام هوردن
۲۳- میزان الحق	کارل فندر
۲۴- سنجش حقیقت	کارل فندر
۲۵- خدای متجلی	ک. م.
۲۶- پاسخ به ایوب	کارل گوستاو یونگ
۲۷- از سرگردانی تا رستگاری	کیدى الن
۲۸- تاریخ فلسفه غرب	برتراند راسل
۲۹- تاریخ فلسفه	فردریک کاپلشن
۳۰- الهیات رهایی بخش	خوان خوزه ماداریگا
۳۱- تاریخ تمدن	ویل دورانت
۳۲- تاریخ بشر	هاندریک وان لون
۳۳- اثبات وجود خدا (مقاله لندنبرگ)	اسکار لندنبرگ
۳۴- اعتراف	تولستوی
۳۵- آگوستین	کارل یامپرس
۳۶- فلوپین	کارل یامپرس
۳۷- منتخب فرهنگ فلسفی	ولتر
۳۸- دیپاچه‌ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و امریکا	ژان تستا- گئی تستا
۳۹- مذهب در شرق و غرب	رادها کریشان
۴۰- تاریخ آزادی فکر	جان بگنل بری
۴۱- فروید و فرویدیسم	فلیسین شاله
۴۲- الهلال (مجله عربی)	جرجی زیدان

و برخی از مراجع غربی که در کتاب ارتقا  
یاد شده است.